

آشور کهن

جلد اول و دوم

تألیف : گیورگیس آقاسی

تألیف : گیورگیس آقاسی

آشور کهن

«تاریخ جامع آشور»

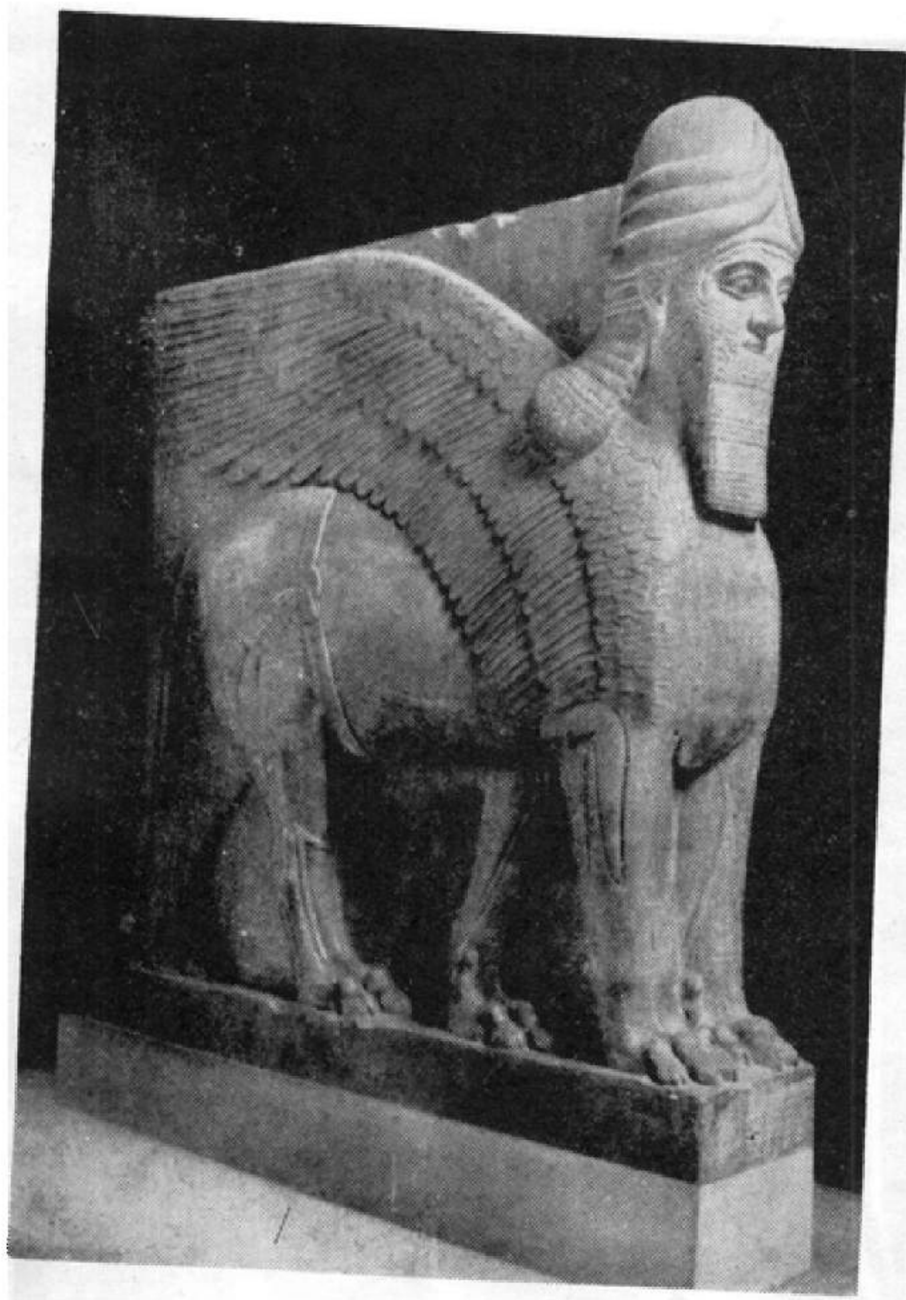
چاپ اول

کتاب آشور کهن که درچند قسمت یاچند جلد مجزا تنظیم شده ،
تحت پـروانه شماره ۵۳۸۱ وزارت فرهنگ و هنر بچاپ میرسد

ANCIENT ASSYRIA
BY :
GIVARGISS AGHACY

این‌کتاب بسرمایهٔ مؤسسه انتشارات (پیك) درچاپخانه مصوربطبع رسید.





خواننده گرامی:

کتابی که اینك انتشار پیدا می‌کند ، بنظر اینجانب اولین کتاب جامعی است که‌از آغازحکومت مقتدر آشور تاسقوط نینوا بدست‌کورش کبیر بنیان‌گذار شاهنشاهی ایران،یعنی ۲۵۰۰ سال پیش،برشته تحریر در آمده است.کتاب‌آشور کهن چکیده زحمات ومساعی خستگی ناپذیر چندین ساله آقای گیورگیس آقاسی نویسندهٔ جوان و مبتکر مامی‌باشد . مؤلف چنانکه معرف حضور خوانندگان گرامی‌می‌باشد تابحال متجاوز ازهفتصدکتاب‌بزبان فارسی‌ترجمهٔوتألیف‌نموده‌است . کتابی‌که اینك‌دردست‌قارئین گرامی‌قرار دارد یکی‌از آثارجدید ایشان می‌باشد که‌از زبانهای انگلیسی وفرانسه ترجمه و اقتباس گشته و بنظر اینجانب مکمل تألیفات‌و تـرجمه های نویسنده باذوق و محبوب ایران است و اولین کتاب کاملی بشمار میرود که‌تابحال دربارهٔ تاریخچه سلاطین وجنگها و ادبیات وهنرهای زیبا ، آداب ورسوم وزندگی روزمرهٔ آشوریهای‌قدیم بزبان فارسی نوشته شده و چنانکه ملاحظه خـواهید فرمود،نگارش این‌کتاب از چند سال قبل آغازو اخـیراً بپایان رسیده است مطالعهٔ این‌کتاب بخوبی‌نشان میدهد که‌آشوریهاچه خدمت‌بزرگی درپیشرفت تمدن بعالم بشریت انجام داده‌اند .

افتخار می‌کنیم‌که فرزندان چنان‌پدرانی هستیم واکنون‌نیز که‌قرنها درایران عزیز زندگی می‌کنیم‌وبایرانی بودنمان برخود میبالیم،چون‌نیاکان خود درخدمت باین‌آب وخاك وپیشرفت امور کشورمان مانندگذشته ساعی و

کوشا بوده‌وکماکان بایدبتوانیم دراثرجدیت‌وفداکاری تحت عنایات و توجهات مخصوص شاهنشاه آریامهر که‌اینهمه اقلیت‌های مذهبی راازآزادی و مساوات برخوردار نموده‌اند وهرفرد از اقلیت‌ها را چون سایر ایرانیهای عزیز ، و مانند یك‌ایرانی وفاداروصادق ، درکلیه‌حقوق وامور،مساوی باسایر هموطنان ساخته‌اند ، ازخود راضی نگهمیداریم ودر پی‌افکندن ایران نوین با سایر هم‌میهنان عزیز چون همیشه ،شریك وسهیم باشیم .

از خداوند متعال توفیق خدمت بشاهنشاه آریامهر و میهن عزیز را خواهانیم .

ویلیام ابراهیمی

نماینده مجلس شورایملی

گفتار ناشر:

بدون تردید خوانندگان گرامی باآثار نویسنده و مترجم‌قدیمی‌وپرکار ایران‌آقای گیورگیس‌آقاسی آشنائی دارند. نویسنده گرامی که‌سالیان‌متمادیست‌درراه خدمت‌به‌مطبوعات وفرهنگ کشور قلم می‌زند ، تاکنون متجاوز ازهفتصدوبیست جلد کتاب دررشته‌های‌مختلف (علمی ـ ادبی ـ تاریخی ـ طبی) و غیره نوشته و یا ترجمه کرده است . از ترجمه‌های ادبی بسیار مشهور و خوب ایشان میتوان بینوایان ویکتور هوگو ، راهبه اثـر فیلسوف فرانسوی دنیس دیدرو ، تاراس بولبا ، مادر اثر پرل‌باك ، ناپلئون بناپارت ، هیتلر . جنك دوم جهانی ، مایای برهنه ، ترجمه سری‌کامل‌آثار جرج‌ولز ، آثار الکساندر دوما ودهها نویسنده بزرك خارجی‌را نام‌برد. ازنوشته‌های مشهور ایشان‌هم میتوان(بهشت‌هوسها) (رازی‌که فاش‌نشد) ، گانگستر تنها ، مأموریت جاسوسان‌مخفی ، کتاب مستند آدلف‌آیشمن قحطی‌زدگان ، برگزیده اشعار وقطعات ادبی‌را ذکرکرد.

علاوه براینها ، نویسنده گرامی‌در رشته‌کتب درسی‌نیز خدمات شایسته‌ای‌انجام‌داده‌اند فرهنك بزرك انگلیسی فارسی ، وفارسی انگلیسی ، دستور زبان‌جامع فارسی ، مکالمات روزمره انگلیسی، فرهنك لغات عامیانه‌آمریکائی‌ـ گرامر جامع انگلیسی و چند جلدکتاب خودآموزدرسی انگلیسی راتألیف‌کرده است .

سبك روان، حفظ اصالت ترجمه، شیوه بخصوص دررشته نویسندگی، سلاست ورعایت اصول دستوری ، او را در ردیف بزرگترین و نادرترین نویسندگان و مترجمین ایران قرار داده .

شاید جزیکی دوتن از نویسندگان واستادان قدیمی ایران، هیچ نویسنده ومترجمی درکثرت ترجمه ونوشته به‌پای ایشان نرسد .

علی‌ایحال ، گیورگیس‌آقاسی‌کتب زیادی نیز با اسامی مستعار (کیوان) ، (سامان) ، (آس) و(مظفر) ترجمه‌کرده‌که برخی‌مذهبی، تعدادی پلیسی ویاپزشکی‌بوده‌اند.

مدتی‌قبل ایشان تصمیم به‌تالیف‌کتب تاریخی مربوط به آشورکهن گرفتند و بطوریکه جناب‌آقای ابراهیمی نماینده محترم‌مجلس شورایملی درمقدمه خودذکرکرده‌اند، سرانجام

مولف پس‌اززحمات بسیارموفق گردیدکه‌کتاب‌آشور کهن را تالیف نماید .

کتاب‌آشورکهن شامل پنج قسمت یا پنج جلد مجزا می‌باشد . جلد اول (آشور کهن) نام داردکه مربوط بزندگی‌آشوریها در دوران قدیم ، شهرها وابنیه و سایر امور اجتماعی است . جلد دوم ادبیات‌آشوروحماسه گیل گمیش‌می‌باشدکه باسبکی‌بسیارجدید وجالب تنظیم وتألیف شده است . جلد سوم این‌کتاب تاریخ سیاسی آشور ، مربوط به زندگی سلاطین و جنگها وفتوحات‌آشوریهاست . جلد چهارم (سقوط‌آشور) است‌کهٔ در آن بطور کامل متوجه میشویم‌آشوریها پس ازسقوط و از بین رفتن سرزمین خود، چه‌کردند ، به‌کجا رفتند و چه برسرشان‌آمد واین تاریخ تا قرن بیستم وتاسنوات اخیرکاملا تشریح شده و از زندگی و تاریخچه‌آشوریهای ایرانی وسایر ممالك‌آگاه میگردیم . جلد پنجم‌کتاب (مسیحیت آشور) نام داردکه طی‌آن بطورکامل ازتاریخ مسیحیت‌آشور، ازتاریخ‌کلیساها ، فرقه‌ها ، نبردها و زندگی‌آشوریها طی‌سنوات اخیر مطلع میگردیم . موسسه انتشارات پیك‌که اینك اقدام به چاپ این‌کتاب بسیارارزنده تاریخی نموده است، دروهله اول خدمت بـه خوانندگانرا شعارخود قرارداده وعلیرغم گرانی‌کاغذ ومخارج چاپ وهمچنین باتوجه به‌زحمات مولف، کتاب رابدون‌کوچکترین منفعت، بعینه باتوجه به مخارج مربوط بچاپ‌آن ، قیمت زده و دردسترس عموم قرارداده است .

مابهای‌کتاب راآنقدرارزان گذاشته‌ایم تاعموم بتوانندآنرا خریداری ومورد استفاده قراردهند واین خود موید گفته‌ما درمورد خدمت به قارئیں است .

استقبال خوانندگان عزیز ، مشوق ما درادامه این رویه بوده وامیداست‌که درآینده بتوانیم سایرمجلدات‌کتاب را نیز بهمین نحوچاپ ومنتشرسازیم .

نکته‌ای‌که باید تذکرداده شود این می‌باشدکه هرچند تمام مجلدات‌کتاب بهم ربط دارند، ولی‌با وجود این، هریك به تنهائی‌نیز‌کتاب مجزائی‌راتشکیل میدهند ولی‌تمام‌آنها دوره‌کامل منتشره تاریخ‌آشوررا برای اولین‌باردرجهان، تشکیل میدهند .

موسسه انتشارات پیك

نظری سطحی بر جهان کهن

آغاز

بین‌النهرین ، سر زمین تاریخی واقع در میان دجله و فرات شاهد حوادث بسیاری بوده و اتفاقات بیشماری در آن رخ داده‌اند.

برای آنعده‌که به توراة وانجیل وسایر کتب دینی پای بند بوده و آنها را مطالعه می‌نمایند ، نام بین النهرین تصویری از باغ فردوس را مجسم می‌سازد و یا برج بابل، سیل عظیم وغیره را بخاطرآورده ویا اینکه یاد اساقفه بزرك، دانیال‌نبی ونبوکدنصرونوشته روی دیواررا دراذهان زنده می‌کند .

برای توده‌ای بین‌النهرین، حمورابی را زنده کرده و یاآنها را بیاد اسکندر کبیر، وسفرهای هارون‌الرشید می‌اندازد .

عده‌ای دیگر بمحض شنیدن نام بین النهرین ، علم نجوم کلدانیان ، قبور سلطنتی (اور) ویا منابع عظیم نفتی خاورمیانه رابخاطرمیآورند .

اما در هر حال ، بین‌النهرین بستگی خاص به تمدن امروزه ما دارد. بین‌النهرین نیزچون سایرقسمتهای خاور نزدیك قدیم، مانند مصر، فلسطین ، شام ، ایران، بیش‌ازرومیها ویونانیها درفاصله زمان هومرو امروزه، به پیشرفت بشرکمك کرده زمانی که رم بوجود آمد ، قدمت شهر نینوا در سر زمین آشور به چهار

هزارسال میرسید .

آنچه راکه بین‌النهرین درعرض چند هزار سال پیشرفت تدریجی بدان نائل آمد، با سلطه یونانیها بیکباره موقوف نگشت . ثمره و حاصل تمدن آنجا به طرق مختلف ونحوی ازانحاء به اروپا رخنه کرده وجهانرا ازبرکت خود مستفیض ساخته وبه تمدن وفرهنك امروزه جهان وزندگی مرفه وپیشرفته ما منتج شد .)

ادله و مدارك

تمدن در اصل جوابگوی بشریت به مسائل ومعماهای جامعه و جهان بشمار میرود . تا زمانی کـه بشر بصورت اجتماع های کوچك زندگی میکرد امکان این پاسخگوئی بسیارناچیز بود .

ازمراکزمدنی قدیم، بقایائی مانده‌اند که بعد ازنابودی خود شهرها، پاسخگوی نکات مبهم تاریخ محسوب می گردند .

(خاورنزدیك اولین جائی‌بود که نخستین مراکزمدنیت درآنجا تشکیل شدند و اگربخواهیم تمدن خود را به ریشه‌های‌آن بستگی دهیم، باید در طول تاریخ ، سیرقهقرا را پیموده وبه خاورنزدیك، گهواره تمدن غرب رجوع کنیم .

تا جائی که شواهد نشان میدهند ، بشر از همان بدو امر به کارهای زراعتی پرداخته و از نیل و دجله و فـرات گرفته تا سرزمین های مجـاور ، در این امر پیشرفت نمود .

در زنده کردن و روشن ساختن تاریخ بین‌النهرین (سرزمین آشور) دو اصل عمده رل مهم را بازی میکنند .

یکی وجود تعداد بیشماری اسناد و مدارك کتبی میباشند که قدمت‌آنها به دو هزارسال ماقبل تاریخ میرسد ودیگری بقایای بین‌النهرین .

این بقایا شاهد زنده‌ای هستند ازتمدن وپیشرفت‌آشور درعصربربریت .

بعبارت دیگر، تپه های قدیمی، مدفن گنجینه های گرانبهائی‌هستند که یکایك زیرورو شده واسرارنهانی را برملا میسازند .

چگونه تپه ها بوجود آمدند

تپه های غول پیکر قدیمی ، منحصر به آبریزهای دجله و فرات نیستند . بین‌النهرین تا سرزمین‌های مجاورامتداد داشته ودارای تپه‌های مصنوعی‌بسیاری‌است که مرزهای آنرا تشکیل میدهند .

بهتراست مکان‌مشهوربه (تل گورا) رامثال بزنیم‌که درپانزده میلی‌شمال شرقی موصل کنونی و نینوای کهن واقع شده .

تا پنجاه سال قبل بندرت‌کسی ازدوره ماقبل تاریخ بین‌النهرین آگاهی‌داشت کتیبه ها و الواحی که بدست‌آمده‌اند ، اطلاعات جامعی ازآشوریهای دوره هزار ساله قبل ازمیلاد مسیح وبابلیهای هزار ساله دوم و سومریهای هزارساله سوم بدست ما میدهند . اما این اطلاعات را فقط تا چهارهزار و پانصد سال قبل میتوان دنبال نمود . بعبارت دیگرتمامی تحقیقات وکاوشهائی که شده‌اند ، تاریخ بین‌النهرین را تا چهار هزار وپانصد سال پیش‌روشن میسازند وازآن ببعد ،تاریخ برهمه مبهم‌است وتنها هادی کسب برگه از دوره ما قبل تاریخ فوق، نقطه ومکانی بشمار میرود که دارای آثاری چند ازدوره ماقبل تاریخ بوده وپیشرفت تدریجی‌بشررا بعدازشروع به کشت و زرع نشان میدهد .

باستانشناس بزرك آمریکائی ، پروفسور (سپنسر) بسال ۱۹۲۷ همراه هیئت تحقیقی بزرگی متشکل از استادان و پروفسورهای‌آشورشناس و مستشرقین نامی، بقصد انجام‌کاوشهای دقیق عازم بین‌النهرین گشت وشش ماه تمام در عراق شمالی به تحقیقات در نواحی ماقبل تاریخ پرداخت .

پروفسور سپنسر، بسال ۱۹۲۷ زمانی که در شمال موصل سرگرم کاوش های

خود بود، ازفاصله دوری، تپه مرتفعی را که قریب۷۵پا ازسطح زمین ارتفاع‌داشت مشاهده نمود .

وی پس از بررسیهائی‌که از سطح تپه‌کرد ،آثاری بدست آورد که به دوره ماقبل تاریخ مربوط میشدند و باین نتیجه رسیدکه اگراین آثارو شواهد ظاهری ، گمراه کننده نباشند ، بطور قطع وی برمخزن بزرگی از اسرار دست یافته است . روستائیان‌آن حوالی، تپه مذکورزا (تیپ گاورا) یا به لهجه کردی (تپه گورا) یعنی (تپه بزرك) مینامیدند .

عملیات حفاری بسال۱۹۲۷در هشت نقطه مختلف ازتپه صورت گرفتند.

چگونه دوره ماقبل تاریخ روشن شد

گفتیم‌شواهد وادله‌ای‌که‌بدست‌آمده بودند، تاریخ‌آشور را فقط تا چهار هزار وپانصد سال قبل مشخص میکردند، لیکن باکشف (تپه گورا) ، دوره ما قبل تاریخ نیزروشن شد .)

باکشفیاتی که دراین تپه صورت گرفتند، تاریخ تا دوره چهارهزارساله قبل از میلاد مسیح وحتی‌پیش‌ترازآن، دیگرمبهم نبود. حالادیگرباستانشناسان میتوانستند بیست قرن دیگرازتاریخ را روشن کنند .

هرقدرکه عملیات حفاری جلو میرفتند، بیشتر پرده از اسرار کنار میرفت . دروهله اول معلوم شدکه‌آشوریها بعنوان پیشاهنگان صنایع وعلوم، نخست در ام سفالگری پیشرفت نموده و بعد در معماری ترقی‌کرده‌اند . سپس دوره‌ای در تاریخ فرا میرسد که اعتقادات مذهبی ازدیاد می‌یابند .

دراینجا باید سئوالیکه اذهان عده کثیری رابخود مشغول داشته است مطرح نموده و بدان پاسخ دهیم . پرسیده میشود که چرا ملل خاور نزدیك بکلی و آشوریها بویژه، تپه‌های مصنوعی درست‌کرده وبدست‌خود تپه میساختند حال آنکه

زمین مسطح جهت بنای آبادیها بوفوریافت میشد ؟

دلیل این کارخیلی ساده است . ساکنین اولیه این سرزمین ، محلی را جهت اقامت برمیگزیدندکه دارای ذخیره آب کافی بوده و احتیاجات کشاورزی و تجاری آنها رابرآورده نماید.

شهرهائی که بنا میشدند ، براثر حریق ، سیلها و یا جنك از بین میرفتند . تسطیح مکانی ساخته شده ازخشت های آفتاب خورده ، عمـل دشواری نبود . آنهـا میتوانستند باردیگرشهرهای ویران شده را مسطح کرده و ابنیه جدیـد بسازند و یا اینکه درجای دیگری ازدشت، به شهرسازی بپردازند اما این کار را نکردند .

همانگونه‌که گفتیم* ملل خاور نزدیك بالاخص آشوریها ، آبادیهای خود را برتپه‌های مصنوعی میساختند اما باید دید که منظور از تپه مصنوعی چیست . وقتی شهریا آبادی، به عللی ویران میگشت (براثرسیل، آتش ویاجنگهای مکررولاینقطع) اهالی مجدداً بر ویرانه‌های قدیمی ودرهم ریخته شهرخود، خانه‌های تازه میساختند زیرا اولاهمانگونه‌که درآغاز گفتیم آنها این نواحی را بخاطردارابودن آب کافی وچراگاههای سرسبزبرای سکونت برگزیده بودند واینك که خانه‌هایشان‌به عللی ویران میشدند ، نمیتوانستند آنجا را ترك کنند . آنها با پشتکار زیـادی مجـدداً به تجدید بنا برویرانه ها میپرداختند و تدریجاً آن نقطه از زمین مـرتفع تر گشته و بصورت تپه‌ای درمیآمد . بار دیگربلیات غیرمترقبه نازل شده و مجدداً این آبادیها از بین میرفتند و این باربا اصول معماری جدیدتری بنا میشدند و در نتیجه ارتفاع آبادی بیشترمیگشت . *

البته این عمل بدان نحوکه خواندن آن صورت میگیرد، سریع و برق‌آسا انجام نمیگرفت وبرای بوجودآمدن یك تپه، چند صد قرن و حتی چند هزار سال وقت تلف میشد .

برای آنکه موضوع روشن‌تر شود ، مثال ساده‌ای میزنیم ، گفتیم که هر تپه ، تاریخ چند هزارساله‌ای را روشن میکند . چرا ؟

فرض کنیم ساختمانی یك طبقه‌ای در سال ۵۰۰ میلادی بنا کرده‌ایم . این ساختمان درسال ۶۰۰ براثرطوفان، جنك، سیل یا حریق خراب میگردد وما مجدداً بر بقایای آن، ساختمان دیگری میسازیم. بدین ترتیب تمام بقایای ویرانه صد سال قبل در زیر طبقه جدید باقی میمانند . این طبقه نیز صد سال بعد به عللی خراب میشود (براثر فرسودگی، سیل، زلزله) تمام اشیائی‌که در آن وجود داشتند ؛ زیر خاك میمانند ومامجدداً بخاطر مساعد بودن هوای آن نقطه وچراگاههای سرسبز و ذخیره آب کافی؛ بنای تازه‌ای میسازیم .

حال درطبقه پائین‌ترو در زیر خاك یا زمینی‌که ساختمان جدید بر آن بنا شده، بقایای سیصد سال قبل (۵۰۰میلادی) پنهان شده‌اند .

یك طبقه بالاتر؛ مثلا ده متر بالاتر بقایای ساختمان قبل قرار گرفته‌اند و اینك ساختمان سوم راساخته‌ایم .

این مثال بخوبی طرزتشکیل تپه‌های غول‌پیکر را نشان میدهد . این تپه ها رامیتوان به نردبانی تشبیه کرد که برای هریك ازپله های آن تاریخی بگذاریم و هرقدرکه بپائین برویم، رقم تاریخ بیشتر بشود .

باستانشناسان نیز بهمین طریق عمل میکنند .آنها از روی آثار و شواهد و تواریخ موجوده‌کشف می‌نمایند که پله بالا(قله تپه) مثلا سال بیستم میلادی بوجود آمده . پله دوم (یك طبقه پائین‌تراز قله تپه) مربوط است بسال سی‌ام میلادی . پله سوم؛ سال چهلم . پله چهارم سال پنجاهم . پله پنجم سال شصتم . الی آخر ...

کشفیاتی‌راکه‌دانشمندان‌درتپه های مختلف انجام دادند، با هم تطبیق کرده و تاریخ‌آشوررا آنگونه که ما امروزه ازآن اطلاع داریم و بصورت فشرده‌ای که در

این مجلد تقدیم میشود، با رجوع به تواریخ مورخین بزرك و اسناد و ادله کتبی و غیره، به بشریت شناساندند.

مرحله اولیه تاریخ آشور به سه هزاره‌ین سال قبل از میلاد مسیح ختم میگردد. تاریخ دقیق جهت ذکر این دوره موجود نیست زیرا تعیین تاریخ مستلزم اسناد کتبی می‌باشد حال آنکه دردوره مورد بحث کتابت مرسوم نبوده است.

درهرحال، این آخرین دوره ماقبل تاریخ درسیر تکامل بشر محسوب میگردد که ازعصر حجر آغازشده وپس ازطی قرون متمادی، مس نیز بدان افزوده گشت اما عصر واقعی فلزات هنوزفرانرسیده بود.

بعبارت دیگر؛ اولین مرحله در تاریخ بین‌النهرین، طی آخرین دوره عصر حجر وتمامی دوره (مس ــ سنك) صورت می گیرد.

دلائل بیشماری که بدست آمده‌اند، نشان میدهند این دوره مقدماتی تشکیل تاریخ بین‌النهرین محسوب نمیشود اما بهرحال بمناسبت عدم وجود دلائل کتبی نمیتوان راجع به این موضوع بحث کرد فقط باید متذکر شد که این دوره رویهمرفته نمیتوانسته کمتر از دو هزارسال باشد.

میلینیوم یا دوره هزارساله سوم

طی تاریخ دو اصل انقلابی بوقوع پیوسته‌اند که عبارتند از عصر فلزات و کتابت. عصر فلزات که درمراحل نسبتاً مقدماتی تاریخ پیش آمده، تغییر و تحول بزرگی در زندگی بشر بوجود آورد زیرا بشر را ترغیب به تحقیق و کاوش جهت کشف منابع دیگری از فلزات گرانقیمت نمود. انقلاب موخر، یعنی کتابت که بویژه دربین‌النهرین بوجود آمد، ارتباط فناناپذیری بین گذشته وحال، و حال و آینده بوجود آورد.

اینك میتوانستند ازچگونگی وقایع، ازاسامی و اعمال شخصیت های بزرگ

مطلع گردند .

(ساکنین بین‌النهرین سفلی ناحیه واقع درمبداء (۱) خلیج‌فارس، بزبان‌سومری تکلم میکردند و آنجا را سرزمین سومرمینامیدند)

هرچند که این زبان امروزه نامفهوم می‌باشد، هیچ زبانی نیزمشابه‌آن وجود ندارد. بدین‌ترتیب‌می‌فهمیم که‌سومریها ملتی کاملامجزا بوده وخارج‌ازبحث‌ماميباشند

همینقدر باید تذکرداد که قسمت عمده دوره هزارساله سوم تحت سلطه سیاسی وفرهنگی سومریها قرار داشت .

هزار ساله دوم

(فرهنگی که سومریها بنیان نهادند، توسعه یافت .

تمدن بین‌النهرین نیزهرآن روبه پیشرفت بود ولی‌به دورشته منقسم میگشت در جنوب،حامیان و بسط دهندگان این تمدن بابلیها محسوب میشدندکه در قرن هفدهم و هیجدهم قبل از میلاد تحت سلطه اولین دودمان بابلی ، بالاخص تحت سرپرستی بزرگترین فرمانروای آن دودمان ، یعنی (حمورابی)، به اوج قدرت و عظمت رسیدند .

در شمال ، شهرآشور تدریجاً به شکوه و جلال میرسید و حکومتی که از همان شهرشروع شد، طی‌قرون بعدی‌آنچنان ترقی‌کرد که‌مبدل‌به جهان امپراطوری نیرومندی شد .

روابط آشور و بابل بی‌شباهت بروابط رم با یونان نیستند . بدین معنی که پیشرفت در تمام موارد را مرهون فرهنك رقیب بودند . پیش از آنکه هزار ساله دوم به نیمه برسد، هم بابل وهم‌آشور تحت سلطه قوای خارجی درآمدند و در هر

۱ـ ماخذ ما درنقل این قسمت ازتاریخ، مجله ناشنال جئوگرافیك (جغرافی ملی) آمریکا می‌باشد و می‌بینیم‌که این نقطه را خلیج فارس می‌نامیده‌اند .به خلیج عرب مؤلف

دومورد نیز، فاتحین این دوسرزمین، خارجی بودند .

بابل تحت سلطه (کاسیت ها) درآمدکه درکوهستانهای ایران بسرمی‌بردند و پیروزی آنها بیشتر بعلت حمله خرد کننده قبلی قوم (هی‌تیت) به بابل بود. هی‌تیت‌ها قومی ازنژاد هند واروپائی مقیم آسیای صغیرمحسوب میشدند .

اثرخردکننده این دوضربه بزرك تا چهارصد سال بعدکماکان باقی‌بودتاآنکه در سده دوازدهم قبل ازمیلاد ، بابلیها مجدداً تحت فرماندهی سران مستقل خویش درآمدند . از طرف دیگرآشور نیز به تصرف (هوریانها) درآمدکه قومی از نواحی ارمنستان بودند ۱۹

با فرارسیدن نیمه هزاره دوم، این قوم فعال‌واستثنائی درسرتاسرمصروایران نیز خودنمائی‌کرد .

مرحله نهائی

لیکن قدرت سیاسی (هوریانها) به پایه فرهنك آنها نمیرسید . آشور در تمام موارد، تا قرن چهاردهم، خودمختاری خویش راحفظ‌کرد . ازآن ببعداین سرزمین شاهد دوره مطول ترقی تدریجی گشت که تا هشت سال ادامه یافت .

هزار ساله اول قبل ازمیلاد مسیح دوره رشد حیرت انگیز و بی‌نظیر شعب مختلف بین‌النهرین بود .

آشور درقرن هفتم قبل ازمیلاد مسیح به اوج ترقی رسید و در این عهد بود که سلاطین آشور درمصر مستقرشدند . پیش از اتمام آن قرن پایتخت (نینوا) مورد حملات پی‌درپی و کوبنده مادها وبابلیها قرار گرفت .

آخرین شاه آشور موفق شد مدت شش سال در یکی از استانهای غربی دوام آورد . اما بسال ۶۰۶قبل ازمیلاد، قوه بزرگی‌که آشورش مینامیدند بآخررسیده و این فروغ تابناك برای همیشه خاموش شد .

بابل مدت بیشتری نیز دوام آورد. شهر بابل تحت فرماندهی نبوکدنصر دوم؛ ظاهراً تمام مظاهر عظمت و برتری بر سایر شهرهای جهان را ازخود نشان داد. چنان مینمودکه گوئی عصر طلائی دوران حمورابی با تغییرات و اصلاحات نـوین عودت نموده است، اما این دوره دیری نپائید.

این بار خصم ازایران هجوم نمود، این بار فاتحین نه کاسیت‌ها بودند و نه مادها فاتح بابل بسال ۵۳۹ قبل ازمیلاد مسیح، کورش کبیر بود.

غلبه پارس‌ها فرهنك وتمدن بین‌النهرین را متوقف نساخت. دوقـرن بعـد، اسکندر کبیر بابل را بتصرف خود در آورده وپایتخت بزرگی نمود. مرگ اسکندر کبیر در بابل نه‌تنها بر آمال و آرزوهای مردم و ملت آنجا خط بطلان کشید، بلکه عظمت وغرور وفرهنك بابل را نیز ازبین‌برد وبین‌النهرین بطورکلی نابود گشت.

عناصر تمدنی هم که دربین‌النهرین رشد نموده بودند، با سایر پیشرفت های بشر قاطی‌شدند تا آنکه مرور ایام، پرده سیاهی بر تاریخ کشید و قرنها بعد، دست‌بشر کنجکاو، این پرده را پس زد و با پس رفتـن این پرده آشور شناخته شد. زندگـی آشوریها، علم وهنر، صنایع، فرهنك وتمدن آنها آشکار گشت وبصورتیکه اینك‌تقدیم میکنیم، بر جهانیان روشن شد.

آشور کهن

قسمت اول

گهواره بشریت
«موقعیت جغرافیائی»

(دربدو خلقت، آن زمان که جهان تازه بوجود آمده وابناء بشر در تلاش معاش به هرکاری متشبث میشدند، باهرقدم که برمیداشتند نکته‌ای راکشف نموده ورازی را ازپرده بیرون می‌انداختند و در همین اوان دو کشور بزرك ، دوملت نیرومند گوی سبقت را ازدیگران ربوده ودرجهان کهن، اهمیت بسزائی کسب کرده بودند. این دوسرزمین دردره‌های مابین رودخانه‌های پهناورواقع شده وموقعیت جغرافیائی آنها را همین رودها بوجود آورده بودند . بدین معنا که یکی از این دو سرزمین **مصر** محسوب‌میشد ، سرزمین عجائب و تمدن که رود خروشان نیل، آنجا،در طول صدها میل واقع درجوارمعابد عظیم واهرامهای بی‌نظیر ، پیشروی میکرد) راجع به مصرکتب بسیاری تألیف شده‌اند لیکن چون این‌سرزمین خارج ازبحث مامیباشد لذا به تشریح موقعیت جغرافیائی و تاریخی سرزمین دیگرمیپردازیم .

(سرزمین موخربه اسامی بسیارشهرت یافته وعناوین بسیاردارا است) درواقع این سرزمین دارای دوسلطنت مجزا بود. یعنی‌بابل وآشور؛ لیکن سایرملل جهان

تمامی این سرزمین را با نام دیگری می‌شناختند البته این‌نام درهرزبان و السنه‌ای تفاوت داشت . یونانیها آنجارا (مسوپوتامیا)(Mesopotamia) واعراب (مصریها) آنرا بین‌النهرین وعبریها (نهریم) مینامیدند.)

معانی کلیه این‌اسامی (بین دونهر) می‌باشد (نظر باینکه درزبان فارسی غالب کلمات معرب می‌باشند؛ لذا این‌نام نیزبعینه ازعربی گرفته شده وریشه فارسی‌ندارد بهمین‌جهت بزبان فارسی‌نیز(بین‌النهرین) نامیده میشود.مترجم)

(علت اطلاق این عنوان به سرزمین مزبور موقعیت جغـرافیائی آن بشمـار میرفت زیرا سرزمین‌آشورمابین دونهرپهناور دجله وفرات واقع شده واین دو نهر از کوههای‌آسیای صغیرسرچشمه گرفته وبصوب جنوب شرقی‌روان گشته وبه خلیج فارس‌میریختند)

اگر به نقشه رجوع شود ؛ متوجـه خواهیم شد کـه تقریبا از ضلع شمـال شرقی دریای مدیترانه تاخلیج فارس؛ رشته خشکی عریضی بچشم میخورد . این‌زمین پر ازپستی وبلندی بوده لیکن جنبه‌کوهستانـی‌آن ازمبداء نزدیك به مدیترانه بیشتر است ولی هرقدر که بجانب مشرق متمایل میگـردد؛ عریض‌تر و مسطح تر گشته و چون به خلیج فارس‌میرسد؛ همانند تخته‌ای صاف ومسطح میشود .

در یك سمت این سرزمین سلسله جبال بزرگـی بچشم میخورد کـه دیواره بیرونی‌کردستان و ایران راتشکیل میدهـد . این دیواره ازتپه های غول پیکـرو صعب‌العبوری تشکیل شده ودرطرف دیگر، صحرای بی‌انتهابجانب دمشق‌وعربستان گسترده شده و هرقدرکه چشم‌کار میکند ، امواج عظیم شن در طول فرسنگهای بیشمار، دیده میشوند . مع‌الوصف، زمین واقع دراین میان،که امروزه چنین‌خشك ولم‌یزرع، خرد وبی‌مقدار بنظرمیرسد، زمانی باغ جهان بشمارمیرفت وفردوس ارض بود؛ جائی‌که بشربرای نخستین بار دریافت‌که (انسان) است نه حیوان ؛ جائی که

دورود پهناور، با امواج خروشان خود، بجانب دریا جریان داشتند و نقش دیوارها وبروج ومعابدکهن ترین شهرهای عظیم جهان، شهرهائی که چون آنها دیگر بوجود نخواهدآمد؛ درآنهامنعکس میگشت

تنها سرزمین باستانی مصراستکه میتواند ازنظرقدمت به پای سرزمین مورد بحث ما برسد.

در سلسله جبال آسیای صغیر دریاچه‌کوچکی وجود دارد بنام (جرلجیك)که شمالی‌ترین رودخانه مورد بحث یعنی (تیگریس‌یاتیگریت) ازآن سرچشمه‌میگیرد

این رود مستقیما بدریا ریخته و آنچنان سرعت سیری دارا است که بومیان آنرا (دجله) می‌نامند. (دجله‌کلمه‌ایست عربی بمعنای تیریاپیکان و علت‌اطلاق این نام به رود مزبور همان سرعت سیر آن محسوب میشود. نظر باینکه این کلمه در مورد رود نامبرده جنبه اسم خاص پیداکرده است، لذا در فارسی نیز بهمان صورت تلفظ می‌شود.)

نظر بسرعت جریان، دجله خندقهای عمیقی در زیرسطح دشت بوجود آورده است. رود دیگر؛ یعنی فرات، از جهات شمال و مشرق ؛ وسعت بیشتری داشته و بدوا بطورمستقیم بطرف مدیترانه جریان یافته و در نظراول بدان میماندکه گوئی از وسط آن خشکی خواهد گذشت اما در نیمه راه تغییر جهت داده و در جهتی موازی با رود مجاور، با سرعتی کمتر وآرامتر از همسایه شمالی خود ؛ بطرف خلیج فارس میرود.

قسمت فوقانی‌خشکی ما بین دو رودخانه ؛ کمابیش کوهستانی بوده اماهرقدر که ازشیب سراشیبی‌ها کاسته میشود؛ خشکی مبدل به دشتی مسطح وهموار میگردد وعامل عمده این امر؛ هماناگل وماسه‌ای استکه از دو رودخانه بوجودآمده. در این دشت وسیع ؛ مکانی موسوم به (کرنا) وجود داردکه در آنجا دو رودخانه بهم

پیوسته وتك جریان حاصله‌که بعنوان شط‌العرب نامیده میشود؛ بآرامی بطرف دریا رفته وازبنادرمحمره (خرمشهر) وبصره رد می‌شود .

چند صد سال قبل، وسعت دشت مذکورتا بدین حد نبود زیرا دریا بیشتردر خشکی پیش آمده بود.)

(محمره) که اینك قریب۴۷میل درخشکی پیشرفتگی دارد، درعهد اسکندر کبیر کنارساحل قرارداشت و امروزه برجغرافی دانها و باستان شناسان کاملا روشن شده نقطه دیگری که اینك ۱۲۵میل از خلیج فاصله دارد ، زمانـی یك بندرگاه بوده است . این جریان مربوط به بیش از ۵ هزار سال قبل است ولی این مدت ، رودخانه‌ها هر آن خاك و سنگریزه های‌کوهها را شسته و دردشت انباشته میسازند و درنتیجه دریا عقب نشینی مینماید.

باری ، برهمین دشت، مابین کوهستانهای واقع در وسط رود و دریا ، گهواره بشریت برای نخستین‌بارتکان خورده وقوم بدوی یا بعبارت بهتربشرنوزاده، برای نخستین بارچشمها را گشوده وبرعجایب خلقت نظرافکند. بامرورایام،کوهستانهائی که دورترازرودخانه قرارداشتند، اهمیت بیشتری یافتند که لازم است قبل از آغاز به مطلب، بیشتردرموردآنها سخن بگوئیم . اما آنچه‌که نخست اهمیت یافت، همانا دشت ذکرشده می‌باشد . قدمت این دشت آنچنان است‌که ازقوه تخیل خارج بوده اما درعمده کتب قدیم تاریخ وحتی کتب مذهبی‌ادیان مختلف، برحکاکی‌هاولوحها وکتیبه‌ها، موضوع بیکسان تشریح شده . در باب آفرینش کتاب تورات‌آمده است که (باغ ارم) یا (باغ فردوس) در دشت ما بین دونهر قـرار داشت و اینکه یکی از رودهائی که این‌باغ راآبیاری می‌نمود، فرات بوده است.

درهرحال، آنچه که مسلم است، این می‌باشدکه بشربـرای نخستین بار در این‌مکان به بنای شهرها وساختن بروج ومعابد پرداخت. یکـی از برجهای بسیار

مهم ومشهور(برج بابل) میباشد .

شنیدن این نام، احیـاء کننده عظمت سرزمینی استکه برج بابل در آن بنا شد وبطوریکه ازنام آن برمیآید، این برج دربابل بنا شده و نخستین برج معبدی بشمارمیرود که بنیان گزاران بابل، جهت ستایش وپرستش آفرید گار، برپا ساختند.)

امروزه اگرکسی در بقایای این سرزمین تجسس و کاوش نماید ، بهیچوجه نمیتواند باور کند که اصولا در این مکان باغ مصفا و با طراوتی هم وجود داشته باشد . امروزه این سرزمین،خشك و عـریان و متروك است . البته درقسمت های علیای رودخانه، علفزارها ودشت های پرا. گل و ریحان بوفوردیـده میشوند، اما حیات آنها چندان دوام نمی‌آورد چه بافرارسیدن خزان همه خشك و پژمرده گشته وقسمتهای پستترمملو از مردابهائی میباشندکه رودخانه‌ها پس از طغیانهای سالیانه بوجود آورده وباطلاقهائیکه مکرراً انواع میکروبهـا چون تب زرد و مـالاریا و غیره درآنها نشو و نما می‌یابند . تنها چیزی که این دشتهای وسیع و عریان را از حالت یکنواختی خارج میسازد ،کومه هائی محسوب میشوندکه مشابه کـوپه های خاکروبه و آشغالی هستندکه کنار کوره های آجرپزی یا معادن ذغال سنگ انباشته میگردند ، اما بهرحال ، نمایکنونـی این سرزمین نه تنها جلوه‌ای ندارد ، بلکه بسیاررقت‌انگیزبوده وبیننده را دچارانزجار میسازد وباصره را خوش نمی‌آید ولی استماع تاریخ همین سرزمین، هرسامعه‌ای راخوش‌آمده وهرزبانی را به تحسین و ستایش واداشته وهرمستمعی را غرق در حیرت مینماید .

درهمین نقطه‌که امروزه کوپه‌ای بنظرمیرسد، زمانی شهری بزرك‌بادیوارهای بلندش ، بامعابد پرشکوهش، بازارهای شلوغش وخیابانهای پرجمعیتش، خودنمائی میکرد و زمین واقع در بین.شهرها ، غنی‌ترین و حاصلخیزترین خاك جهان بشمار میرفت . مورخ شهیریونانی (هرودوت) ، چند صد سال قبل از میلاد مسیح تمامی

این سرزمینها را بازدید نموده وشرح سیاحت‌های خودرا بصورت تاریخی بسیارمعتبر باقـی گذاشته است . هرودت پس از نوشتن مطالب بسیاری ، تـذکـر میدهد که هرگز تمامی مشاهدات خود را برشته تحریر در نخواهد آورد زیـرا سایـر ملل حرفهایش را باور نکرده و آنها را اغراق آمیز تلقی‌نموده ویامولودحسن‌نظرمورخ می‌پندارند واینکه هیچکس برکت وحاصلخیزی بابل‌رابدانسان که او دیده است ، باورنخواهدکرد مگـر آنکه بچشم خویشتن ببیند هرودت سپس همینقدر یاد آور میشود که هربذری‌سیصدبرابرمحصول داده ،سنبله هاویاخوشه‌های گندم‌بصورت‌دسته بوده واینکه پهنای هرخوشه به پهنای چهارانگشت است . اگر امروزه‌کسی براین سرزمین لم یزرع بنگرد، خواهد فهمید کـه پیش بینی هرودت بیجا نبوده و قطعاً بیننده، سخنان مورخ شهیررا افسانه و اغراق آمیـزمی‌پندارد ؛ اما تاریخ بما نشان میدهدکه نه تنها سخنان هرودت کاملا صحت دارند بلکه وی گفتنی‌های بسیاری را نیزنا گفته گذاشته . وی راجع به قایقهای چرمی مدور ومسخره‌ای سخن میگویـد که اهالی بررودخانه هاانداخته بودند وامروزه نه تنها نقش‌این‌قایقها برکتیبه ها و لوحهاباقیست، بلکه حتی امروزه نیزغالب ملل ازچنین‌قایقهائی‌استفاده می‌کنند.

علاوه براین؛ سایرمورخین بزرك ومعاصر یا مقدم ویا موخر بر هرودوت ؛ اظهارات اوراصادقانه قلمداد کرده و بهیچوجه‌کسی در صدد تکذیب‌آنان برنیامده .

تفاوت‌آن عهد وامروزاین است‌که آن زمان ؛ سلاطین خود بشخصه متحمل رنجهای بسیارمی‌شدند تا جلوسیلابها راگرفته وآب بند بوجودآورده ویـا با حفر کانالها؛ زمینها ومزارع راآبیاری‌کنند . حفرکانال برای یك سلطان بمثابه پیروزی بزرگی‌بود که برایش غروروافتخاربارمی‌آورد .

وبدین ترتیب ؛ هرگاه سیل راه می‌افتاد؛ دریچه های‌کانالها راگشوده و در نتیجه سیلاب درستر؛ سرزمین پخش شده و بجای آنکـه بیهوده درسطوح پست تر

زمین هدربرود ، زمینهای خشك‌را آبیاری می‌نمود . اگر این سیستم کانال‌محفوظ مانده و مورد مراقبت قرار میگرفتند ، امروزه نیز سرزمین مزبور کماکان سرسبز وحاصلخیز باقی می‌ماند . لیکن هر گاه ترکها براین‌سرزمین دست یافتند ،ازاین امر مهم غفلت ورزیده و از سایر امور مفید ولازم نیز غافل ماندند ودرنتیجه‌اعمال سلاطین ترك ، کانالهای غریب واعجاب انگیزی راکه سلاطین آشوربوجودآورده بودند ، ویران ونابود گشتند . هنوزهم بستری که آب ازآن میگذشت باقی مانده وسواحل دوطرف در طول دشت وسیع گسترده و امروزه بهترین جاده‌های شوسه در امتداد همین کانالهای قدیمی ساخته شده‌اند . امروزه دیگر از سیلاب استفاده‌ای نشده وبجای بهره‌برداری از آن ، سیلاب دردشت پخش شده و درنتیجه مردابهای متعفن وآلوده به میکروبی تولید میشوند که همه را به خطرانداخته . اگرحالیه نیز حکمرانان و فرمانروایان خردمند و خبره‌ای مجدداً بر این سرزمین فرمان روائی نمایند ، بدون تردید از این‌کانالها بهره‌برداری نموده و آنچه راکه بیهوده هدر رفته و تولید ناراحتی وبیماری می‌نماید ، مبدل به یك‌سیستم بسیار پر منفعت ومفیدی می کردند وباردیگر این سرزمین‌کهن ، عظمت و زیبائی و برکت خود را از سر میگرفت .

حال باید به تاریخ اولیه این سرزمین بپردازیم ، یعنی زمانی کـه بشر تازه پا به تمدن نهاده و مراحل مقدماتی خرد وتمدن را طی میکرد . زمانی که بشراز ابزار وسلاحهای سنگی استفاده مینمود . آنچه را کـه میتوان در اینمورد تشریح کرد ، نمیتواند چون تاریخ کهن‌مصر گویا و روشن‌باشد زیرا قدمت تاریخ آشور بیش از مصر می‌باشد و دیگر اینکه در سرزمین بین‌النهرین چون سرزمین مصر ، یاد بود های تاریخی و بقایای تاریخ باقی نمانده و همه دستخوش ناملایمات و یـا سیلابها گشته‌اند . حال آنکه بقایای تاریخی مصر ، بعلت خشکی زمین ، پابرجا

بــوده و مورد استفاده باستانشناسان واقع شده‌اند . باتمام این تفاصیل باز میتوان تاریخ کهن آشور را تاحد مقدور بررسی کرد . باز میتوان درطول تاریخ سیرقهقرا را پیمود.(در آن عهد ، توده‌ای گردهم جمع شده وتشکیل اجتماعی را داده‌وشهری کوچك بوجود می‌آوردند . این‌شهر تدریجاً وسیع‌تر گشته وحصارهای مرتفع‌جهت حفاظت آن کشیده میشدند . این حصار ها عموماً از آجر ساخته میشدند . سپس دست به کارساختن معبدی بهر عبادت خدا میگشتند زیراعموم را عقیده براین بود که خداوند بر آن شهر نظارت می‌نماید . کنارمعبد، برج مرتفعی می‌ساختند که هر قدر ارتفاع می‌یافت ، ازقطر آن کاسته میشد . آنگاه ریش سفید یابعبارت بهتر بزرك قوم‌که هم سمت شاه وهم کاهن را برعهده داشت ، تقاضای بنای عظیمی جهت‌اقامت می‌نمود و مردم شروع به ساختن قصری‌جهت اقامت سلطان می کردند. این کاخ‌ها را معمولا جنب معبد می‌ساختند وبدین ترتیب یك‌شهر دیگر بوجود می‌آمد . در اطراف هریك ازشهرهائی که این‌چنین ساخته میشدند ، مزارع خرمی‌وجودداشتند که اهالی احشام خود را درمراتع اطراف و درآنها بچرا می‌بردند . صبح هنگام ، باطلوع فجر وبا گشوده شدن دروازه‌ها ، شبانان خارج گشته و باغروب خورشید وقبل از بسته شدن دروازه‌ها ، مجددا بازمی گشتند : دورتــر از مزارع شخم زده ، چراگاههای وسیعی وجود داشتند که گله درآنها می‌چرید . یك‌چنین‌سلطنتی بسیار کوچك وفشرده و درعین حال کامل محسوب میشد واز جمیع این‌حکومت‌ها ، یك کشوربزرك ملوك‌الطوایفی بوجود میآمد .)

اگرکسی قدم برقله برج معبد می‌نهاد و بردشت ودمن محصورنظرمی‌افکند درفاصله دور دست ودرجانب‌افق قله، برج دیگری را مشابه آنچه که خود برآن ایستاده است، مشاهده میکرد که زیر نور خورشید تلالوخاصی داشت . در پای‌آن برج نیز شهری دیگر بناشده و تدریجاً هرقدر کــه این دوشهر وسعت می‌یافتند و

محیط مراتع وسیع‌ترمی‌شد، مرزهای این دو شهر یا ایالت، بهم‌پیوسته و در نتیجه ناراحتی ودردسر بوجود میآید . غالباً درچنین مواقعی گله‌دارها و چوپانان بـا هم نزاع‌کرده وطی‌این دعواهاکشته‌ای میدادند . همشهریان مقتول جهت خونخواهی سلاح برداشته و نیزه بدست میـرفتند وکــلاه خود بر سر می‌نهادند و با سپرهای بزرك خود به شهرهمسایه لشکر کشی می‌نمودند . بین دو ایالت جنك خونینی در می گرفت وطرف فاتح هرقدرکه مقدورش بودزمینهای خصم مغلوب را غصب‌مینمود یا اینکه بکلی‌شهر دشمن را اشغــال کــرد و بلشکرکشی خود ادامه داده ودامنه فتوحات خویش را گسترش می‌دادند و شهرهای دیگری را نیــز فتح کرده وسلطنت واحدی تشکیل میدادند . درچنین‌مواردی، شاه فاتح باکبرهرچه بیشتر ، خویشتن را (سلطان چهارثلث زمین) می‌نامید و می‌پنداشت که‌کسی چون وی وجود نداشته وهیچ قدرتی یارای مقابله با اورانداارد ... تاآنکه قوه نیرومندتردیگری ویرا از بام تخیلاتش پائین می کشید وسلطنت کوچك دیگری‌را بنیان می‌نهاد.

(اوضاع، صدها سال متوالی بهمین منوال پیش‌میرفت) سرتاسر سرزمین مورد بحث مارا چنین ایالات شهری کوچکی‌فرا گرفته‌وتاریخ‌این‌دوره از سرزمین‌مزبور فاقد هر گونه حادثه مهمی جز جنك وستیز میباشد. (بشر کماکان به پیشرفت خود ادامه میداد وشعور ذاتی وی‌بیدارشده وقوه استنباط وقوه ابتکارش‌وسیع‌ترمیگشت. آنزمان که تقریباً بشر ازحالت‌بربریت خارج گشته وپا به‌تمدن نهاد، مردان بزرك وخردمندی درآشور قدعلم کردند واوضاع درهم‌را مرتب نمودند.

نام یکی ازاین رادمــردان (حمورابی) بود و سلطنت وی بربابل مقارن با مهاجرت ابراهیم وقوم یهود به فلسطین بود . یعــنی درست دو هــزار سال قبل از میلاد مسیح.)

(حمورابی حکومت ملوك‌الطوایفی‌را برچیده وامپراطوری عظیمی را بنیان

نهاد وقوانین ومقررات خاص وخردمندانه‌ای وضع کرد وخود بشخصه ناظراجرای قوانین گشت. باری، حمورابی خدمات بیشماری انجام‌داد اما بعدازوفاتش، اوضاع باردیگر نظم خودرا ازدست‌داد.

قبایل بربر از آسیای‌صغیر بر آن سرزمین هجوم برده وهمه‌جارا موردتاخت وتاز قرارداده وبنیان حکومت‌را درهم‌ریختند وباردیگرنابسامانی وناامنی‌جایگزین عدل وداد وخرد گشت.

در همین اوان توده‌ای از دشت‌نشینان بـصوب قسمت‌های علـیای سرزمین مهاجرت‌کرده و درهوای فرح‌بخش کوهستانی ، با دشمنان خونخوار و باحیوانات وحشی بمبارزه پرداختند و تدریجاً قومی نیرومند و گستاخ ، متفکر و جنگجو را بوجودآوردندکه‌بمراتب برسایرکسانی که دردشت باقی مانده بودند ، رجحان و برتری داشتند.

این قوم خدای بومی‌خودرا هم باخودبردند. نام این‌بت (آشور)بودوبرایش شهری ساخته و (آشور) نام نهادند.

بمرور زمان، این‌قوم بعنوان (آشوریها) شنـاخته شده وسرزمین ایشان نیز (آشور) نام گرفت.

زمانی‌که بابل بطور موقت دچـار ضعف ونابسامانی گشت ، آشوریها بدانجا رفته وفرمانروائی خاور کهن‌را حقوق حقه خویش دانستند. ازآن‌زمان ببعد، یعنی اززمانی که عزم جهانگشائی نمودند، تاریخ مشرق زمین، طی‌صدهاسال، بطور کلی مربوط به‌نبردهای آشوریها وبابلیها باهم یاملل کوچك دیگر ویا بامصرمیگردد.

آشوریها مردمانی شجاع و روشنفکر بشمار میرفتند که شرح نبردهای آنها خواننده را دچار حیرت واعجاب می‌نماید. آشوریها وبابلی‌ها نه‌تنها درجنك‌مهارت داشتند، بلکه درصنعت وهنرنیز گوی‌سبقت‌را ازسایرملل ربوده بودند . در سرتاسر

آن سرزمین شهرهای باشکوه وباابهتی بنا کردند . ازاین شهرها، دو شهر آنچنان باعظمت وباشکوه بودند که حتی‌نام آنهـا نیز، یعنی (**نینوا**) و**بابل** تا بامـروز در صدر کلیه شهرهای دیگر دنیای‌کهن‌قرار گرفته وبعنوان سمبل ونمونه عظمت آشور شناخته می‌شوند .)

آنها معابد غول پیکری جهت خدایان خود بنا کـردند و در صنعت و هنـر پیشرفت شایان‌توجهی‌نمودند. کتابخانه های‌بزرگی‌ساختند که‌طی‌فصول آتی راجع‌به آنهابحث خواهدشد که‌مملو از کتب بی‌مانندی بودند .آشوریها درشناخت حرکات سیارات و کهکشان پیشروبوده و **علم نجوم** وهمچنین **دریانوردی** رابنیان نهادند .
درهمین زمان بود که بخت ازآنان روی بر گرداند و آنهمه عظمت و غرور در هم کوبیده شد (نخست‌بابل با یاری(ماد)، (آشور) را ازروی نقشه پاك نمود و سپس ماد وپارس ببابل هجوم برده وآنجا را نابود ساختند .)

این دوره ازتاریخ تا صدها سال بعدآمیخته به ظلمت وتیرگی گشت.

ملت پارس برآنچه که آشور و بابـل فراهم کرده و زمانـی مالك بودند ، فرمانروائی نمود و این زمان پارس و یونان برسر کسب قـدرت مطلق با هم بنبرد پرداختند . خاطره آن شهرهای عظیم وکهن تدریجاً از اذهان محو میگشت و غبار اعصار، ویرانه های آنها را دربرمی گرفت تاآنکه بکلی‌نابود شده و ازدید ودانش بشرمحوشدند بطوریکه حتی امروزه نیز نمیتوان دقیقاً گفت که نینوا ،آن شهر عظیم، کجا قرارداشت.

(بابل هنوز پابرجا بودلیکن ازآنهمه شکوه وجلال ، پیکره‌ای‌درهم کوبیده ومسکین باقی مانده بودکه‌آن‌نیز مشمول ناملایمات گشته ودرزیر کومه‌های کثافت مدفون‌شد وازدانش بشری خارج گشت.)

چهارصدسال قبل‌ازمیلادمسیح، سرباز ومورخ‌نامداریونانی یعنی (گزنفون)

ده هزارسپاهی خویش را از کنار بقایای آن شهرهای بزرگ عبور داده و در طول راه تحقیقاتی انجام داده و نامها ووقایع مهم را ثبت کرد.

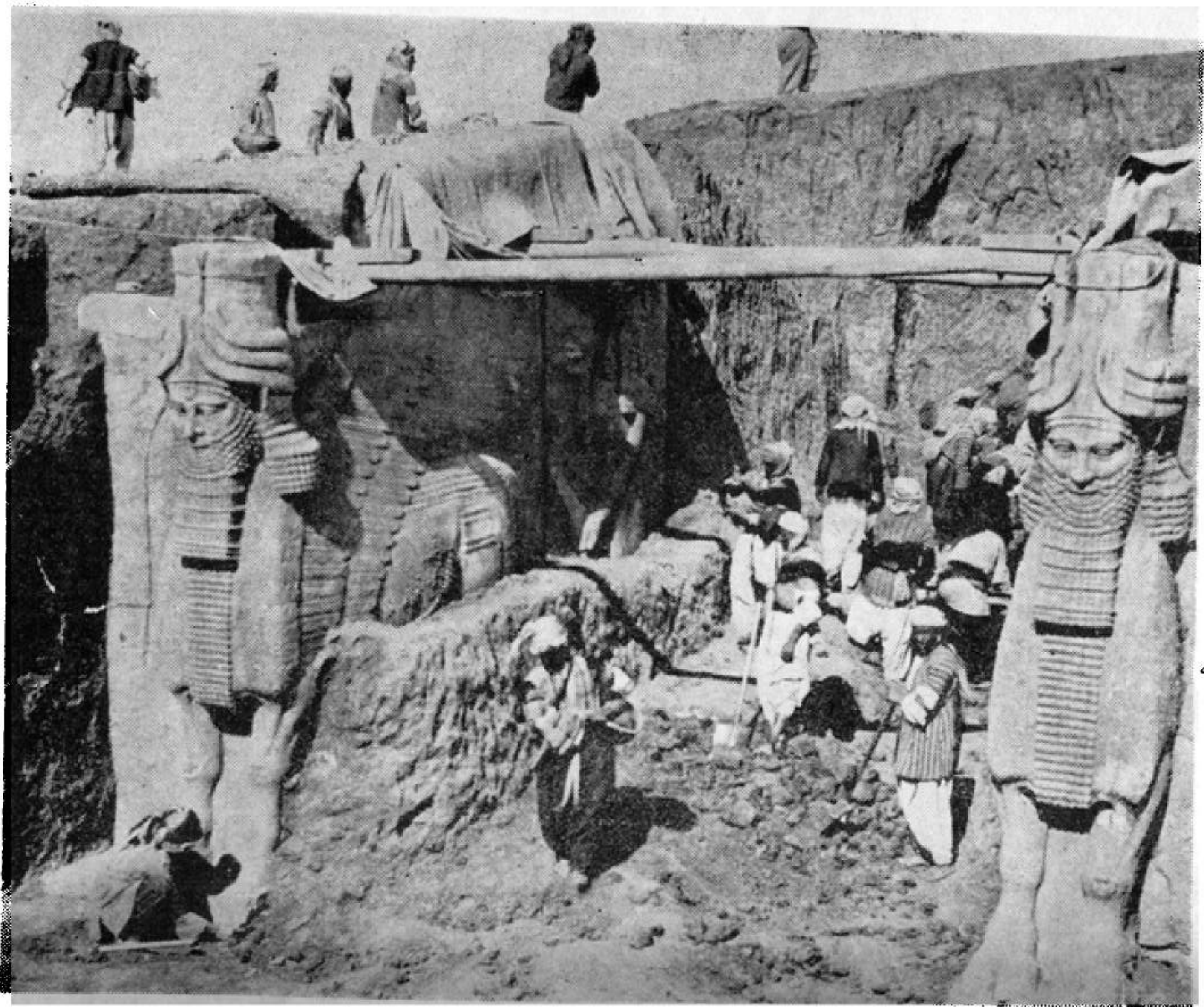
ظلمت بیش ازپیش آن سرزمین را در خود میگرمت تا آنکه آخرین شعاع حیات نیزدرآن خاموش گشت ومبدل به بیابانی متروك ومملو ازشنهای صحرا گشت.

برخی اوقات مسافر و رهگذری ، برای همشهریان خود داستانــی را نقـل مینمود که بندرت باورمیکردند واین داستانها از مشاهدات خود او سرچشمه گرفته وراجع به تلهای عظیمی بودند که دربین‌النهرین بوجودآمده وتصورمیشدکه نینوا و بابــل قدیم را پوشانده‌اند . بلــه ، این تپه های شنی ، دو شهر بزرك را مــدفون ساخته بودند .

اواسط قرن اخیر، شهرهای مدفون این جهان کهن بار دیگر از مقبره های خود سر برون آوردند وباستان شناسان موفق بکشفیات حیرت‌انگیزی شدند . آنها شکوه وعظمت آشوررا اززیر تپه‌های شنی خارج ساختند وجهانیان را غرق در حیرت نمودند ومن درفصل دوم شرح کشفیات حیرت انگیــز باستان شناسان را از آغاز تا کنون خواهم دادتاببینیم که چگونه درقرن نوزدهم، پس‌ازسپری شدن قرنها ، بار دیگر بین‌النهرین قد علم نمود وعظمت آن چشمها را خیره کرد .

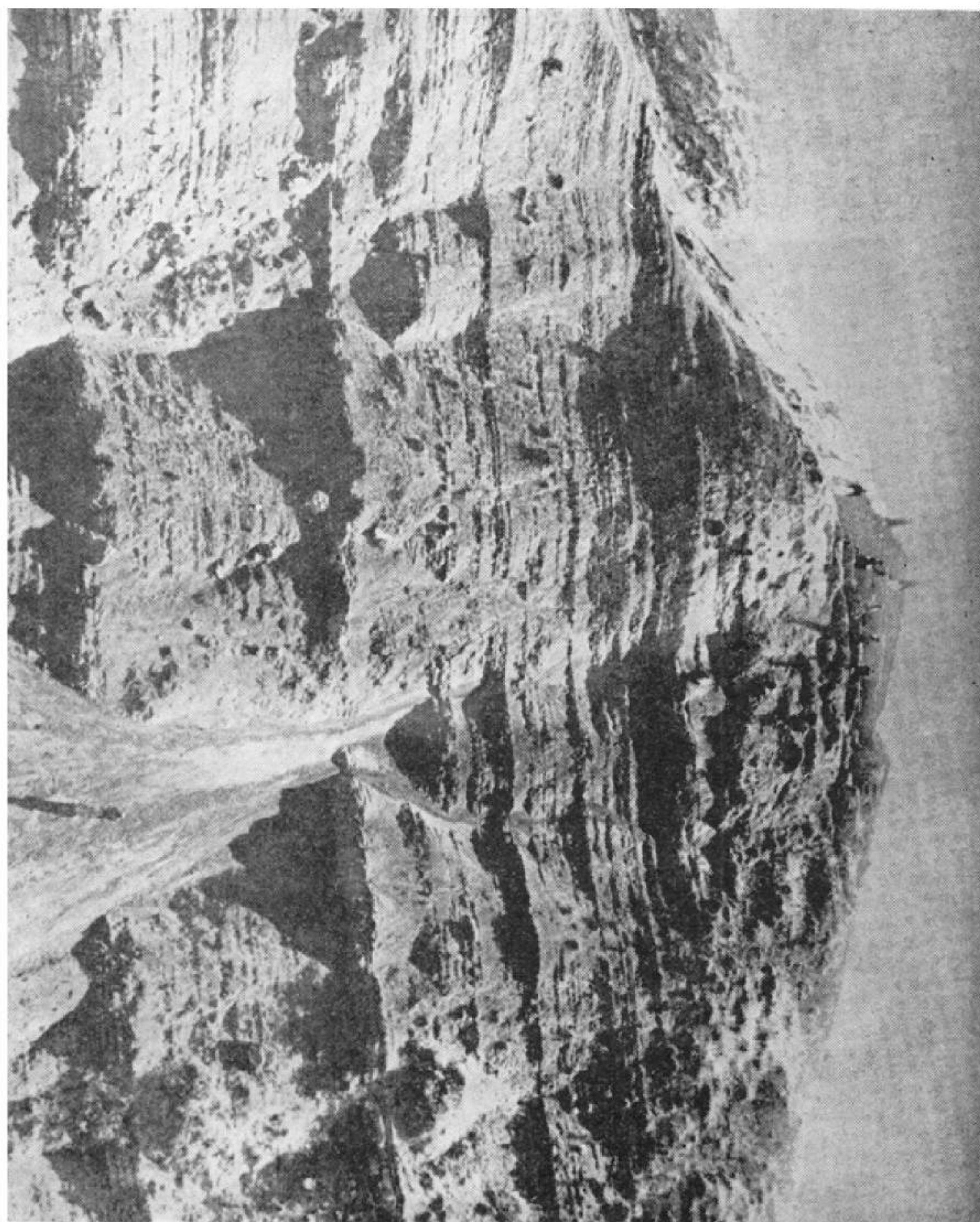
فصل دوم

دراینجا لازم است که دگرباره تاریخ را مرور کنیم، تاریخ سیاسی آشور بطور کامل، توسط حقیر تالیف شده که دریکی دیگرازمجلدات این سلسله،منتشرخواهد شد اما با وجود این‌لازم است‌که نظری اجمالی برتاریخ سیاسی، برپیدایش نژادها



سلاطین آشور در هزار ساله ق.م پیکره های غول پیکری باسر انسان و بدن شیر یا گاو بالدار ساخته و بعنوان محافظین معابد و یا کاخها ، در اطراف دروازه‌ها قرار میدادند . این مجسمه‌ها که مظهری از قدرت آشور نیز محسوب میشوند در پایتخت سارگن ، یعنی دورشاروکین (خرس — آباد) کنونی پیداشدند نمونه آنها در صفحه اول دیده میشود.

در تصویر پشت تپه‌ای نشان داده شده که باستانشناسان مشغول حفاری در آن هستند ، پائین ترین سطح تپه ، مرحله پیشرفت تدریجی بشر در سکونت دسته جمعی بوده است . امروزه بر فراز این تپه، قدیمی ترین ده متمدن وشناخته شده ، واقع گشته است، سکونت در این ده را که از دل زمین بیرون آمده به ۵۰۰۰ الی ۶۰۰۰ ق-م تخمین زده‌اند.



بیندازیم، آنگاه به شرح زندگی اجتماعی آشوریها وهمچنین شرح ماجراهاوکشفیات باستانشناسان درسنوات اخیر بپردازیم.

درمورد پیدایش نژادها

در غالب کتب دینی آمده است که فرزندان نوح پس از طوفان ، ازخـاور مهاجرت‌کردند ودشتی سرسبز وخرم ، وسیع وباشکوه درسرزمین (شی‌نار) یافته و در آنجا اقامت نمودند . بعد ها این توده به‌سه شعب منشعب شدند . یافت‌ها، سام‌ها وهام ها . پس‌ازآنکه سه نژاد (سام. یافت وهام) بدین‌ترتیب مجزا گشتند، درلسان آنان نیزتغییراتی‌بوجودآمده وهریك زبان جداگانه‌ای را برگزیدند و فرزندان آنهادرزمین‌پراکنده گشتند .

نژاد (یافت) بسوی شمال اقامتگاه خود مهاجرت کرده و در سرزمینهای مجاورمدیترانه ودریای سیاه ودرقسمتی‌ازآسیای صغیر وسرتاسراروپا اقامت نمودند وبدین‌ترتیب ازگهواره بشریت‌دورافتادند، یعنی ازروشنائی‌به ظلمت افتادند وبجای آنکه ازمواهب ومظاهر تمدن وترقی برخوردارگردند ، به اعماق جهل وتیرگی فرورفتند ودرخاك تیره روزی وفلاکت، سرنگون شدند .

نژاد هام نیزدر سرزمینهـای جنوبی اقامتگـاه اولیه خود ، پراکنده شد . آنان بابل، کنعان، عربستان جنوبی وآفریقا را اشغال کردند .آنان نیزچون‌برادر دیگرخود، نژاد یافت، مضحکه جهل ودیوخرافات ش ه وبت پرستی راآئین خود قرار دادند .

نژاد سام به قسمت جنوبی سرزمین خود مهاجرت‌کرد و درآشور، عربستان وقسمت مرکزی‌آسیا اقامت کرد.

در باب اقامت فرزندان یا نژاد سام

(ایلام) نخستین فرزند سام عازم (فارس) ایران گشت .

آشور، دومین فرزندسام، (نینوا) رابنانهادواین سرزمین بنام اونامیده‌شد(۱)

آرپاخشاد،سومین فرزند سام، نزدیك به کوه آرارات اقامت نمود در این زمان نوه وی (ابر) دارای دوفرزند شد باسامی (پلك) و(یوکتان) . درروزگارپلك سرزمین تقسیم گشت .

(یوکتان) و فرزندانش در سرزمین های مابیـن بحر احمر و خلیج فارس سکونت کردند و پلك و فرزندانش نیز نزدیك به نقطه تلاقی دو روداقامت‌نمودند.

لوط ، یعنی چهارمین پسر سام، عازم آسیای‌صغیر شده ودرآنجا اقامت کرد وبعنوان پدر (لیدی‌ها) شناخته میشود.

آرام ، فرزند اول ، در بین النهرین باقی مـاند و آن سرزمین بنام وی شناخته میشود .

بدین‌ترتیب می‌بینیم که تمام این‌ملل ، هرچند ازیك قوم بوده ، درواقع از مبداء ، ملت واحدی‌را تشکیل میدادند وازیك‌پدر یعنی (سام) بوجود آمده لکن بعلت پراکندگی واقامت درسرزمین‌های دور ازهم ، مجزا گشته و باسامی آرامی‌ها آشوریها و کلدانیها نامیده شدند. حال آنکه آنهارا بایدبچشم‌یك‌ملت‌واحدنگریست.

مذهب وآئین آرامی‌ها ،
آشوریها وکلدانیها

دربدو امر، همانگونه که طی فصول قبل گفته شد، بشر دومذهب‌کلی‌داشت. یکی مذهب پاتریارکها که همانا پرستش خدای یکتا می‌باشدواز عهد حضرت آدم آغاز شده وبه‌نوح رسیده وتدریجاً به‌ابراهیم و مـوسی منتهی شده. امـا باید توجه

۱ ــ خاورشناسان وباستانشناسان بزرك، ازنکته نظر دینی وبارجوع‌به‌کتاب‌تورات. باب آفرینش۱۱ــ۱۰ می‌گویندکه (نمرود) نینوارا بنیان‌گذارد. در تورات‌آمده است‌که (نمرود ازبابل به‌آشوررفت ونینوارابناکرد)

داشت که این‌موضوع در کتاب تورات آمده واز نکته نظر تاریخ نمیتواند زیادمستند باشد. اما مذهب دوم که‌تاریخ نیز بدان ایمان دارد، همانابت‌پرستی است.اکثریت ملل جهان کهن، بت‌پرستی را آئین خود قرارداده بودندکه آشوریها ، آرامی‌ها و کلدانیها نیز ازآنجمله‌اند.

کلدانیها، یابعبارت بهتر، همان بابلیهای اولیه ، روشنائی وخورشیدراپرستش میکردند.درمورد نام کلدانی‌ها باید گفت‌که اینها در آغازعده‌ای ازبابلیها بودند که کاهن ومنجم محسوب میشدند، یعنی منجمین وکاهنین‌را کلدانی می‌نامیدند.

آشوریهانیز،پرستش خورشیدرااز آنان‌فرا گرفتند.بابلیها درزمان‌نبوکدنصر، خدائی‌را می‌پرستیدند که برتر از تمامی خدایان آنهابود و (بل) نام داشت کـه بشکل آدمی بسیار زشت ساخته شده بود . یعنی لباس‌مردانه بتن داشت و برسرش تاجی طلائی باشاخهائی غریب‌نهاده بود . معبدی مختص این‌خدا ساخته بودنـد که ویرانه های آن اخیراً پیدا شدند. این معبد هشت طبقه‌ای بوده کـه جلو آن راه ارابه رو مخصوصی ساخته بودند که بطور مارپیچ بود تا مردم بتوانند بوسیله عرابه ازطریق این‌راه مارپیچ به برج معبد برسند . درطبقه تحتانی‌معبد، تصویر (بل) یك میز طلائی و یك تخت طلائی که قیمت آنها سر به میلیون ها دلار میزند ، قرار داشتند .

هرساله مقادیر زیادی عود وکندر برمحراب معبد سوزانیده میشدند ، دراین معبد اشکال متعددی بچشم میخورند ویکی ازبلندترین پیکره‌های آن دوازده یارد ارتفاع داشته وازطلای ناب‌ریخته شده بود. درهمین‌معبد بودکه‌نبوکدنصر گلدانها وظروف طلائی‌را که درزمان محاصره اورشلیم ، ازمعبد سلیمان باخود آورده‌بود ، قرار داد .

آشوریها نیز خدایان متعددی داشتند که آنهارا مورد پرستش قرار میدادند

و ما درمورد خدایان وعلت بت‌پرستی آشوریها درپایان قسمت اول این‌کتاب ، طی فصل خدایان ومعابد آنان به‌تفصیل بحث‌کرده‌ایم .

بزرگترین خدا یابت‌آشوریها (آشور) نام داشت‌کـه اورا برتر از تمامی خدایان دیگر می‌پنداشتند . برای خدای (آشور) درشهر معبد مخصوصی بنا کرده بودند که‌کوه جهان نامیده میشد. این‌معبد بزرگترین مکانی بشمار میرفت که آشوریها جهت پرستش بدانجا میرفتند. علاوه بروی دوازده خدای دیگر وجود داشتند که خدایان پائین‌تر محسوب میشدند وما درمورد آنها طی حـماسه گیل‌گمیش بطور کامل بحث کرده‌ایم .

خدایان (آشور) و (بل) نه تنها درآشور وبابل، بلکه درغالب شهرهای‌بزرك نیز معابدی دارا بودند. مردم آن‌عهد براین عقیده بودندکه جهان‌را ارواح اشغال کرده‌اند وبرخی ازاین ارواح خبیثه و گروهی ارواح پاك می‌باشند واینکه‌تعدادی ازآنها دراعماق زمین وبسیاری درآب وهوا بسر می‌برند.

ارواح خبیثه را موحش وهولناك پنداشته وبرایشان بدن انسان با سرحیوان مانند شیر یا عقاب ویاسك متجسم میساختند . اما ارواح پاك‌را بابدن حیوان لیك سر انسان می‌پنداشتند .

فصل‌سوم

سلطنت‌قدیم بابل

اگر کتاب تورات‌را مرجع تاریخ قراردهیم ، (نمرود) نامی نخستین شاه بابل‌بوده که‌سه شهر ایریچ ، اخد وکالنارا بنا نهاد. ازآن عهد آثار باستانی بسیار

باقی مانده‌اند. این سرزمین، یعنی سرزمینی که (نمرود) برآن حکمرانی نمود ، در کتاب تورات به سه‌نام مختلف نامیده میشود که عبارتند از (شی‌نار) (سرزمین کلدانیان) و (بابل)

نژاد کلدانیها وبابلیها

عده کثیری براین عقیده‌اند که (کلدانیها) درعهد کهن، دربین‌النهرین بسر می‌بردند و اینکه‌از آنجا بصوب جنوب حرکت کرده و درشهر بابل اقامت‌نمودند . اما بطوریکه گفتم بابلیها خود نژادی مجزا بوده ومنجمین و ستاره شناسان آنهارا کلدانیها می‌نامیدند.

باری، سرحدات سلطنت بابل، پیش از پیروزی پارس ، عبارت بودند از : ازشمال محدود بود به‌بین‌النهرین وآشور. ازجنوب به‌خلیج فارس، ازمشرق به‌ماد وپارس واز مغرب به‌صحرای عربستان.

اما درزمان نبوکدنصر، زمانی‌که بابل دراوج‌عظمت‌بود، این‌سرزمین سرتاسر بین‌النهرین، پارس ، سوریه ومصررا فراگرفته بود.

سلطنت بابلیها، پیش ازبخت‌النصر، اولین‌شاه آنان ، بطور کامل‌مستقل‌نبود، بلکه تحت تسلط آشوریها قرارداشت وبه دولت آشور خراج می‌پرداختند . بابلیها بارها سعی دربزانو درآوردن آشوریهاکرده، لیك موفق نشدند تا آنکه سال ۷۴۷ ق‌ـم، زمانی که نبوکدنصریابخت‌النصر قد برافراشت وتحولی ایجاد نمود. از این تاریخ تا دورهٔ کورش، که بابل‌را فتح‌نمود، این‌سرزمین بمدت ۸٤ سال‌تمام مستقل بوده ویك امپراطوری‌را تشکیل میداد.

نبوکدنصر، ازسال ۷۴۷ تا۷۳۳ ق‌ـم سلطنت کرد. دومین شاه بابل موسوم به (نادینوس) از۷۳۳ تا۷۳۱ ق‌ـ م حکمرانی نمود.

سومین شاه بابل (کین‌زینوس) بود دوره سلطنتش از۷۳۱ تا۷۲۶ق-م تخمین زده میشود. (ایلیوس)چهارمین‌شاه‌بابل از۷۱۶ تا۷۲۱ فرمانروائی‌کرد ۰ پنجمین‌شاه مردوك بالادان ۷۲۱ تا ۷۰۹ ق-م بود که سفرای خـودرا بسال ۷۱۳ ق ـ م نزد (هزکیا) شاه یهود اعزام داشت.

این سفرا حامل نامه‌ها وهدایائی‌بودند وشاه یهود تمام جواهرات وگلدانها وظرف طلا ونقره خودش‌را به‌آنان نشان داد.

بعدها این مردوك بالادان بدست سارگن شاه آشور شکست خورد وسارگن یکی از حکمرانان آشور را بجای شاه بابل به فرمانروائی آن سرزمین گماشت.

مردوك بالادان موفق شد که مجدداً تاج وتخت خودرا بدست آورده و مدت چند ماه نیز سلطنت‌کرد ولی مجدداً توسط (سانخیریب) شکست خورد . شاه ماد با نبوپالسر حکمران بابل متحد شده و بالاتفاق به نینوا حمله کرده وآنجا را تسخیر نمودند و سلطنت آشور را بین خود تقسیم‌کردند .

نبوپالسر ششمین شاه بابل گشت و بر تمام قبائل (آرامی) در بین‌النهریـن و همچنین برقسمتی از ایلام ، مصر، سوریه وفلسطین حکمرانی نمود، ازطرف دیگر کوه‌نشینان ناحیه شمالی آشورتحت‌فرمانروانی نوه سانخریب آشوری بسرمی‌بردند.

نبوپـالسر اولین پادشاه دو سلطنت بابـل و آشور گشت و بقصد سرکوب کردن قبائل حوالی مدیترانه ، لشکرکشی کرده و بدون آنکه موفق شود، بسال ۶۰۴ ق-م بدورد زندگی گفت .

هفتمین شاه بابل نبوکدنصربود که از۶۰۴ تا ۵۶۱ ق ـ م سلطنت نموده و با مصر وفلسطین جنگ کرده و اورشلیم را تسخیر نمود و سلطنت یهود را سرنگون ساخت . وی بسال ۵۸۵ ق-م شهر (سور) را تحت تسلط خود در آورد.

و بسال ۵۷۰ ق-م فرمانروای عربستان و مصرشد . او طی فتوحات خویش

غالب سلطنت های کوچك را با هم متحد ساخته وتحت تسلط خود درآورد.

هشتمین شاه بابل ، (مروداك) فرزند نبوکدنصر بود کـه‌از ۵۶۱ تـا ۵۵۹ فرمانروائی کرد و بدست برادر زن خود بقتل رسید . وی هنوز بسیار خردسال‌بود و فقط‌چند ماه سلطنت‌کرده وبعد توسط (اونیدوس) بقتل رسید . دهمین شاه ، یعنی (نبونیدوس)از ۵۵۵ تا ۵۳۸ ق‌ـم سلطنت کرد و پسرخود (بلشصر) را نیزدرسلطنت با خود سهیم ساخت .

زمانی که (نبونیدوس) دور از شهر بابل بوده‌و با ایرانیان می‌جنگید، پسر او، بلشصردرشهرماند . شهر توسط کورش محاصره گشت وپس از دو سال محاصره ، تسخیر گشت وبلشصرشاه‌بقتل رسید اماکورش (نبونیدوس) را دستگیر کرده ، باوی در نهایت لطف ومدارا ، چون یك ایرانی واقعی ، رفتار نمود.

ازآن زمان ببعد سلطنت بابل سقوط کرد.

فهرست اسامی سلاطین بابل

نخستین تاریـخ بابلیهـا ۲۲۳٤ سال قبل از میلاد شروع شد و دومین دوره سلطنت آنان از ٦۲٦ ق‌ـم شروع میشود.

نام سلاطین بابلی ، به ترتیب عبارتست از :

نبونصر	۷٤۷ـ۷۳۳
نادینوس	۷۳۳ـ۷۳۱
کین‌زنیوس‌پوروس	۷۳۱ـ۷۲٦
ایلیوس	۷۲٦ـ۷۲۱
مردوك‌بالادان	۷۲۱ـ۷۰۹
نبوپالسر	٦۲۵ـ٦۰٤

نبوکدنصرو بلشصر ٦٠٤ـ٥٦١
مردوك ایلس ٥٦١ـ٥٥٩
نیرگال شاروسار ٥٥٩ـ٥٥٥
نبونیداس ٥٥٥ـ٥٣٨

فصل چهارم

سلطنت آشور

چگونگی پیدایش و موقعیت جغرافیائی آشور راشرح دادیم وحالا لازم به تذکر استکه سلطنت آشور را میتوان به دوقسمت منقسم ساخت . بطوریکه گفتیم، تاریخ آشور را میتوان از دو منبع یا ماخذ، نوشت .یکی الواح مکشوفه ودیگر کتاب تورات است .

این تاریخ نیزبه دوقسمت تقسیم میشود . یکی آغاز سلطنت استکه بموجب تورات (آشور از سرزمین (شیانار) آمده و نینوا ، رخوبوت ـ ایر ، کلاخ ، و (رزن) را بنانمود .) این دوره سلطنت تاسال ۱۲۵۰ قـم ادامه یافت.

دومین قسمت از ۱۲۵۰ تا ٦۲۵ قـم‌است. اولین شاه . یعنی (آشور) نینوا را بنا نهاده و برخی اورا (بلوس) یا (بهروز) می‌نامند.

دومین شاه آشوره دراین دوره (نینوس) بود. برخی از پروفسورهامعتقدند که او نینوا را بنا کرده ولی موسس واقعی‌نینوا، همان (آشور) بود. شاید (نینوس) آنجارا تعمیر کرده باشد.

سومین شاه (شماروش) بود. چهارمین شاه را (آریوك) می‌نامیدند . دراینجا

تاریخ تا سال ۱۸۰۰ ق-م مسکوت است .

از این تاریخ شمیش داگین سلطنت نموده . سلاطین بعداز وی، سلاطینی بودند که مانند پیشینیان خویش قدرت نداشتند.

اینها عبارتند از: توگلات‌بیل- آرماتوك- آشورنیدار -نبوداگین- آشورزا- کیرسیر، هولی خوس ' آشورباخید .

(آشور باخید) معابدبسیاری‌بنا کرد.

پس ازوی سلطنت به آشور بل نی‌شی شوع رسید که تا ۱٤۱۰ ق-م سلطنت کرد . کیسر وآشور تا ۱۳۹۰ ق-م فرمانروائی نمود وآشوربالید تا۱۳۷۰و بل‌نی- راری تا ۱۳۵۰. این شاه بابلیهارا شکست بسیار سختی داد وپسرش بنام بوت ایل، تا ۱۳۳۰ بجای وی سلطنت کرد . پسراونیز موسوم به بل -نی‌راری تا ۱۳۱۰ق-م سلطنت نمود وفتوحات زیادی درآسیا انجام داد.

بعد از او ، شالمانسار اول تا ۱۲۹۰ق-مفرمانرائی نمود. (توگلات شمشس بین) نیز تا ۱۲۷۰ سلطنت کرده و جنگهای زیادی انجام داد و خود را فرمانروای مطلق بین‌النهرین ساخت . بیل‌قدور آشور تا ۱۲٦۰ ق -م سلطنت کرده وجنك خونین وسختی با بابلیها انجام داد که طی آن بابل موفق شد استقلال خود را بدست آورد.

آشون دنیا تا ۱۲۰۰ ومتقال نبو تا ۱۱۷۰ سلطنت کرد . آشورشی‌سی نیز تا ۱۱۳۰حکومت نمود . سلاطینی‌که پس ازآداریال آشور تا ۱۱۳۰ حکومت‌نمودند زیاد مشهور نبودند.

تیگلات پیلسر، بسال ۱۱۳۰ بر تخت سلطنت نشست و درزمان وی‌آشور به اوج اعلای ترقی رسید. اوتمام مللی را که اطراف سرزمین آشور بسر می‌بردند ، از خلیج فارس گرفته تا دریای مدیترانه ، سرکوب نمود.

او طی اولین لشکرکشی خویش، قبیله (موسکی) را گوشمالی داد و پلهای عظیمی برقسمت‌علیای دجله زده‌وقشون خویش را از روی آن عبورداد.

طی دومین لشکرکشی، عازم سرزمین ارامنه بنام (کورك گی‌خا)شد و تمام ارامنه را درکوهستانهای قفقاز دورهم گرد آورده وآنان را وادار ساخت تادست‌از آشوب وبلوا بردارند و باغنائم بسیار به سرزمین خودبرگشت. طی‌سومین لشکرکشی نیز عازم مدیترانه شده و تمام آن نواحی را که حکومت خود مختاری اعلام داشته وبعبارت دیگرسلطنت ملوك‌الطوایفی تشکیل داده بودند؛ اشغال نموده وتحت تسلط آشوردرآورد.

در چهارمین لشکرکشی؛ بـه سرزمین (چیتاجی) واقـع در شمـال آشور رفت و پس از جنگهای زیاد؛ تمام قبائل آن حوالی را تـار و مار ساخت و قلاع بسیار بنا نهاد.

بعدازاین شاه؛ (آشوربانی‌پال) بسلطنت رسید. دردوره سلطنت او؛ سرزمین آشور در امن و امان وصلح وآرامش قرار داشت. بعد ازاو؛ برادرش (شمش‌بین) دوم مدت ده سال حکمرانی‌نمود و(آشوررامبار) جانشین‌او گشت.

دراین زمان سرزمینهای واقع درمشرق فرات مجددا کسب قدرت‌کرده و از زیرسلطه‌آشورخارج شدند. این واقعه بسال ۱۰۲۰ق ـ م صورت گرفت.

دراین موقع دودمان دیگری زمام اموررا درآشوربدست گرفت. اولین‌شاه این سلسله،(بیل چاتریشو) بود وپس ازاوهفت شاه دیگرحکومت کردند که چندان شهرتی‌ندارند.

(آشوردین) اول از۹۰۹تا ۸۸۹ ق ـ م برسرزمین‌آشور حکـومت نمود و پسرش(هولیخوس) سوم از۸۸۹تا۸۸۶زمام اموررا بدست گرفت. تیگلات تین‌دوم فرزند وی، از۸۸۹ تا۸۸۶ برتخت سلطنت نشسته وبعدا(آشورایدینپال) از ۸۸۶تـا

۸۵۸قدرت را بدست گرفت .

این شاه فاتح بسیار بزرگی بود وموفق شد تمام بلواها را بخوابانـد وبـر روسای قبایل نیزخراجی تحمیل نمود . اوسواحل مدیترانه، آرك، عربستان، ماد ، پارس، ارمنستان، سوریه و سرزمین فینیقی‌ها را فتح نمود و بـرای آنکه خاطـره پیروزیهایش در تاریخ باقی بماند ، دستور داد تا جریان فتوحاتش بر صخره هائی حك شوند .

این شاه اقدامات آبادانی بسیاری انجام داده وشهـر کلاخ را نیز تجدید بنا کرد وعده‌کثیری را ازسرزمینهای دیگر بدانجا برد تا درآن شهر سکونت کنند و بین فرات و زوعلیا خندقی حفر نمود تا بتوانند الواری را که ازکوهستانهای لبنان می‌بریدند، بدانجا برسانند . اونامه‌های خود را این‌چنین آغازمیکرد:

«من، شاه، ایدین‌ایپال، فرزند تیحلات تین دوم ، بـه اراده وقـدرت آشور، خدای خودم، دستور میدهم»

بعد از او پسرش (شالمانسار) دوم از۸۵٦ تا۸۲۳ فرمانروائی کرد . این شاه نیزچون پدرش، سلحشوری دلاور وبزرك بود وسی‌ویك سفرجنگی‌کرده ، بیست و پنج بار از رودخانه فرات گذشته ، نه مرتبه ازسلسله جبال (آمائوس) ، بقصد قطع الوارو آوردن سنگهای معدنی جهت ساختمان، صعود نمود.

اوطی یکی ازسفرهای خود، سپاهی متشکل از یکصد وبیست هزار سرباز ، بقصد گوشمالی دوازده سلطان طغیانگر تشکیل داد . این سلاطین خود مختار، فقط باچهارهزاروهشتصد سربازوده ارابه جنگی، هشتصد ودو اسب سوار، نود ونه هزار و نهصد سرباز پیاده وهزار شتر به میدان جنك رفتند وشکست سخت و مفتضحانه‌ای خوردند . تعداد تلفات طرفین دراین‌جنك ده هزارمی‌باشد .

(شالمانسار) در ساحل دیگر فرات قلعه‌ای بناکـردکـه بنام خودش نامیده

میشود ومستعمره‌ای از آشوردر آنجاتشکیل‌شد . وی بخاطر این پیروزی ، یکهزار گاو میش برای خدای خود (بل) قربانی نمود، آنگاه سفر دیگری بسوی دریای سیاه‌کرده وطی‌آن بافتوحات بسیارمواجه شد ، وشاه (گراناسیر) رانزدیك دریاچه وان دراررومیه (رضائیه) دستگیرنمود .

بعدازاو(بل‌نی‌داری) یا (بل هولی‌خوس) به سلطنت رسید که دوره سلطنتش به۸۱۰تا۷۸۱تخمین زده میشود . اوسرحدات‌کشورخویش را وسعت داد وبرقسمت اعظم آسیای صغیر حکمرانــی نمود و بــا بنای ابنیه مختلفه ، نینوا، و بابــل را تزئین کرد .

نام همسرآن مرد،سمیرامیس بود که درتاریخ دنیای کهن‌شهرت‌بسزائی‌دارد درمورد این ملکه، مطالب ضد ونقیض‌بسیاری گفتــه میشوند امــا آنچه که مسلم است این می‌باشدکه اوملکه‌ای بوده باتدبیر و سلحشور که در غالب جنگها دوشادوش شوهر خود شمشیر می‌زد . یکی ازمورخین یونانی، آن زن را بناکننده بابل مینامد .

سمیرامیس، پس ازمرك شوهرش به سلطنت رسید و بهمین سبب نویسندگان بابل، نام وی را جزوسلاطین خودآورده‌اند .

سمیرامیس سفرهای بسیاربه ایران، ارمنستان‌کرده وهرجا که پا مــی‌نهاد ، آنجا را مبدل به بهشت برین می‌ساخت ودرکارهای عمرانی وآبادانی بی‌همتابود.

او تونلهای بسیار زده ومعابد، و قصرهای فراوانی بنا کرد و پس ازمرگش ، شالمانسارسوم بسال۷۸۱تا۷۷۱به فرمانروائی رسید.

آشوردین دوم از۷۷۱تا۷۵۳حکومت نمود و درزمان وی‌آشوریها به کسوف پی‌برده وآنرا حمل برظفرکردند .

آشورلی‌خوس از۷۵۳تا۷٤٥ق ــ م سلطنت کرد ووی‌آخرین شاه‌این دودمان

بودکه متاسفانه بعلت عدم انجام کارهای مهم، نـامش چندان معروفیت نـدارد . در زمان وی ، سلطنت آشورضعیف شده زیرا فریدون، فرمانروای ماد و(بیلاش) سردار بابلی‌علیه اوشورش‌کرده وبنینوا حمله نمودند وآنجا رابه ویرانی‌کشیدند.

تیگلات پیلسر از۷۴۵تا۷۲۷ق ـ م سلطنت کرده است که اولین شاه دودمان جدید بود . مقرحکومتش شهرکلاخ بوده وخودازشاهزادگان بشمـارمیرفت . او سرزمین خویش را ازمشرق توسعه داد وپارت، هارت، آرکوسیا؛ قسمتی‌ازهندوستان وتمام‌آسیای صغیروقسمت شمالی‌عربستان رافتح نمود . جنگهای اوبسیارسخت‌بوده ودرتاریخ ثبت شده‌اند . وی اسرا را به سرزمین خود برده برای ازدیاد نفوس ؛ به تبعیت می‌پذیرفت.

شالمانسارچهارم، از۷۲۷تا۷۲۱ ق ـ م سلطنت نمود

درآن زمان‌سارگن یکی ازسرداران قشون‌آشوریها بودکه بعد ازشالمانسار برتخت سلطنت نشست .

سارگن از۷۲۱تا۷۰۵ق ـ م سلطنت کرده ودر این دوره ؛ امپراطوری آشور بسی وسعت یافت . اوآنچنان شهرتی‌کسب کرد که هیچ شاهی تا بدان موقع بدست نیاورده بود .

سارگن در تمام جنگهای خود پیروز شده و پانزده جنك بزرك انجام داد و سوریه؛ آسیای صغیر؛ ارمنستان، ماد؛ باکتریا؛ سرزمین‌ایلام؛ پارت؛قسمتی‌ازعربستان وغیره راتسخیر کرد .

وقتی که سارگن از جنگهای خود فـارغ شد؛ بـه ترویج امـور کشاورزی پرداخت ومنابع آبیاری بسیاری درست کرد . بعلاوه شهر تازه‌ای را در شمال نینوا بنا نمودکه نام خود؛ (دور شاروکین) را برآن نهاد و ایـن اسم بـزبان آشوری (ساراشارگن) می‌باشد . الوارمورد نیازجهت ساختن بیمارستانها ؛ قـلاع و سایـر

ابنیه را ازجنگل‌های لبنان می آوردند .

سار گن مدارس بسیار ساخته و معبد عظیمی هم جهت خـدای خود ساخت. دیوارهای این معبد ؛ همگی منقوش به‌نقوش مختلف بودند . امروزه بقایای آنها اززیر خاك بیرون آمده‌اند.

سار گن کتابخانه پیشینیان خودرا توسعه داد وخودرا سار گن‌اخدنامید.

سانخیرف

جانشین‌سار گن، پسرش (سانخیرف) یا سانخیریب بود که از۷۰۵ تا۶۸۰ق‌ـم سلطنت نمود. آن‌عده‌که ازپدراو شکست خورده بودند؛ فرصت را مغتنم شمرده و تصمیم گرفتند که مجدداً شورش نمایند وخودرا ازطوق رهاکنند.

سانخیریب بالاجبار عازم جنك شد. او نخست به مردوك بالادان شاه ایلام و ارمنستان وبابل حمله‌کرده واورا شکست سختی داد. آنگاه قوای خـود را بسوی شام گسیل داده وپس ازپیروزی ، بطرف عربستان رفت و۷۲۰۰ اسب وقاطرو۵۲۳۰ شتر به‌غنیمت گرفت .

ایسرحدون

درتاریخ آمده است‌که پس‌ازسانخیریب؛ پسرش ایسر حدون یا (سرخدون) برتخت سلطنت نشست او از۶۸۰ تا ۶۶۷ حکومت نموده وقصر مجللی بین‌بابل و کلاخ جهت‌خود بنا کرد.

فهرست اسامی برخی از سلاطین آشور

۱ ـ آشور

۲ ـ شماروش

۳ ـ آریوك

٤ ـ شمش داگین

۵ ـ شمش‌بین

٦ ـ توگلات بیل

۷ ـ آرماتوك

۸ ـ آشور ـ نی‌رار

۹ ـ نبوداگین

۱۰ـ آشورزاکیر سیر

۱۱ـهولیك ـ کاس یاخوس

۱۲ ـ آشورباخید ... از۱٤۵۹ ق‌ـم حکومت کرد

۱۳ ـ آشور بل‌نی‌شی‌شوع ... از۱٤۱۰ ق‌ـم فقط ٤۰سال

۱٤ ـ بوشور آشور... از۱۳۹۰ ق‌ـم مدت۲۰ سال

۱۵ ـ آشوربالید ... از۱۳۷۰ ق‌ـم مدت ۲۰ سال

۱٦ـ بل‌نی‌راری ... از۱۳۵۰ ق‌ـم مدت ۲۰سال

۱۷ ـ پودـ ایل ... از۱۳۳۰ مدت ۲۰سال

۱۸ ـ بل‌نی‌راری ... از۱۳۱۰ ـ مدت ۲۰ سال

۱۹ ـ شالمانساراول ... از۱۲۹۰ ـ مدت ۲۰سال

۲۰ ـ توکلات شمش‌بین ... از۱۲۷۰ مدت ۲۰ سال

۲۱ـ بل‌قدورآشور ... از۱۲٦۰ ـ مدت ۱۰سال

۲۲ ـ آداریال‌آشور از۱۲۲۰ـ مدت ٤۰ سال

۲۳ ـ آشور دانی از۱۲۰۰ ق‌ـم مدت ۲۰ سال

۲٤ ـ متکال نبو از ۱۱۷۰ ق-م- مدت ۳۰سال

۲۵ ـ آشورشی‌شی از ۱۱۳۰ ـ مدت ٤۰ سال

۲٦ ـ تیگلات‌پیلسر از۱۰۸۰ مدت ۵۰ سال

۲۷ ـ آشور بانی‌پال اول از۱۰۳۰ ـ مدت ۵۰ سال

۲۸ ـ شمش‌بین دوم از ... مدت ۱۰سال

۲۹ ـ آشور رامبار از۱۰۲۰ ... نامعلوم

۳۰ـ بل‌قادریشو از ... مدت ...

۳۱ ـ آشوردین اول از۹۰۹تا۸۸۹ مدت۲۰سال

۳۲ـ هولیك‌کاس‌دوم از۸۸۹یا۸۸٦ مدت ۳سال

۳۳ـ توگلات‌دین‌اول از۷۸٦ مدت ...

۳٤ ـ آشوردین دوم‌از ... مدت ...

۳۵ ـهولیك‌خوس‌سوم‌از ... مدت...

۳٦ ـ توکلات دین‌دوم از ...مدت ...

۳۷ ـ آشورایدانی‌پال‌اول از۸۸٦ـ۸۵۸ ـ مدت ۲۸ سال

۳۸ ـ شالمانسار دوم از۸۳ تا ۸۵۸ مدت ۳۵ سال

۳۹ـ شمش‌بین سوم از۸۱۰ تا۸۲۳ مدت ۱۳سال

٤۰ ـ بل‌نی‌راری یابل‌هولی کاس از۷۸۱ـ۸۱۰ مدت ۲۷سال

٤۱ ـ سمیرامیس از۷۷۱ـ۷۸۱ مدت ده‌سال

٤۲ ـ شالمانسار سوم از... مدت ۱۰سال

٤۳ ـ آشوردین از۷۵۳ـ۷۷۱ مدت ۱۸ سال

٤۵ ـ آشورلی‌خوس از٧٤٥ـ۷۵۳ مدت ۸سال

٤۵ ـ تیگلات پیلسر دوم از۷۲۷ـ۷٤۵ مدت ۱۸ سال

۳٦ ـ شالمانسار چهارم از۷۲۱ـ۷۲۷ مدت ٦سال

٤۷ ـ سارگن از۷۰٥ـ۷۲۱ مدت ١٦ سال

٤۸ ـ سانخیریب از٦۸۰ـ۷۰٥ مدت ۲٥ سال

٤۹ـ آشور اخددین‌یا ایسرحدون یاسرخدون از٦٦۷ـ٦۸۰ مدت ۱۳سال

٥۰ ـ آشور بانی‌پال از٦٤۷ـ ٦٦۷مدت ۲۰سال

٥۱ ـ آشورایمیدایلین از٦۲٥ـ٦٤۷ مدت ۲۲ سال

حال که تاحدودی ازچگونگی پیدایش آشور وهمچنین تاریخچه سیاسی‌این سرزمین باشکوه وبزرك آگاه شدید وچگونگی پیدایش وتقسیم نژادهاروشن گشت بهتراست به‌شرح زندگی واعمال کسانی بپردازیم‌که باردیگر، طی سنوات اخیر، اینهمه جلال وعظمت‌را ازدل‌خاك بیرون کشیدند . تمام جهانیان مدیون این عـده هستند زیرا اینها باازخود گذشتگی ، توانستندکه پرده استتار را پس‌زده و چشمهای ملل جهان‌را خیره شکوه وعظمتی سازند که قرنها دربطن‌زمین پنهان شده بود.

ضمناً ازاین‌فصل ببعد زندگی اجتماعی آشوریها را شرح خواهیم داد و امید است که‌در کارخود موفق شویم .

گنجینه‌های مدفون

همه ماداستانها وافسانه‌های زیادی درمورد گنجینه‌های‌مدفون و ماجراجویانی که درجستجوی آنها بوده ویادفینه‌های بسیاری‌را پنهان ساخته‌اند، مطالعه کرده واز شرح‌حال این ماجراجویان متلذذ گشته‌ایم . اما هیچ ماجراجوئی چون باستان ـ شناسانی که برای نخستین بار تپه‌های شنی‌را در جستجوی شهرهای مـدفون آشور زیر وروکردند، به گنجینه‌های گرانقیمت دست نیافته‌واهمت‌پیدانکرده‌است.

امروز ، همه میدانیم که باستانشناسان زیادی آثار باستانی آشور را کشف کرده‌اند وخدمات بی‌نظیری به جهانیان انجام داده‌اند لیکن شاید اطلاع نداشته باشیدکه برای نخستین‌بار چه کسی ودرچه‌تاریخی اقدام به حفریات و اکتشافات تاریخی خویش نموده و افتخار کشف آثار باستانی آشور نصیب چه کسی گشت. کسی که برای نخستین‌بار به‌جستجوی شهرهای مدفون و گنجینه‌های آشورپرداخت یك باستان‌شناس فرانسوی بود بنام مسیو **(پل‌امیل بوتا)** که بسال ۱۸۴۲ بعنوان کنسول فرانسه به موصل اعزام شد و بمحض رسیدن به محل مأموریت شروع به حفریات خود درتپه‌شنی بزرگی موسوم به (کویونجیك) درحوالی‌موصل‌نمود . این مرد فاضل مدت مدیدی به‌نتیجه نرسیده و تقریباً درست در لحظه‌ای که کلیه امید خودرا ازدست داده وقصد دست کشیدن از کار کرده بود، یك زوار عرب‌که درحین عبور از آنجا برعملیات حفاری (بوتا) نظاره مینمود، بامسخره واستهزاء اظهارداشت، که این مخلوقات فرنگی خداوند چقدر ابله هستند که بیهوده وقت خود را هدر میدهند تا دوسه مجسمه‌بی‌ارزش‌بدست‌آورند، آنگاه گفت درفاصله‌بعیدی از موصل که مستلزم یك‌سفر پنج‌ساعته می‌باشد، تپه بزرگی وجوددارد معروف‌به (خرساباد) که مملو ازسنگهای حکاکی‌شده وکتیبه‌ها وغیره می‌باشد.

(بوتا) بدواً سخنان آن‌مردرا باورنکرده ولی پس‌ازمدتی تصمیم گرفت که درآن‌تپه نیز حفاریهائی بنماید لذا بجانب نقطه جدید روان گشت. کارگرها تازه شروع به‌حفاری نموده بودندکه قسمتهائی ازدیواری‌را کشف کردند که باتصاویر و حکاکیهای غریبی منقوش بود ، کنسول خود بشخصه و بدون فوت وقت در محل حفاری حاضر گشت. روزها وهفته‌های متوالی، درحینی‌که کارگرها به‌حفاری‌اشتغال داشتند و بیشتر در دل‌تپه پیشروی مینمودند، دیوارها ودالانهای قصری عظیم‌تدریجاً نمودار گشتند. البته این فقط قسمت کوچکی ازقصر محسوب میشد که باقی مانده

لیکن برروی دیوارها نقوش حیرت انگیزی دیده میشدند که هریك صحنه‌ای اعم از جنك و ظفر ، شکار و جشن و یاغیره را نشان میدادند . جلو در بهای اطاقها مجسمه‌های غریبی که از سنگ تراشیده شده‌بودند خودنمائی میکردند.

این مجسمه‌ها دارای سر انسان ، بالهای ملائك وبدن شیر و یا گاو بودند . هنگامیکه (بوتا) تصویر نقاشی شده اکتشافات خودرا به پاریس فرستاد ، وموقعی که خود مجسمه ها و کتیبه ها را به پاریس بردند ، شور و هیجان فوق العاده‌ای سرتاسر فرانسه را فراگرفت وبخصوص اهالی پاریس غرق درنشاط و در عین‌حال اعجاب شدند .

کارگران و باستانشناسان دیگری را جهت کومك به تکمیل کار کنسول به موصل‌اعزام کردند وتدریجاً تمام قصر کشف شد و قسمتی ازشهری‌که درزیر دیوار-های آن واقع شده بود نمایان گشت .

پس ازتحقیقات ومطالعات دقیق معلوم شد که این قصر و شهر مدفون شده مجاور آن ، قریب هفتصد سال قبل از میلاد مسیح بفرمان شاهی بزرگ و فاتحی بی‌نظیر موسوم به (سارگن) ، مردی که (سمریه) را تسخیر کرده و سلطنت قوم اسرائیل را منقرض ساخت ، بنا شده است . (سارگن) طرح اقامتگاه باشکوه و مجللی را جهت خویشتن ، برای استراحت و تفریح بعد از جنگها ریخته بود و باستانشناسان بسهولت توانستند طرح اطاقها و تزئینات آنها را دریابند و بفهمند که هر اطاقی مختص چه‌کاری بوده و سالنهای پذیرائی واطاقهای خواب ، مطبخها زیرزمینها و سردابهای قصر عظیم‌کجا واقع شده‌اند. آنگاه با تعقیب خط سرتاسری دیوارها ، وسعت شهر نیز معلوم گشت، هرچند که این کاخ مستحکم بشمارمیرفت، لیکن نتوانست بنا کننده خودرا درامان نگهدارد .

شاه سلحشور تازه از بنای قصرخود فراغت حاصل‌کرده وهنوزثمره زحمات

خودرا نچشیده بود که بدست توده‌ای دسیسه باز خائن به قتل رسید و با مرگ وی ابنیه باشکوه تدریجاً خالی از سکنه گشته وچنان مینمود که گوئی خون ناحق شاه مقتول، گریبان ساکنین آنها را گرفته است زیرا دیری نگذشت که برج سارگن‌یا (درشارو کین) مبدل به ویرانه گشته و قرون متمادی مدفون ماند تا آنکه بیلهای کارگران مسیو (بوتا)اسرار نهفته را عیان ساختندو پرده ازاینهمه عظمت برداشتند.

در همین اوان ، یك جوان انگلیسی بنام (آستین هنری لایارد)درقسطنطنیه با سمت وابسته سفارت انگلیس انجام خدمت میکرد و انتظار فرصتی را مـی‌کشید که بتواند چون مسیو (بوتا) کشفیاتی بنماید، اوتمام آن سرزمین را زیر پا گذاشته و تپه بسیار بزرگی را یافته بودکه بنام (نمرود) اشتهار داشت و مستر (لایـارد) میخواست عملیات حفاری را درآنجا آغاز نماید.

در ضمن، آن مرد با مسیو (بوتا)ملاقات کرده و آن دوطی همان برخورد اولیه دریافته بودندکه‌میتوانند به‌کمك یکدیگر به‌کشفیات‌مهمی‌نائل‌آیند. هنگامیکه مسیو (بوتا) در(خرساباد) گرم کشفیات خویش بود، گزارشاتی‌نیز ازکارهای‌خودبه وابسته سفارت انگلیس یعنی آقای (لایارد) ارسال میکرد تا بکمك هم آنها را تنظیم و منتشر سازند . اکنون بخوبی میتوان دریافت که (لایارد) تـاچه حد از دریافت‌این گزارشات‌مشتاق‌شده وهرقدر که‌بیشترمطالعه‌میکرد‌بیشترمیل‌به‌اقدام‌می‌نمود.تا آنکه‌عاقبت‌الامر فرصت مقتضی دست داد .

مافوق لایارد موسوم به (سرستراتفوردکانینك) که از شور وعلاقه وپشتکـار وی آگاه بود ، حاضر گشت که مبلغ شصت لیره از مخـارج حفـاری را بشخصه متحمل گشته‌و باچند پوند دیگر در عملیات کمك نماید.

(لایارد) بـدون فـوت وقت از (قسطنطنیه) عـازم کشف شهـرهای مـدفون آشور گشت .

آن جوان چنان حدتی بخرج‌داد که شبانه روز برزین اسب سواری نمود و بدون لمحه‌ای استراحت (جز در مورد تعویض اسبها درکاروانسراها) پس از دوازده روز، به (موصل) رسید و بطرف نقطه‌ای رفت‌که قصد حفر آنرا داشت .

خطرات زیادی آن جوان را تهدید می‌نمودند زیرا هرچندکه مسیو (بوتا) باوی صمیمی محسوب می‌شد . معذالك سایر اروپائیها چنین نبودند ، و بالاخص پاشای ترك که حتی مورد تنفر خود ترکها نیز بشمار میرفت ، بمحض یافتن دستاویزی ، اورا از سر راه بر میداشت . بهمین مناسبت (لایارد) تظاهر کرد که قصد رفتن به شکار را دارد و مقداری اسلحه و مهمات ، نیزه خوك کشی و تفنك با خود برداشت و در همان حین منشی او ابراز لازم حفاری را ابتیاع نمود و سرانجام بتاریخ هشتم نوامبر ۱۸٤۵ آنهاسواربرقایقی گشته وهمراه سه‌تن ازهمکاران در امتداد رود تیکریس‌یا دجله به‌حرکت پرداختند و چون به جوار تپه (نمرود) رسیدند ، پیاده شدند .

(لایارد) روزبعد همراه شش تن ازکارگران عرب ، شروع به حفاری‌کرد آن مرد کارگران خودرا در دونقطه‌از تپه‌به‌کار گماشت وتازه شروع به کارکرده بودندکه دریچه‌های موفقیت برویشان گشوده شدند .

تخته سنگهای حکاکی شده مرمرین که زمانی دیوارهای قصر شاه آشور را زینت بخشیده بودند ، یکی پس‌از دیگری نمودار گشتند. آن شب (لایارد) پیش‌از آنکه سر ببالین بگذارد ، دو قصر باشکوه راکشف کرده بود و این‌برای کار یك روز بهمراهی شش‌کارگر، بسیار نویدبخش بشمار میرفت ،

این اول کار بود و آنهامجبور بودند مسیردیوارها را تعقیب نموده وبتوانند نقشه اطاقهای مختلف وراهروها را ترسیم‌کنند.کارگرها درکارخود مهارتی نداشتند

و در ضمن عده آنها نیز بسیار قلیل محسوب میشد و دمبدم موانعی سر راه (لایارد) قرار میدادند، چه آنها حتم داشتند که مرد انگلیسی در جستجوی طلاست و روزی معاون عرب وی موسوم به (عواد) با حالتی اسرار آمیز نزد او رفته و چند برگ طلائی باو نشان داد و گفت که این طلاها برکتیبه ها چسبیده بودند و افزود: نقشه های شما کاملا درست هستند. شما فرنگیها خیلی دراین کارها زرنك هستید ومیدانستید که اینجاطلا پنهان‌شده و بامید خدا تاچند روز دیگر همه را کشف خواهیم کرد. فقط خواهش‌می کنم دراین مورد حرفی به کارگر های عرب نزنید چون بی‌شعور هستند و نمی‌توانند جلو زبان خود را بگیرند و ممکن است موضوع بسمع پادشاه برسد.

(لایارد) در پاسخ معاون عرب خود گفت که او احتیاجی به طلا ندارد و عقیده وی نیز در مورد ذکاوت وزیرکی فرنگی‌ها درست نیست.

بـاری، علیرغم تمام مشکلات، دیـوار های اطاقهای قصر قدیمی تدریجا نمودار گشتند. چنان‌می‌نمود که گوئی جهان از بین رفته ومدفون را باردیگر احیاء کرده باشند. حجاریهای بسیاری ازمراسم قربانی و یاشکار شیر ویاکالسکه شاه در حالیکه مستحفظ وی چتری را بالای سرش‌نگهداشته بود، پیدا شدند.

دربرخی ازحجاریها، نقش (روح محافظ) باشکل و شمایل شیر اما سر عقاب وبالهای گشوده بچشم میخورد. برقسمت دیگری ازدیوار،شاه باارابه جنگی خود، درحالیکه کمان خویش راکشیده وتیر آماده پرواز از چله کمان بود، دیده میشدند و مقابل شاه دشمنانش درحال گریز بودند.

قسمتی دیگر از دیوار ها نقوش محاصره شهری را نشان میدادند که بر آنها کمانداران از فرازبروج ویادیوادهای شهر مشغول تیراندازی بودند و قوچی‌چوبی

(۱) دیوارها ودروازه‌هارا خرد کرده ودر آنحال ، شاه پشت قوچ ایستاده و مدافعین بی‌چاره را تیر باران می‌نمود .

علیرغم خرابی وضع هوا وبارانهای لاینقطع ، که عملیات حفاری واکتشافی در تپــه شنی را مشکل ساخته بودند ، باز کارها بنحو احسن پیش میرفتند و قلب (لایارد) مالامال ازشوق وامید گشته بود.

در همین موقع ازجانب پاشای (موصل) خبررسید که عملیات حفاری باید بیدرنگ موقوف وتعطیل‌شوند .

علت صدوراین‌امر این‌بود که‌بعقیده‌پاشا گویا حفاران نبش قبورنموده و روح اموات‌رامی آزارندو این‌امر، بخصوص‌درمورد‌بیگانه‌ها که‌قبور بومیان آنجارا بشکافند، غیر قابل تحمل است .

(لایارد) بخوبی میدانست که این بهانه‌ای بیش‌نبوده و عذری جهت تبعید آنهاست لذا در اینمورد باصاحب منصبی که حکم پاشا را ابلاغ‌کرده بود ، مشورت نمود و آن مرد فاضل و صادق به صراحت اظهار داشت کــه از طرف پاشا به او و مأمورانش دستور داده شده‌تاروی تپه، قبوری بعنوان مزار تنی‌چند ازسادات‌مسلمین حفر کنند تااین بهانه‌ای جهت بازداشت آنها از ادامه عملیات باشد ، صاحب منصب عرب تعدادی سنگ قبر نیز باخود آورده و بدون توجه به اینکه بااین اقدام خود اعراب متدین را ناراحت ساخته و باحفر قبور سادات قلابی موجب‌خشم‌دیگران را

۱ـ قوچ‌چوبی یاآهنی عبارت از وسیله غول‌پیکری بودکه سرآنرا بشکل‌قوچ‌می‌ساختند این وسیله دارای چرخهائی بود که آنرا چون ارابه‌ای به پیش می‌راندند واز آن،جهت شکستن دروازه‌ها ویاخراب‌کردن دیوارها استفاده می‌نمودند. بدین‌معنی‌که این وسیله‌خرد کننده را ازفاصله دوری باسرعت بجلو هل میدادند و درنتیجه سرقوچ بشدت بردیوار یــا دروازه اصابت‌کرده و شدت فشار وسنگینی این وسیله دروازه یادیوار را خراب‌میکرد .

مؤلف

فراهم میسازد اظهار داشت :

پاشا برای‌طراری وسوء استفاده،قبور خیلی از سادات واقعی را خراب کرده ودرعوض قبرهای تازه بوجود آورده . میدانید ، ما باحمل این‌سنگهای سنگین‌خود واسبهایمان را بکلی ازپا انداخته‌ایم .

دیری نگذشت که موج مخالفت تدریجاً فرونشست ، دولت‌ترکیه پی‌بتزویر وشیادیهای پاشا برده و اورا خلع مقام نمود . جانشین‌وی مردی بود دیندارودرعین حال صادق‌که هیچگونه مانعی در ادامه حفاریها نمیدید . توده‌ای از مقامات دولتی موصل هنوزهم سعی درتولید اغتشاش وناراحتی می‌نمودند ، اماکار حفاری کماکان پیش میرفت وکاخها و ابنیه قدیمی یکایك آشکار میشدند . عاقبت‌الامر روزی فرا رسید کـه واقعه بسیار عجیب وخارق‌العاده‌ای رخ داد و ما در اینجا عین اظهارات (لایارد) را بدون‌کم وکاست ویاازدیاد نقل‌می کنیم:

« بسوی تپه بازمی گشتم‌که چشمم بردوتن از اعراب افتاد که قاطرهای‌خود را باآخرین حد سرعت پیش می‌راندند . آن‌دوچون بمن‌رسیدند ، متوقف شده و داد زدند : قربان عجله‌کنید... بطرف حفارها بروید چون آنها خـود مرحوم (نمرود) را پیداکرده‌اند . والله این خیلی غریب است ، اماکاملا حقیقت دارد ! ما (نمرود) را باچشمهای خوددیدیم . لااله‌الی‌الله» .

(لایارد) بسوی تپه رفته و باخشنودی هرچه تمامتر علت هیجان رادریافته و می‌نویسد :

« کارگرها قسمت بالاتنه هیکلی‌را پیدا کرده بودند کـه نیمه دیگر آن هنوز درخاك باقی بود و من در یك آن حدس زدم که این باید متعلق به مجسمه شیرویا گاومیش بالدار ، مشابه آنچه که‌در (خرساباد) وپرسپولیس یافته شده‌است ، باشد ؛ من بهیچوجه از اینکه اعراب از مشاهده آن حیرت کرده ومتوحش شده

بودند ، تعجب‌نکردم زیرا مشاهده آن مجسمه غول پیکر ، قوای عقلانی هر فرد بی اطلاعی را مختل ساخته و انواع تصورات مــوحش را در متخیله‌اش بجــولان می‌انداخت . این‌سرعظیم ، که مرور ایام آنرا سفید کرده وبدان نحو از زیرخاك بیرون زده بــود ، بیشتر شباهت به دیوها وغولهائی داشت کــه افسانه آنها همه‌جا نقل میشود».

کشف‌این‌هیولای محیرالعقول (که همان شیر بالدار باسر آدمی‌بود)[1] جنجال زیادی تولیدنمود . ریش سفیدان عرب ، سربازان ترك ، تجار موصل وسایر مردم از طبقات وسنین مختلف ، جهت تماشای آن هیولاوسایر جانورهای‌مشابه که بعدها کشف‌شدند ، ازدحام‌کردند وهمه یکصدا اظهارداشتند : جل‌الخالق.

اولین سرکرده اعراب‌بمحض مشاهده آن‌هیولا ، گفت این‌کار دست بشری نیست بلکه‌کار ازما بهتران است...

دیگری گفت : این‌یکی ازهمان بت‌هائی می‌باشد که حضرت‌نوح‌قبل‌ازوقوع طوفان ، آنرا نفرین کرد .

بعدها پاشای‌آن ناحیه خودبه‌شخصه همراه قوای بزرگی از سربازان مسلح به تماشای آن مجسمه رفت و نداهای اعجاب‌همراهانش نیز چون سایر تماشاچیان بوده و گفتند : اینها بت‌های کفار می‌باشند .

دیگری اظهار داشت : زمانی که من‌همراه رشیدپاشای سفیر به ایتالیا رفتم ، یك‌چنین بت‌هائی دیدم که همه را درکلیساهایشان قرار داده وکشیش‌ها مقابل‌آنها زانو زده و شمع وکندر میسوزانند (منظور وی‌مجسمه‌ها و تمثال حضرت مسیح (ع) ومقدسین بودند . مولف)

دیگری درپاسخ گفت: نه‌احمق ، اینهائی‌که تومی گوئی بت‌نیستند . من‌هم نظیر آنهارا در کلیسا های (بیوغلو) دیــده‌ام . آنها تصاویر و تمثالهای پیغمبرها

می‌باشند و آنهائی‌هم که دیده‌ای بال دارند ، ازآن فرشته‌ها وملائك‌هستند و فرق آنها بااین‌هیولا این‌است که آنها دم ندارند امااین‌یکی دم دار وسم‌دار است. نه،این کار اجنه است.

(لایارد) سپس می‌نویسدکه فرمانده سربازها بانفرت گفت : ای لعنت براین فرنگی‌های کافر که آسایش ما را بهم ردند و اموال اجنه را از دل زمین بیرون کشیدند .

باری ، در این تپه غول پیکر (نمرود) ، (لایارد) قریب سیزده جفت هیولا که برخی شیران بالدار وتعدادی گاومیش‌های بالدار بودند، پیداکرد . این مجسمه‌ها درطرفین اطاقهای ورودی کاخهای سلاطین آشور قرار می گرفتند تـا از ورود ارواح خبیثه جلوگیری نمایند و درعین حـال مظهر قدرت و عظمت آشور بشمار میرفتند ،

بدون تردید، يك‌قصر آشور بادارا بودن این چنین هـیولای بزرك و تخته سنگهای مرمرین ونقوش مهم ومخم ومختلف، رنگهای الوان وسقف‌های‌سدر،جلال و شکوه خاصی داشته که حتی امروزه نیز قصور بزرك را یارای برابری با آنها نیست .

۱ پیشرفت (لایارد) تااین‌مرحله بسیار سریع وموفقیت‌آمیز بود. مابین‌نوامبر ۱۸٤ وژوئن ۱۸٤۷ زمانی‌که (لایارد) بااتمام هزینه های دوستش (موصـل) را ترك می گفت، درشهر آشور بیش ازهشت‌قصر کشف نمودکه هفت‌تای‌آنها در زیر همین برآمدگی(۱) (نمرود) قرارداشتند این‌برآمدگی یاتپه ، ویرانه یکی ازشهرهائی بودکه زمانی پایتخت آشور بشمار میرفت این پایتخت را (کلاخ) (بروزن طلا) می‌نامیدندکه مقرحکومت (آشورناتسیرپال) ، سرداری جنگجو و شکارچی بزرك وماهری بوده. اگر امروزه کسی را گذر بهموزه انگلیس بیفتد ودر گالریهای آثار

باستانی آشور قدم بزند، تخته‌سنگهای مرمری بیشماری‌را خواهددیدکه (لایارد) در تپه نمرود کشف نمود ، براین حجاریها ، نقوش (آشورناتسیرپال) درحال شکار ، جشن، جنك وستیز ویا درحــال محاصره شهرها دیده میشوند و در ضمن شیرها و میش‌های بالداری را مشاهده خواهیدکردکه آنچنان،مابین اعراب و ترکها تولید جنجال وهیجان نمودند.

بعقیده نگارنده نکته‌ای‌را که باید خواننده بداند این است‌که اینهمه‌حجاری ها ومجسمه‌های غول‌پیکر چگونه ازبین‌النهرین بــه‌لندن یا پاریس و یاآمریکا راه یافتند ! تشریح این‌موضوع خود نماینده عظمت این کشفیات بوده وخواننده‌بیشتر پی به‌اهمیت آنها می‌برد .

مشکلی که برای (لایارد) پیش آمده بود، حمل کشفیات به لندن محسوب میشد زیرا شیربالداری‌که‌نخست‌کشف شد، بی‌نهایت عظیم ویازده فوت و نیم ارتفاع ودوازده فوت طول‌داشت. گاومیش بالدار نیز تقریبا دارای همین اندازه‌ها بود و وزن هریك ازآنها به‌چندین تن می‌رسید، برای بلندکردن آنها مهندسین ماهر و جرثقیل‌های‌کافی وجود نداشتند ویا راه آهنی نبود تاآنهارا به بندرگاهی (۱)حمل

---

۱ ـ بطوریکه مشاهده میکنیم، درقرن بیستم زمانی‌که بشر مدارج تمدن‌راپیموده و وسائل حیرت‌آوری جهت حمل ونقل (ازقبیل‌کشتی‌ـ قطارـهواپیما و هلیکوپترـکامیون و جرثقیل وغیره) دراختیار دارد، باز ازحمل این‌مجسمه ها عاجز ماند، و این بسی عجیب است‌که هزاران سال‌پیش ، بشر چگونه توانسته‌است این‌مجسمه‌هارا تراشیده وازپای‌کوه ودره به‌شهرها حمل‌کرده ونصب نماید . این‌موضوع درصفحات آتی وبخصوص درفصل‌ششم این‌کتاب بخوبی تشریح شده وتصاویری‌که ازنقوش موجوده برداشته‌اند، این‌نکته مبهم را روشن میسازد.

مؤلف

کند. آن‌مرد فقط توده‌ای کارگر عرب ومقداری الوار و چند حلقه طناب پوسیده دراختیار داشت . اگرکس دیگری بود ، بلاتـردید امید خود را از دست داده و مجسمه‌هارا همانجا باقی میگذاشت اما (لایارد) بهیچوجه مایوس نشد.

(لایارد) برای حمل آن‌مجسمه‌ها قسمتی از عملیات آشوریهای هزاران سال پیش‌را بکاربرد. او ازالوار وآهن قراضه‌هائی‌که دراختیار‌داشت (واینهاازحفاری های مسیو بوتا باقی مانده بودند) ارابه بزرك وغول‌پیکری ساخت‌که تا آن‌موقع نظیرآن درموصل دیده نشده بود. خود این ارابه نیز چون گاومیش ها و شیرهـا تولید شور وهیجان فوق‌العاده‌ای نمود وهنگامیکه آنرا برروی پل‌قایقی‌که بررود دجله بسته شده بود پیش می‌راندند، کلیه اهل‌موصل دست ازکار کشیده و بتماشای این‌وسیله عجیب وغریب پرداختند.

(لایارد) عده‌ای ازاعراب‌را استخدام نموده و یك‌رشته محکم ازا لیاف نخل خرمارا دور مجسمه گاومیش بست بطوریکه دوازده نفر بتوانند ازپشت‌سر، انتهای این رشته طناب را که سر دیگرش بر مجسمه بسته شده بود ، محـکم بگیرند و تدریجا آن‌را بجلو کشیده وروی چرخها قراردهند. پس ازآن مجسمه برروی‌غلطك اصلی قرار گرفت.

عملیات قراردادن مجسمه برغلطك‌ها وحمل‌آن بااشکال بسیار توام بود که سرانجام بموفقیت پیوست.

زمین را طوری شیب دادند که ارابه بتواند بـطور سرازیری‌وسمت جـلو پیشروی نماید. دهها گاو تنومند وبیش ازسیصد تن‌کارگر عرب با زحمت بسیار ، این بار سنگین‌را ذره ذره بجلو بردند. آنگاه نوبت به شیر بالدار رسید که آن نیز بهمین نحو بسوی بندرگاه حمل گشت و آخر سر دو هیولای نهائی را نیز در امتداد رود بصره پیش برده وازآنجا بوسیله کشتی به‌لندن فرستادند.

اگر حیرت اعراب انــدازه‌ای داشت ، انگلیسها بــدون حد دچار حیرت گشتند وهمه ازمشاهده این‌تحفه مهم وغریب غرق در تــعجب شدند و (لایارد) با افتخار هرچه تمامتر شرح ماجراهای خودرا داده وهنگامیکه‌کتاب وی تحت عنوان (نینوا وبقایایش) منتشر گشت، درهمان چند روز اول نایاب شد. هزاران‌تن بسوی موزه لندن هجوم آورده وازآن‌هیولای‌بالداردیدن کردند .

باری، کلیه شور وهیجانی‌که این کشفیات تولید نمودند ، مقامات‌مسئول را واداشت‌که باردیگر (لایارد)را جهت ادامه‌کاوشها به‌موصل بفرستند و آن‌مرد بسال ۱۸٤۹ باسمت‌نماینده موزه انگلیس عازم سفر شد. این‌بارمی‌بایستی کاراصلی‌خودرا شروع مینمود ... نه در تپه قدیمی (نمرود)بلکه‌درتپه دیگری‌بعنوان(کویونجیك) که ثابت شده بود مدفن مشهورترین پایتخت آشور یعنی (نینوا) مــی‌باشد . کار (لایارد) دراین‌نقطه نیز چون تپه (نمرود) آمیخته به موفقیت بود بااین تفاوت که این کاوش جدید، شور بیشتری داشت زیرا قصور وحجاریهائی را نمایان ساخت‌که درکتاب (تورات) یاعهد عتیق انجیل ازآنها یاد شده .

بلاشك درعهد عتیق انجیل راجع به (سانخیرف) مطالبی‌خوانده‌اید.(لایارد) موفق شد که در (کویونجیك) قصر عظیمی را که این‌شاه نیرومند و سردارانش بنا کرده بودند؛کشف نماید. این قصر باحکاکیها و حجاریهای متعددی مــزین شده و پیشروی سپاهیان‌را درحمله به‌اورشلیم نشان میدادند.

آشوریها نیز چون سایر ملل ، از شرح شکست‌های خود در نبرد هــا زیاد خشنود نبودند و (سانخیرف) یا (سانحیریب) نیز در مورد بدشانسی خــود در نبرد اخیر خویش یعنی لشکر کشی به اورشلیم ، ذکری بمیان نیاورده .امابالعکس ، با نقوش و تصاویر متعدد، این نبردراموفقیت‌آمیز جلوه‌بخشیده‌وبریکی ازحجاری‌ها شاه ، یعنی خود او را می‌بینیم کــه مشغول دریافت غنائم جنگی از شهر (لاچیش)

می‌باشد واین شهری است که شاه درحلقه‌محاصره قرارداده و د: همان موقع‌سفرای (هزکیا) نزد وی رفتند. (سانخریب) برالواح قصر نشان میدهد که بریهودیه‌خسارات فراوانی وارد ساخته واینکه چگونه (هزکیا) را چون‌مرغی در قفس، محبوس‌ساخت لیکن برهیچیك ازحجاریها ازتسخیر اورشلیم یادی نکرده ومسلما اگراورشلیم را فتح مینمود ، این‌موضوع‌را نیز ثبت میکرد .

البته دراین‌مورد بین‌باستان‌شناسان اختلاف عقیده زیادی وجود دارد وبرخی میگویند که (سانخریب) شهرهای یهود ؛ بالاخص‌اورشلیم‌را تسخیر نموده‌ومظفرانه به‌نینوا برگشت وآن‌قصرعظیم را بنانهاد. اظهارات گروه موخربیشترقرین بحقیقت است زیرا اگر(سانخریب) شاه مقتدر آشور دراردوکشی به اورشلیم دچار شکست می‌شد، پس‌از بازگشت، نمیتوانست با چنان آسودگی خاطر مشغول بنای قصر جدید شده وشرح حمله خودرا به اورشلیم‌ثبت‌نماید. آنچه‌را که گروه دیگری در مورد شکست او اظهار میدارند مستند نبوده ومتکی برادله تاریخی نیست وفقط بر تورات اتکاء دارند که آن نیز تاریخ یهود بوده و دارای مطالب ضد و نقیض فراوانی‌است.

درتورات آمده است که وقتی (سانخریب) به‌اورشلیم حمله‌کرد ، طاعون بین سپاهیان وی شیوع یافت وبطوریکه میدانیم، بیماری طاعون مهلك‌بوده‌و بلاتردید، بقول تورات، سربازان‌را تار ومار ساخت . پس دراین صورت چگونه (سانخیرب) توانست به‌پایتخت‌خود برگردد و قصر جدید خویش را که درآن شرح جنك و محاصره اورشلیم‌را بردیوارها حك‌نموده است، بنا کند؟ بنابراین نه تنها طاعون در بین نبوده‌نه‌بیماری‌دیگر بلکه یهودیان شکست‌سختی‌نیز خوردند.

درهرحال، (لایارد) درهمان تپه کشف دیگری‌نیز کردکه هرچند بدواًچون نقوش‌جنگی (سانخیریب) قابل توجه بنظر نمی‌رسد، لیکن بسی مهمتر وارزنده تر

از آن حجاریهاست.ه(لایارد) بردو اطاق کوچك دست یافت که مملو از کتیبه‌ها و لوایح گچی‌کوچکی بودند که باخط تقریبا میخی مانند آشوریها منقوش‌شده و این خط را امروزه ما همان خط میخی می‌نامیم . بعدها، معاون لایارد موسوم به‌مستر (راسام) انبار دیگری مملو ازاین لوح‌ها پیدا کرد. هنگامیکه استادان زبان پی به طرز خواندن این‌حکاکیها بردند (که شرح آن در صفحـات آتی داده میشود) معلوم شد که این‌لوح‌های گچی درواقع کتابهای کتابخانه سلطنتی‌را تشکیل‌میدادند که‌توسط‌سلاطین آشور گرد آوری‌شده‌و کسی که‌بیشتردر گرد آوری آنهامتحمل‌زحمت گشت؛ (آشوربانیپال) بوده است‌که یونانیها وی را (سارداناپالوس) می‌نامیدند. راجع به‌وی حکایات بس‌غریبی تعریف‌میکنند.

کتابها تدریجاً مطالعه شدندوباستان‌شناسان‌توانستند ازنوشته‌های‌خودآشوری‌ـ ها پی بجهانی که بنا نهاده بودندبرده و ازافکار وعقاید آنان آگاه شوند ، خدایان آنهارا بشناسند واعمال و کردارشان‌را تخمین زنند و از افسانه‌های پهلوانان ایشان مطلع گردند. برخی ازاین افسانه‌های کهن‌آشوری‌هارا در فصول آخر کتاب نقل خواهیم‌کرد.

لوایح مزبور؛تواریخ مستندی بشمار مـی‌رفتند کـه وقایع عمده ومهم طی سلطنت سلاطین مختلفـرا ثبت کرده بودند . جزو کتب نامبرده ، کتابهای نجوم و ورياضيات ومحاسبات وشیمی نیز پیدا شدند که بسیار مهم و مفید بشمار می‌روند . بربرخی ازآنها آیات دعای آشوریها نیزکه دروقت‌پرستش خدایان تلاوت‌میکردند دیده می‌شوند. ضمنا براین‌لوح‌های گچی، نسخ طبی وافری نیز وجوددارند که‌مارا ازعلم طب قدیم آگاه میسازند.

این کتب نه‌تنها درمطلع نمودن ما ازسر گذشت آشوریهامثمر ثمرواقع‌میشوند بلکه تعداد زیادی ازآنها نسخه‌های دقیقی می‌باشد که بدستور (آشوربانی‌پال) در

تاریخ اولیه ومقدم بابل برشته تحریر درآمده‌اند وبه‌استناد آنهاست‌که ما اطلاعات تاریخی آشوررا دانسته وامروزه قادر هستیم‌که صدها قرن به ازمنه ماقبل‌نگارش‌این الواح عقب رفته وازتاریخ آگاه‌شویم.

کشف این اسناد بسیار بااهمیت و پرسروصدا بود و حتی اگر (لایارد) طی کاوشهای خود چیزی پیدا نمیکرد ، یافتن همین الــواح جبران زحــمات او را مینمودند اما هم او وهم (راسام) کشفیات مهم دیگری هم کردند . از آن زمان تا امروز اقدامات وسیع وفراوان دیگری نیزصورت گرفته‌اندکه ما هریك را بنوبه خود تشریح می‌نمائیم و گزارش کامل این‌کشفیات را درمجلددیگری تقدیم‌خواهیم کرد. اما باید به‌این‌نکته توجه داشت که هرچند کشفیات بسیاری شده و اقدامات مهم دیگری توسط باستان‌شناسان صورت گرفته ووسائل مدرن وفنی تازه‌ای‌بکاربرده شده‌اند، اماکار هیچیك ازاین باستان‌شناسان و یا کشفیات آنها به اهمیت کــار و اکتشافات (لایارد) نبوده وماهمه مدیون‌وی هستیم.

نام (لایارد) ومسیو (بوتا)همواره نزد آشوریها وسایرملل‌جهان گرامی‌خواهد بود. ازآن‌تاریخ ببعد کارهای زیادی‌صورت گرفته‌اند. اولا درنقطه‌ای بنام(تلو)یك فرانسوی دیگر بنام مسیو «دوسارزك» ویرانه‌های یکی ازقدیمی‌ترین شهرهای‌بابل بنام (لاگاش) یا (شیرپورلا) را پیداکرد، شهری که قدمت آن بیش از (کلاخ) یا (نینوا) است. ازکشفیات این مرد ما امروزه توانسته‌ایم بطرززندگی‌آشوریها در آن‌عهدپی‌برده وازصنعت‌معماری‌آنها آگاه‌شویم.

ثانیا یکنفر جهانگرد وباستان‌شناس‌آمریکائی‌هم که در (نی‌پور)مشغول‌کاوش بود، شهری قدیمی‌تررا کشف کردکه هزاران لوح گچی در آن وجود داشتند که تعلق بکتابخانه معبد (انلیل) خدای شهرداشتند. ثالثا آلمانهایعنی، باستان‌شناسان آلمانی‌هم که در بابل مشغول تحقیقات و حفریات بودند، موفق شدند قصر عظیم و

باشکوه (نبو کدنصر) را یافته و خیابانی راکشف کنندکه کف آن با سنگهای زیبائی منقوش با نقوش اژدهاها و گاومیش‌ها وباتصاویر سپاهیان در حال پیشروی مفروش شده بود ./

اما هیچیك از این‌باستان شناسان مانند (لایارد) شرح عملیات خودرا باچنان وضوح و بیان روان وسلیس نداده وما درتألیف این‌کتاب بخصوص درنگارش‌فصل گنجینه های نهفته ازرساله ها وتألیفات این مرد بزرك استفاده کرده‌ایم . لایارد و مسیو بوتا چون باستان شناسان بعدی ، طلا و جواهرات گرانقیمت آشور را پیدا نکردند ، ولی کشفیات آنها برتر ازکشفیات گرانبها و قیمتی پیروانشان بودند . زیرا آنها تاریخ را کشف کردند و عقل و ذکاوت ، خرد و دانش را .

فصل پنجم

یك شهر آشور در ۲۸۰۰ سال قبل چگونه بوده است

حال که پی بکشف‌عجائب آشورکهن برده‌ایم ، باید از طرز زندگی آشوری‌ـ ها نیز در دوران قدیم ، یعنی زمانی‌که این‌شهرها و معابد مدفون ، بردشت‌وسیع قد برافراشته وفخر سلاطین‌بشمار می‌رفتند ، آگاه شویم ، حال آن عده‌ازخوانندگان خود راکه ازیك جهش قهقرائی چند ساله درطول تاریخ وحشت ندارند ، باخود به دنیای کهن ، دوران قدیم ، به شهر آشور در۸۷۰ سال قبل از میلاد مسیح‌می‌بریم. درتاریخ ذکر شده یکی از سلاطین بزرك آشور ، براریکه سلطنت تکیه زده بود

بنام (آشورناتسیرپال) . برای آنکه بهتر از تاریخ حیات وی آگاه شویم ، باید زمانی را بخاطر آوریم که (آهاب) به سلطنت اسرائیل رسید واین درتاریخ وحتی تورات‌نیزثبت شده است.

علت اینکه ما شهر آشور را در زمان سلطنت این پادشاه مورد بررسی قرار میدهیم وبه دوره قدیمی‌تر ،به زمان سانخیریب یاآشور بانی‌پال ونینوا رجوع‌نمی‌کنیم ، اولا اینست که قصر این شاه که توسط (لایارد) درتپه (نمرود)کشف‌شد جزو مهمترین کشفیات این باستان شناس‌بوده و ثانیاًاینکه (آشور ناتسیرپال)مدارك و برگـه های زیـادی از اقدامات خود بـر جای گذاشته کـه در استناد آنهـا تردیدی نیست .

حال فرض کنید که همراه‌کاروانی بزرك وتجار و بازرگانان متمولی‌درطول دشت سفر می کنیم . مبداء این مسافرت را مصر قرار میدهیم (زیرا مصر امروزه نیز پابرجا بوده ومیتواند ذهن خواننده را روشن‌تر سازد.) تصورکنیدکه شترها از سوقاتی‌ها ومتاع بسیارزیبای سرزمین نیل بار شده‌اند ، پارچه های زربفت مصری و زیورآلات ظریف و غیره .

سفرما به تأنی صورت گرفته و اینك پس ازچند روز،از فاصله دوری بروج مرتفع شهر عظیم(کلاخ) را مشاهده می کنیم که سر به فلك کشیده‌اند . برفراز این برج‌ها نوری طلائی‌رنك ، همچون ستاره‌ای درخشان می‌تابد و بازرگانانی که قبلا بدان حوالی سفرکرده‌اند اظهار میدارندکه این شعاع ازپرتو خورشید درحال غروب تولید شده که بربام مطلای برج‌ها بخصوص برج بزرك (نی‌نیب) تابیده‌است بر سرعت خود اضافه می‌کنیم و شترها را سریع تر به حرکت وامیداریم زیرا شب نزدیك گشته و نمیخواهیم که دروازه ها بسته شده و شب را پشت آنها سر کنیم.

(۱) هرقدر که به دیوارهای شهر نزدیکتر میشویم بیشترپی می‌بریم که یك شهر آشور تاچه اندازه با شهرهای بزرك مصر چون طبس وممفیس متفاوت‌است.

البته ، خط طویل دیوارها ، بابرجهای مرتفع ومهماتی‌که روی دیوارهادیده میشوند ، کاملا مغایر دیوار های شهر های مصر می‌باشد ، دربنای دیوار های مصر آجر کمتر و سنك بیشتر بکار رفته است حال آنکه‌دیوار های شهر آشور (کلاخ) بطور کلی از آجر ساخته شده‌اند ، مگرزیر بناکه از سنگهای‌سخت‌بزرك ساخته شده تـا در قبال حملات دیوار شکن های دشمنان دوام بیاورد . امـا بجای دروازه‌های سنگی‌وبلند و علم های رنگارنگی که برفراز برجهای مصری دراهتزاز هستند ، اینجا ، یعنی شهر(کلاخ) چیزی که بیشتر جلب نظر مینماید بـرج معبد عظیمی است‌که تلالو آنرا از مسافت بعیدی و از دشت مشاهده کردیم . دیدار این برج از فاصله نزدیك بس غریب است زیرا کاملا مغایر معابد مصری می‌باشد.

اینك بدروازه بزرك شهر رسیده‌ایم دوبرج بزرك درطرفین‌دروازه قراردارند. پس از قدری گفتگو با دروازه‌بان ، سردار دستور بازکردن دروازه را میدهد و ما باصاحب منصب‌های گمرك برسر حق گمرك اجناس تجارتی قدری چانه زده وسر ـ انجام از زیر طاق تیره بسوی خیابـانهای شلوغ شهر حرکت می کنیم . درهردو طرف معبدباریك، قراولی کشیك‌میدهدکه اینهاهمه ازنیزه‌داران مشهور آشورمحسوب می‌شوند . سربازانی‌که هیچ‌خصمی پشت آنهارا ندیده است .

برفرازبرجهای مراقبت، برق کلاههای‌خودوزره‌کمانداران پاسداردیده‌میشود کاروان مـا تدریجاً پیش میرود و از خیابانهای تنك عبور کرده و بـه کاروانسرای

ـــــــــــــــ

۱ـ درنگارش این‌قسمت حتی‌المقدور سعی‌شده که نمای یك شهرآشوردرآن عهد ،بدانسان که بوده است ، متجسم گردد و با تشریح این موضوع بصورت یك سفر تخیلی قارئین بسوی واقعیات ، بیشتر موفق می گردیم.

بزرگی وارد میشودکه تجار جنوب مرکز داد وستد خویش قرار داده‌اند.

اما یکی از همراهان ما منشی سفارت مصراست‌که یك مرد آشوری بنام (زیل آسور) می‌باشد وقصد دارد درخانه یکی از اقوام خود اقامت نماید .

(زیل آسور) قصد خرید خانه دوستش را دارد وازما دعوت می‌کند که با وی هم‌اطاق شویم . بدین ترتیب ازکاروان جدا شده وبه خانه دوست آشوری خود که (سارلوداری)نام دارد می‌رویم .

خانه (سارلوداری) از خیابان نمای جالبی ندارد ... بعبارت دیگر هیچیك از خانه های آشور از بیرون دارای نمای جالبی نیستند . دروازه کوتاهی مدخل بنا محسوب میشود که از آنجا به دالان تنگ وتاریکی پا می‌نهیم و مستقیماً به قسمت درونی ساختمان وارد میشویم . وقتی که صاحبخانه این درب ثانوی را می گشاید ، عقیده‌مادرمورد زشتی و عدم هماهنگی بنا عوض میشود و از آنهمه زیبائی غرق در حیرت می‌شویم.درب به حیاط بنا باز میشود . در حیاط پیاده‌رو های متعددی درون باغچه ها درست کرده‌اند که همه باکاشی های رنگارنك مفروش شده‌اند.در وسط حیاط،حوضی وجود داردکه آب ازفواره های‌آن‌فوران میزند در طرفین پیاده‌رو- ها ، گلهای معطر و رنگارنگی کاشته‌اندکه شامه و باصره را بسی خوش می‌آیند ، در آن هوای نیمه تار شامگاهان ، باغ منظره بسیار جالبی پیدا کرده است : در یك سمت باغ ایوان وسیعی دیده میشودکه ستونهائی چوبی در زیر آن قرار داده‌اند و از این ایوان ما به اطاقهای مختلف بنا راه می‌یابیم،، پس از آنکه (سارلوداری) مقداری آب بما میدهد تا دست و روی خود را بشوئیم ، ما را دعوت می کند که تا حاضر شدن شام ، خانه را تماشا کنیم تا در صورت پسند، صبح‌روز بعد معامله تمام شود .

قبل از همه از یك پله‌کان آجری به بام ساختمان یا بعبارت دیگر به تراس

میرویم که ازآنجا بخوبی بامها وخیابانهای شهرراکه به‌کاخ سلطنتی ومعبد (نی‌نیب) منتهی‌میگردند، مشاهده میکنیم . بـام محصور به دیوار کوتاهی است تا خانمهای خانه بتوانند براحتی ودور از دید همسایه ها ، آنجا بخوابنـد.همسر(سارلوداری) و دخترانش‌صبح هایاعصرها در گوشه‌ای ازبام نشسته وبه گلـدوزی مـی‌پردازند ودر گوشه دیگربام، ندیمه‌ها درپس‌پرده‌ای توری ومجزا ازخانمهای خـود، به پخت و پزیاشستشووخشك کردن البسه مشغول میشوند . برخی‌اوقات همسایه‌هـا برلبه بام ایستاده و بـه سخن پراکنـی میپردازند و شایعه‌ای زبان به زبان گشته و در شهر پراکنده میشود .

چون از پله ها پائین میرویم، متوجه میشویم که تمام اطاقها مطـول‌و باریك هستند ، درست به سبك اطاقهای‌آشوریها،سقف اطاقهاصاف بوده وچوبهاوتر کههای آن باگچ پوشیده شده‌اند . قسمت عمده‌آپارتمانها درواقع انباربشمار میروند زیرا خانواده‌های‌آشورازتملك اموال فراوان لذت می‌برند . درزیربنـا، سرداب وجود ندارد، بلکه یك اطاق زیرزمینی وسیعی است،که (سارلوداری) با فخر و کبر هرچه تمامتربمانشان میدهد . نوربندرت به اینجا می‌تابد، کف زمین بـا تخته سنگهـای خاکستری وسفید رنك پوشیده‌شده ودیوارها نیز باگچ سفید شده وایام تابستان دو سه بار خیسانده میگردند تا اطاق خنك شود . این خلوت ترین اطاق بنا است که افراد فامیل درفصل گرما به‌آنجا پناهنده میشوند وازسردی زیرزمین ورطوبت‌آن متلذذ میگردند . (دیوارهای برخی‌ازاطاقهای سلاطین‌آشورمجوف بودند و درآنها آب میریختند تا خنك شوند.)

پاورقی مربوط بصفحه قبل

۱ــ بازلازم بتذکراست‌که نگارنده برای‌آنکه براحتی ووضوح چگونگی درون بنا را تشریح‌کند، طی‌این تشریح داستان مانند، جریان معامله راپیش می‌کشد تاعذری برای تحقیق وبررسی‌بنا وغیره باشد.

پس‌از آنکه بازدید ما با تمام میرسد، شام مأکولی متشکل از گوشت ، ماهی وسبزیجات صرف‌کرده وبه بسترمیرویم . مستخدمین خانــه روی تشکهائی که بــر زمین می‌اندازند، بخواب میروند اما ما که میهمان محسوب میشویم بر تختخوابهای چوبی زیبائی درازمیکشیم‌که پایه‌های منبت‌کاری شده‌ای بصورت پنجه شیردارند . لحافهای گرم وتشکهای نرم واقعاً درخورستایش هستند .»درهریك‌ازاطاقهای خواب مجسمه‌ای‌برنزی، سنگی ویا گچی از دیو مخرب باد جنوب غربی وجود دارد زیرا آشوریها معتقدبودند که بادجنوب‌غربی‌انواع بیماریها و تب‌ها راهمراه خودبارمغان آورده وارواح خبیثه را بدانسو میراند اما این بت ها طلسم را خنثی مینمایند . (زیل‌آسور) پیش‌ازخفتن، علیرغم تمام عادات مصری خود، وردی را برزبان‌میراند تا درامان بماند واین ورد به استناد کتیبه‌ها ولوح‌ها چنین است ؛

حذرازآفات وتب، ازارواح خبیثه و از ابلیس، ازمردان بد طینت. از زبان نیشدارحذر. هیچیك از این‌آفات نه برپشتم‌آسیب رسانده ونه چشمم را زخم‌کنند. نه دربدنم وارد شوند ونه چشم زخمی بمن‌بــرسانند، نه به خانه‌ام وارد شوند، نــه به خانواده‌ام‌آسیب رسانند . ای‌آسمــان دفــع‌آفات کن ! ای ارض وسمادفع‌آفات کنید .)

درهرحال می‌بینیم‌آنچه راکه ورد یا طلسم می‌نامند بی‌شباهت بدعای امروزه ما نیست . ماهم در دعاهای خود طلب‌آسایش، سلامتی و امنیت می‌کنیم حال‌آنکه مددرسان ومخاطب ما پروردگاراست وملجأ وپشت‌گرمی‌آنان‌آسمان وبت ها .

بافرارسیدن بامداد، کاروفعالیت نیــزشروع میشود . بعد از مشاهــده خانه ، (زیل‌آسور) تصمیم به خریدآن میگیرد وبا (سارلوداری) قرارومداری میگذارند . همه بالاتفاق بطرف دروازه (نی‌نیب) یعنی مقر قاضی میرویم وهمراه خود طومار و شهودلازمه را نیزمی‌بریم .

سند مالکیت‌که برلوحی گچی نوشته شده است آماده میگردد و توسط قاضی درمحضرشهود قرائت میشود . قاضی ویابعبارت دیگرمحضردار، مهرخود رابرلوح زده و(سارلوداری) وهمسرش که چون غالب آشوریها سواد داشتند، امضاء مخطط خود را درپای گچ نرم می‌نهند ومعامله ختم می‌شود . سند مالکیتی که برای خرید وفروش‌خانه تنظیم میگردد بدین مضمون‌است :

«علائم میخی (امضاء) سارلوداری وهمسرش آمات سوهلا،مالکین خانه‌ای که فروخته شده . خانه‌که احتیاج به هیچگونه تعمیر و مرمتی‌ندارد ، با تمام متعلقات غیر منقول از قبیل دربها وقابها وغیره ، واقع در شهر(کلاخ) مجاور ساختمانهای (مانوکی‌یاخی) و(ایلوای‌تی‌یا) به منشی مصری ، (زیل‌آسور) فروخته شد . ایشان بنا را به قیمت یك من‌نقره از سارلوداری وآمات سوهلا خریداری‌کرده‌اند . مبلغ بطورکامل پرداخت شده وخانه بعینه دریافت گردید . نقض عهد وفسخ معامله ، ادعاهای بعدی وغیره وارد نمی‌باشند . هرآنکس‌که ازاین تاریخ ببعد، درهرزمانی، اعم ازاین اشخاص یا سایرین ادعا وخسارتی برخریدار (زیل‌آسور) وارد سازند ، به ده‌من‌نقره جریمه میشوند . شهود معامله، مورمازا، صاحب منصب، (نبودوروزور) پهلوان (مورمازا) فرمانده دریائی‌و(زوکیا) .»

درپایان این سند، تاریخ ونام محضردارثبت میشد . بطوریکه ازاین قرارداد برمیآید، معلوم میشودکه مصریها خیلی‌زود زیرتعهدات خود میزدند و بهمین جهت چنین شرائط سخت و اکیدی قید میشدند تا مانع از دغلبازی شوند .

پس‌ازاتمام معامله، گشتی درخیابانهای شهرمیزنیم، در امتداد رود (دجله) جائی‌که آب بسرعت ازکنار بندرها و دروازه‌های آبی شهرعبور مینماید ، قایقهای بزرگی‌را مشاهده میکنیم که وسائط عبورومروراهالی بشمارمیروند . این قایقها تفاوت فاحشی باسایرقایقهای رودپیما ویا قایقهای بادبانی مصریها دارند زیرادرست

مانند سبدهای گردومدوری میباشندکه ازپوست خشك پوشانده شده‌اند .

برخی‌ازآنها بسیار بزرك بوده و گنجایش‌عده کثیری را داشته ویاقادربه حمل ده من مال‌التجاره هستند، البته ازاین‌قایقهانمیتوان برای عبور درجهت مخالف‌آب استفاده کرد وتنها راه استفاده ازآنها چنین است : هنگامیکه اجناس و یا بار کافی درآنهاقرارگرفت، تاجرچند رأس الاغ نیزبراموال خود نهاده وخودش نیز سوار میشود ومستخدمین خویش را نیزسوارکرده درجهت سرازیری‌آب پیش میرود و هرجا که قصد توقف داشته باشد، قایق رانگه میدارد وپیاده میشود و پس از عرضه و فروش اجناس خود پوست دباغی شده را نیز ازقایق خود کنده و پوشالها را هم میفروشد آنگاه پوست ها را بصورت خرجین درآورده و برپشت الاغهایش قرار میدهد وباردیگربه عقب وسربالائی برمیگردد . این نوع تجارت بسیارساده وارزان بوده وتنها ضرری که تاجرمینماید، ازدست دادن پوشالهای قایق‌است وبس .

البته برروی رودخانه قایقهای دیگری نیز سوای این قایقهای سبك و مدور وجوددارندکه قایقهای عسگران بشمارمیروند . نوك این‌قایقها تیزبوده وهمواره عده‌ای ازعسس‌های مسلح درآنها سوارمیشوند واین قایقها پاروئی بوده و در جهات مختلف‌آب حرکت مینمایند . بعبارت بهتر، اینها را قایقهای گشتی نام گذاشته‌اند. قایقهای دیگری نیزباشکال واندازه‌های مختلف خودنمائی میکنند، آنهائی که نیل را مملو ازکشتیها و قایقهای بزرك و کوچك دیده و حیرت مینمودند ؛ با مشاهده رودهای شهرهای‌آشور، خجلت‌زده میگردند ومی‌فهمندکه حیرت‌آنها در مورد نیل بی‌جابوده است

به قسمتهای بالای شهرحرکت میکنیم تا ببینیم‌آیا بازچیزهای قابل توجهی مشاهده خواهیم کرد یا خیر؟

اولین‌چیزیکه درخیابانهای شلوغ جلب توجه مینماید، لباس مردم است .

اینجا دیگرچون مصر، مردم پوست عریان و برنزه خود را به نمـایش نگذاشته و یا جامه بلند وسفید مصری برتن ندارند (گفتیم که مبداء سفر ما مصر بـوده است زیرامصردرآنزمان چون آشورمهم بوده وازنظرقدمت همپایه آشوراست وبهمین‌جهت آنها را باهم تطبیق میکنیم.)

اینجا مردم لباس زیادی برتن می کنند. کلاه پردار ضخیمی از نوعی نمد بر سرمی گذارند . پیراهنهای ضخیم پشمی و رنگارنگـی با حاشیه دوزیهای جالب بر تن مینمایند که‌تازانوی آنهارا میپوشاند وروی این جامه ها، در فصول سرما، جامـه ضخیم و گرم دیگری میپوشند که تقریباً تا پای آنها میرسد .

دستها وبازوهایشان برهنه بوده وپاهایشان راصندل و یا چکمه های تسمه دار پوشانده‌اند . این‌چکمه ها بیشترتوسط سربازها و جنگجوها پوشیده میشوند امـا بجای قیافه ها وصورتهای تراشیده شده مـردان مصـری، اینجا؛ در اطراف خـود جنگلی ازریش‌وپشم می‌بینم . موهای سرهمـه بـرشانه هایشان ریختـه وریش‌ها و سبیلهای سیاه وپرپشت وروغن‌زده آنها بیننده را مرعوب میسازند . درواقع آشوریها وبابلیها به (ملت سرسیاه یا سیاه مو) مشهورهستند . پوشاك اهالی الوان تر وزیباتر ازپوشاك اهل مصراست .

بخش‌های مختلف شهرهریك مختص عرضه متاع معینی می‌باشند . یك بخش مخصوص‌نساجان ودیگری مختص آهنگران، سومی متعلق به رنگرزان و چهارمی به سنگتراشها وغیره .

(بابلی‌ها دربافتن پارچه‌ها (بابلی) درجهان‌آن روز شهرت بسزائی داشتند و طرحهای زیبائی به منسوجات خود می‌بخشیدند ، نساجان آشوری هـم دست کمی ازآنها ندارند .)

دراینجا میتوان هرآنچه مورد پسند است پیـداکـرد . چلچراغ های زیبا

برای کاخ های سلاطین ومنازل اشراف با رنگهای الوان وزیبا پارچه‌های زربفت و رنگی؛ پشمی وغیره. حریروابریشم با قیمت ارزانی عرضه میشوند.

در بازار آهنگران در این لحظه، بیشتر بساختن زره مشغول هستند زیرا همه میدانند که عنقریب جنگ سختی درمی گیرد . برخی ازاسلحه ها ساخته وپرداخته شده ودلاوران آشور از دارا بودن چنان شمشیرها و سپرهای زیبا و محکم فخر و مباهات می کنند .

در خیابان دیگر ؛ به بازار زرگرها میرسیم و سری بـه مغازه برادران (بلاخی‌دنیا) و(بل‌سونو) میزنیم زیرا بساختن زینت های ظریف شهره عام می‌باشند انگشتر زیبائی‌را بعنوان سوقاتی انتخاب می کنیم تا وقتی به شهرخود برگشتیم ، به محبوب خود بدهیم .

پس‌از دریافت انگشتری ، فروشنده همواره لوحی گچی بعنوان ضمانت نامه بخریدارتحویل میدهد بدین مضمون :

«درموردانگشترطلائی زمرد نشان‌ضمانت می‌شود که نگین‌آن تا بیست سال نیفتد . درصورت افتادن قبل از مدت مقرره، بهای انگشتر باضافه ده من نقره بـه خریدارپرداخت می‌شود. »

بطوریکه می‌بینیم ضمانت وورقه خرید و جایزه وغیره ازهمان زمـان توسط آشوریها ابداع شده وآنها چنان‌بکارهای خوداطمینان داشتند که حاضربودند حتی درازای یك انگشترچنین‌ضمانت نامه‌ای نیزبدهند .

حال بد نیست‌که قبل‌ازرفتن بخانه؛ سری هم به محله سنگتراشان و حکاکها بزنیم و کار یك حکاك را از نزدیك بررسی نمائیم چون در هیچ نقطه جهان مهرساز وحکاکی چون‌آشوریها وجود ندارد . مدتها قبل ازآنکه‌آهن‌پیدا شود ، و هنگامی که بشرفقط از ابزاربرنجی ومسی استفاده میکرد ؛آشوریها موفق شدند حیرت ـ

انگیزترین تصاویر کوچك را بر روی مهرها وانگشترهائی که‌ازسنگهای‌سخت ساخته شده بودند؛ حك نمایند که این مایه بسی تعجب است امروزه برای تراشیدن سنك ازدستگاه خراطی‌استفاده می‌شود اما در آنزمان آشوریها سنگـی را باسنك و مـاسه صاف کرده و صیقل میدادند وزیباترین و کوچکترین تصاویر را بر نقطه کوچکی حك مینمودند بطوریکه اغلب؛ این‌تصاویر ذره بینی‌بوده وجز باذره‌بین‌دیده‌نمی‌شوند کارسنگتراشها رونق‌فراوانی‌دارد چون‌همه کس‌محتاج مهر؛ نشانه؛ علامت‌خانوادگی وطلسمی برحسب سلیقه وپسند خود میباشد تا ازآن بجای امضاء یامهرخود بـر روی الواح گچی استفاده کند.

نظاره سنگتراشها وحکاکهاموجب خستگی‌باصره شده وچون نتایج‌کارآنها را مشاهده کردید ؛ سخت از حوصله و مهارت این مردم هنرمند وصنعت‌گر حیـرت می‌نمائید .

درراه بازگشت به منزل ؛ از نقطه‌ای رد می‌شویم که در تمام شهرهای بزرك نظائر آن بوفوریافت می‌شوند واین‌یك میخانه بزرك بشمار میرودکه در زیر زمینی پائین‌ترازسطح زمین واقع شده ومشتریها ازهرطبقه‌ای‌آنجا راپر کرده‌اند .

درموردآشوریها باید نکته مهمی‌رایادآورشویم وآن اینکه درمورد میخواری ومستها مقررات سختی‌داشتند (هرچند که خودمشروبخور بودند).

مدتها قبل‌اززمان‌موردبحث‌ما؛ در عهد ابراهیم ؛ شاه بابل؛ یعنی (خمورابی) قانونی وضع کرد که بموجب آن هرزنی‌که میخانه‌ای را اداره مینماید (اغلب زنها این‌کاررا پیشه خود میساختند) در صورت عدم گزارش اختلال و بلوا در میخانه‌اش به عسس‌ها ، بیدرنك سیاست می‌شود و محکوم بمـرك میگردد . یکچنین مقررات سختی باعث شده بودند که در میخانه های آشور و بـابل تـرس از مرك در دل مشروبخورها وشب زنده داران پرورش یابد ودرنتیجه کمترجنجال وبلواشده و یـا

تظاهرات مستانه بندرت صورت می گرفتند .

سرانجام؛ پس ازیکروز گردش در بازارها ودکاکین (کلاخ) باردیگر بخانه جدید (زیل آسور) بر می گردیم تا شب را در آنجا سر کنیم . فردا باید بدیدن مناظروآثارمهم تاریخی؛ معابد و قصر سلطنتی رفته وشاید نظری هم برخود شاه (آشورناتسیرپال) بیاندازیم . شاه خبردار گشته‌که اهل جنوب شروع ببلوا نموده‌و بهمین جهت از هر تازه واردی در اینمورد تحقیقات مینماید و ای‌خواننده عزیز ما که تازه باهم وارد شهرشده‌ایم ؛ فردا بالاتفاق بحضورشاه شرفیاب خواهیم گشت .

فصل ششم

شاه به شکار میرود

اگر بخواهیم سردار بزرگ وفرمانروای(اربع الجهت‌العالم) یا(چهار گوشه زمین) را مشاهده کنیم ، باید تعجیل نمائیم . باشتاب لباس پوشیده و بطرف قصر سلطنتی روان میشویم .

۱ برج مرتفع قصر برتمام شهر مسلط بوده و از فراز آن رود دجله بخوبی بچشم میخورد . قصر و معبد درجوارعلم واقع شده‌اند،که هردو یادبود دوران‌سلطنت وقدرت و تمول (آشور ناتسیرپال) می‌باشند ، سرداری‌که در جنگهای بسیار پیروز شد و تنها چنین سرداری که ملل بسیاری را مغلوب ساخت ، میتوانست بر اینهمه عظمت وثروت وابنیه بزرگی که جزدرآشور جاهای دیگردیده نمیشوند، حکومت کند ، اگریک‌چنین قدرتی را به یکی از سلاطین مصر می‌سپردند ، وی تمام آنرا

صرف بنای معبد جهت خدائی می‌ساخت که پیروزی را نصیبش ساخته وخودزندگی محقرانه‌ای را دربنائی کوچك سر می‌نمود . حال آنکه یك شاه آشور ، علیرغم هدایائی که نثاربت‌ها می کرد ، هرگز ازرسیدگی به حال ملت وآسایش خویشتن غافل نمانده وقسمت عمده غنائم جنگی را صرف بنای ابنیه و شهر ها می‌ساخت . شکوه و عظمت قصر (کلاخ) ، اقامتگاه فرعون مصر را در طبس ، بکلی از جلوه می‌اندازد .

در امتداد ساحل شرقی رود دجله سکوی مطولی بناشده کـه آنرا از آجر پوشانده وبعد روی آجر، سنك قرارداده‌اند . برروی این سکوی بزرك وعریض ، که کاملا محکم و خلل ناپذیـر می‌باشد ، ساختمان قصر سلطنتی بنا نهاده شده . اطراف سکو را نودانهائی قرارداده‌اند تا آب باران از آنجا سرازیر گردد .هریك ازاضلاع این سکوی بزرك به ۳۵۰ پا می‌رسند ، در وسط این میدان وسیع‌حیاطی به طول وعرض ۱۵۰ در ۱۰۰ فوت دیده میشود . دراطراف این‌حیاط اطاقهای‌قصر حرمسرا ، اقامتگاه اختصاصی شاه ، سالنهای پذیرائی میهمانان وسفرای خارجی ، بطور مجزا ساخته شده‌اند . باشکوه‌تر از همه سالن پذیرائی است . شاه در اینجا برتخت خود نشسته ودرباریان و سفرای دول خارجی‌را بحضور می‌پذیرد . سکوی مرتفعی درون سالن قرارگرفته (۱) که روی آن صندلی بزرگی از عاج وطلا با حکاکیهای مختلفی از قبیل کله شیر (برروی دسته‌ها) دستها وپا های شیر (پایـه

۱ـ دراینجا تشریح قصرسلطنتی وغیره ، زمان‌حال رابکاربرده‌ایم وجملات‌را بصورت ماضی یازمان‌گذشته بیان نمینمائیم چه درغیر این‌صورت جمله بندی‌بصورت ماضی نقلی در میآیدکه این بعلت‌عدم حیات درزمان وقوع تاریخ ، غلط ازآب درمیآیـد بهمین جهت ما خوانندگان را همراه خود به این‌گشت وگذار تاریخی برده‌ومشاهدات خودرا که باستناد مدارك تاریخی‌تنظیم شده‌اند ، باتوجه به زمان، بیان‌می‌کنیم .

های صندلی) نهاده‌اند.

این صندلی یا بعبارت دیگر تخت بزرك ، قسمت بزرگی از سالن را اشغال کرده وطول اطاق بدون درنظر گرفتن مساحت اشغال شده توسط تخت ،به۱۵٤ پا بالغ می گردد . عرض اطاق با توجه به طول آن ، بسیار ناچیز است . یعنی بـه ۳۳ پـا می‌رسد . بدین ترتیب مشاهده میکنیم کـه سالن پذیرائـی مسطیل شکل می‌باشد .

علت بنای سالن به این نحو ، آنست که سلاطین آشور حداکثر استفاده را ازنور آفتاب مینمودند .نورخورشیدکه بدرون سالن نفوذ میکرد ، بعلت طول زیاد وعرض کم ، بصورت شعاعهای مطولی درمیآمد که تمام سالن‌را منور میساخت.

باری ، سالن‌علیرغم شکوه وزیبائی خیره کننده‌اش ، بی‌شباهت به یك راهرو طولانی نیست.

اطراف این سالن‌یا گالری ، و همچنین‌در اطراف کلیه اطاقهای عمومی کاخ تخته سنگهای تراشیده مرمرین‌کار گذاشته‌اند که هریك به طرزی مخصوص حکاکی شده و شاه را در حالات مختلف ، درجنك یادرشکار نشان میدهند . بـدین ترتیب اگـر در اطراف اطاقها قدم بزنید تاریخ مصور دوران سلطنت شاه عهد را مشاهده خواهید کرد .

۱ سقف تمام سالنها از تیر های گرانقیمت سدر لبنان ساخته شده و پرده های رنگارنك‌وزیبائی جلوتمام مدخل‌ها آویزان‌کرده‌اند وهمه‌جا تزئینات‌خیره کننده‌ای بچشم میخورند بطوریکه برق طلاها و انعکاس رنگهای الوان ، ناراحتی وخستگی بصری تولید می‌نماید .

درهرحال ، دراین‌لحظه ، ارابه شکاری شاه جلودروازه درونی قصربه انتظار ایستاده وتاچند لحظه دیگر همراهان شاه آماده حرکت میشوند . ارابه بـرای ما

که از مصر آمده و به ارابه های سبك آنها عادت کرده‌ایم بسیار ، حجیم و بزرك بنظر میرسد . خــود ارابه را نیز بانقوش مختلف حکاکی کرده و ورقه‌ای از طلا بر آن پوشانده‌اند . سه اسب تنومندکه‌با بی‌صبری سم برزمین‌می کوبند ، باافسار- های مطلا به ارابه بسته شده‌اند. قسمت عقب ارابه ، یعنی جائی که شاه قرار می گیرد ، چترکوچکی کار گذاشته‌اند که شاه را ازنورسوزان خورشیدبین‌النهرین محفوظ میدارد . پشت ارابه دوردیف از سواران تنومند براسبهای خود نشسته‌اند . این عده محافظین شاه بشمار میروند (آشور ناتسیرپال) تـوجه خاصی بـه سواره نظام قشون خویش‌مبذول میداشت واین سپاهیان اززبده‌ترین مردان آشورمحسوب میشوند . متاسفانه تنها کمبود آنها ، همانا مهمیز است . یك صف از نیزه‌داران نیز مسلح‌به نیزه های مطول وشمشیرهای آبدیده و خنجرهای پولادین‌در طرف دیگر واقع شده . صف بعدی ازآن کمانداران است. کمانهای این سپاهیان هرچندکه از کمانهای تیر اندازان پیادهٔ نظام کوچکتراست ، معهذا دارای کشش زیادی بوده و زه متعلولی دارند.هردوصف کلاههای خودبرنزی‌برسرنهاده‌و آنهارابه‌انواع تزئینات مزین کرده‌اند .

ناگهان دروازه بزرك چوبی پوشیده از برنز قصر باز شده و شاه آشور با جلال وجبروت هرچه تمامتر پا به بیرون می‌نهد وهمه درمقابل وی‌تعظیم میکنند.

سردار بزرك(آشور ناتسیرپال)مردی است متوسط‌القامه ، چهارشانه‌باسینه‌ای فراخ ، ریش‌پرپشت و موهای دراز . پشمهای ریش وموهای‌سرش بطرز مخصوصی فر خورده و از زیادی روغن وعطر ، برق می‌زنند . شاه کـلاه سلطنتی زیبائی از پارچه سفیدپشمی با خطوط آبی‌رنك ویك‌نوار طلائی برسرنهاده است . لباس‌زیروی دارای رنك آبی‌سیر بوده و طول آستین‌هایش تا آرنجهارسیده وساعد پیچیده‌وبرنزه‌اش را نمایان میسازد . شاه بر روی این جامه ، ردائی سفید و پشمی با رنگهای الوان

و خاشیه دوزیهای زیبا برتن کرده است . درازی این ردا بحدی است که تاپاهاـ
یش رسیده وتمام هیکل شاه را پوشانده است .در غلاف پهن و طلائی دور کمرش دو
عدد خنجر قرار گرفته‌اند و شمشیری کوتاه با نیامی از عاج و طلا از کمرش
آویزان است.سر تا پای اعلیحضرت مزین به جواهرات گونا گون ، گوشواره‌های
درشت ؛ گردنبند پهن طلائی و مچ بندهای زیبا است .۱

بعبارت دیگر مظهری است از ثروت و جلال با قیافه تمام شرقی .

شاه به‌تأنی پیش رفته و سوار بر ارابه خویش می گردد ، اسب‌های آتشین
از جای خود تکان می‌خورند و بمحض آنکه ارابه ران افسار را کشیده و آن ها
را آرام مینماید ؛ دروازه بیرونی از داخل حیاط گشوده شده و ارابه‌سلطنتی ازوسط
پیکره‌های غول پیکر گاو میش های سر انسانی ؛ و شیر های سنگی کنار دروازه
رد میشود .

سپاهیان از پشت ارابه بحرکت می‌پردازند و ارابه های درباریانی که التزام
رکاب دارند؛ همراه میرآخور ؛ بحرکت در می‌آیند و همه عازم شکار میشوند .

شکارگاه پای تپه دور دستی واقع شده که قبلا برای شاه در آنجا خیمه
برافراشته‌اند .

۱ـ در آن زمان شیر در بین‌النهرین بوفور یافت میشد. سلاطین آشور علاقه
خاصی به شکار شیر داشتند و این شکار خطرناك، تفریح آنان محسوب میشد . در
قدیم‌الایام وفور شیر ، موجبات ترس و هراس مردم رافراهم‌آورده‌و شکاراین حیوان
همانگونه که گفتیم علاوه بر تفریح ؛ برای شاه وظیفه‌ای نیز بشمارمیرفت. سیصد
سال قبل از آشورناتسیرپال ؛ شاه دیگر آشور بنام (تیك‌لات پیلسیراول) که شاهی
مقتدروشکارچی ماهری بود، همواره ادعا میکردکه تعداد شیرها و گاومیش هائی
که شکارکرده است برابراست باتعداد دشمنانی که درجنگها بقتل‌رسانده . اماحال

دیگرزمان عوض‌شده .

هنگامیکه موکب ملوکانه به شکارگاه رسید ، میرشکار و افرادش دو شیر تنومندرا در گوشه‌ای ازجنگل مجاوریافته ودرنتیجه همه‌افراد بدانسو روان شدند و چون به نقطه مورد نظر رسیدند ، پیاده ها بهمراهی چند سك شکاری قصد بیرون راندن شیرهارا به محوطه بازبیابان کردند وارابه هاوسواران محافظدایره‌ای را در نقطه‌ای تشکیل دادند وآماده ازبین‌بردن حیوان شدند .

دیری نگذشت‌که صدای پارس‌رسای سگها برخاست ومتعاقب‌آن غرش رعدـ آسائی شنیده شد وافراد فهمیدند که سگها به‌طعمه خود نزدیك شده‌اند . نـاگهان شیری سیاه وعظیم‌الجثه ازجنگل بیرون جست و درآنحال تك‌ضربه ملایمی برسر قراولی که آنجا ایستاده بود زده وکلاه خود وجمجمه‌اش‌را متلاشی ساخت.حیوان وحشی سپس بطرف دوسك شکاری جسته ودریك چشم بهمزدن دو لاشه خونین بـر جای باقی ماندند.

شیر پس‌ازاین کشتار ، متوجه سایر شکارچیان گشته اما پس از لمحه‌ای ، سرش‌را برگردانده وباسرعت مشغول گریز بسوی تپه‌ها شد. اما شاه بایك حرکت سریع تیری درچله کمان نهاده وزه را تابنا گوش‌کشید ولمحه‌ای بعد ؛ تیر چون شهاب ثاقب ازچله جستن گرفت ودروسط شانه‌های حیوان فراری نشست. این‌ضربه آنچنان موثر بود که شیرسرجایش خشك شد . متعاقب آن دومین تیر نیز برکتف راست‌حیوان اصابت کرد وتیرسوم برپشت گوشش داخل شد و حیوان زخمی نقش برزمین گشت وتقریبا بدون کمترین تقلائی، جان‌سپرد.

یك‌چنین شکار سهل وساده‌ای، خوش شانسی‌بزرگی بشمار می‌رفت چه غالبا این‌شکارها به‌تراژدی منتج می‌شدند .

شاه تازه دست مسلح خودرا پائین برده بودکه ناگهان فریادی ازپشت سر،

اورا بخود آورد. درحدود پنجاه متر دورتر شیر دیگری ازجنگل خارج شده بود. حیوان میتوانست باچند جست خودرا بهارابه رسانده وحتی پیش‌ازآنکه پیاده نظام قدرت جنبیدن داشته باشد؛ شاه‌را نابود کند. اما (آشورناتسیرپال) دیدی تیزبین و دستی سریع داشت ودرچالاکی شهره عـام بود . تیری برسینهٔ شیر اصابت کرده و دومین تیرنیز پرتاب شد. اما شیرزخمی همچنان غـرش‌کنان ، خشمگین از شدت درد ،پیش‌می‌دوید، لیکن چهارمین تیرشاه نیـز در سینه‌اش فرو رفت و درست در لحظه‌ای‌که پنجه‌اش‌را برای در هم کوبیدن ارابه و سوارش ، بلند کرد ، نیروی خودرا ازدست داده وتقریباً روی شاه افتاد.

این شکار برای یك‌روز کفایت داده ولی شاه بهیچوجه از پیروزی خویشتن احساس فخر وغرور نمی‌نماید ومهمتر ازهمه ازچستی وچالاکی و حضور ذهنی‌کـه بخرج داده ابداً مغرور نیست .

گاهی اوقات شیرها بهجزایر مملو از بوته‌ها درباطلاق‌ها و مردابهای بزرك فرار میکنند که تعقیب‌آنها عملی مشکل‌تر ازشکارشان محسوب می‌شود. حتی یك بار نیز شاه وهمراهانش درحین یك‌چنین تعقیب خطیری ، نزدیك بود جان‌خودرا ازدست بدهند .

شیری را بدون زحمت زیاد ، بقتل‌رسانده بودند ودرحینی‌که بوسیله‌قایق از مرداب‌های پیچ‌درپیچ عبور میکردند، ناگهان صدای غرش‌سامعه خراشی‌شنیده شد، شیری‌تنومند ازساحل مرداب پدیدار گشته‌وخودش‌را درست روی قایق پرتاب‌نمود . اگر همراهان شاه به‌احترام وی دست روی دست گذاشته وکشتن حیوان را به :و واگذار مینمودند، جان‌همه بخطر می‌افتاد. اما اینجا جای تشریفات وتعارفات‌نبود.

۱ ــ این واقعه درتاریخ آمده وازروی‌کتیبه‌هائی‌که بدست‌آمده‌اند، جریان‌حمله‌شیر وخطر جانی‌شاه وهمراهان بوضوح‌نقاشی گشته‌که گراورآن‌دراین‌کتاب نیزچاپ شده‌است .

بمحض آنکه قایق درزیر جثه سنگین وپنجه‌های قوی حیوان بیکسو متمایل گشت، دوتن ازمحافظین شاه ازجای جسته ونیزه بدست، بسوی شیر حمله‌کردندومستحفظ سوم سپر خودرا مقابل شاه نگهداشت وسلطان‌را درپناه سپر قرارداد.

آشورناتسیرپال بدون آنکه دست ازپا خطا کرده ویا خود را ببازد، دریك آن کمان خود را کشیده و شیررا هدف قرارداد . تیر ازوسط دو مستحفظ گذشته و برسینه شیر نشست . حیوان پس از تقلای مختصری درون آب‌افتاد، لاشه‌اش را مظفرانه بیرون کشیده وبرقایق نهادند .

این نشانه گیری دقیق‌وعجیب شاه، همه را به حیرت انداخت و قـراولانی که این جسارت را بخودراه‌داده ومابین شاه و شیر قرار گرفته بودند ، مقابل شاه تعظیم کرده‌وهمگی‌از اینکه بیهوده‌نگران فرمانروای‌شجاع‌خودشده‌اند، عذرخواهی کردند و بمناسبت دستپاچگی و گم کـردن خویشتن تقاضای بخشش نمودند . شاه که ازپیروزی خودشادشده بود ، آنها راعفوکرد.

دوسه روزبعدنیز، شکار با موفقیت تمام ، کماکان ادامه داشت امارۅز چهارم قاصدی بااخبار مهمی از شهر سررسید .

قبائل شمالی‌شام ، که مدتهای مدید (آشورناتسیرپال) قصد گوشمالی آنهارا داشت ، شورش‌کرده بودند و دستاویزی راکه وی مترصد تحصیلش بود ، بـدست آورد . خبررسیدکه این قبایل چند تن ازتجار آشور را غارت کرده ویکی‌ازساکنین آسوری‌رادر شمال شام‌بقتل رسانده‌اند . (آشورناتسیرپـال) که مترصد یك چنین فرصتی بود ، همانگونه که از مدتها قصدداشت ، آماده حمله به این قبایل گشت شکار متوقف شده ولاشه شیرهای مقتول‌را برچوب نهاده وبه شهرحمل‌کردند . چون به شهر رسیدند ، مورد استقبال گرم اهالی قرار گرفتند و لاشه شیرهارا غرق در

شراب نمودند و خـود شاه را گل باران کردند و این بار شاه و سپاهیان بجـای آمـادگی جهت شکار حیوان ، خود را مهیای شکار دیگری نمودند . . . شکار انسان .

فصل هفتم

جنگهای یك ملت

(آشورناتسیرپال) که عذری برای جنك بدست آورده واز چپاولها و کشتار‌ـهای قبائل شمال شام بتنك آمده بود ، آماده گشت تا برای همیشه غارتگران را سرجای خود بنشاند واراضی حقه آشوریهای مقیم آنجارا که غصب کرده بودند ، پس بگیرد . یکی از محسنات آشوریها و عامل مهم برتری آنها برخصم، آمادگی دائمی برای جنك بود . آنهاقادربودند که درهرلحظه ، عازم جنك شوند حال آنکه مدتها طول میکشید تا دشمن خودرا مهیا کند . سایر ملل غالبا بدین مناسبت جنك می کردندکه یا ازخوددفاع کنند ویاشاه خود خواهی برآنها فرمانروائی کرده‌وعزم جهانگشائی مینمود وآنها رابصوب ماجراهائی‌سوق میداد که خود طالب‌نبودندحال آنکه آشور صرفا بدین جهت می‌جنگید چون جنك در ذات این ملت‌کهن بوده . سراسر تاریخ آشور را جنك وستیز فرا گرفته ، جنك با مهاجمین ، جنك با قبائل بربر، جنك با دشمنان طماع ، دشمنانی که بـه ثروت آنان چشم دوخته بودند.

ثـروت عمده آشور تنها اراضی حاصلخیزش یا پیشرفت بازرگانـی بشمار نمیرفت بلکه قسمتی از این ثروت را غنائم جنگی ازدشمنان شکست‌خورده تشکیل

میداد . پایداری و استقامت سرزمین آشور در آن عهد بیشتر بعلت قدرت‌ونیرویش بود وزمانی که این قدرت کاهش یافت ، آشورنیز سقوط نمود.

بهمین دلائل سپاه آشور همواره آماده نبرد بـود و هر گاه خبر از جنك جدیدی می‌رسید، قشون آشور ، در یك چشم بهمزدن ، پیش از آنکه دشمن بخود بجنبد ، برسرش می‌ریخت وقوای خصم‌را درهم‌پاشیده وتارومار میکرد. اینك کـه قبائل شمال‌شام سر به شورش برداشته و عده‌ای از تجار آشور را غارت‌کرده بودند ، سپاه آشور فوراً بسیج شده و آماده حرکت بسوی خصم گشت .

سپاهی که عازم‌حرکت بسوی شام شمالی‌بود ، پشت شهر (کلاخ) خیمه زده وما دراینجا چگونگی حرکت سپاهیان ونبرد آنهارا شرح میدهیم . طی‌سالیان قبل تعداد لشکریان هر آن رو بـه تزادبوده و اینك جائی که توطمس یاراهسس مصری سپاهی بالغ بر بیست الی‌بیست وپنج هزارتن در اختیار داشتند ، مسلماً آشور نیز محتاج لشگریان بود . سالهای بعـ تعداد لشکریان آشوربه صد وبیست هزار تن رسید ، امادرتاریخ مورد بحث ، جائی‌که آشور ناتسیرپال نفـرات خود را بطرف میدان کار زار رهبری میکرد ، تعداد سپاهیان درحدود پنجاه هزار الی‌شصت هزار تن بود .

شاه،سوار برارابه جنگی پیشاپیش سپاهیان به حرکت پرداخت . مردم‌همه بانگرانی و اضطراب برجنگجویان خیره‌شده‌بودند. دانشمندان و مخترعین آشور میدانستند کـه دیگر عمر ارابه جنگی رو به‌اتمام است زیرا ارابه بزرگی که شاه درآن سوار میشد ، بزحمت از باریکه راههای صعب‌العبور کوهستان عبور میکرد در چنین مـواردی ، پیادهٔ نظام بیشتر خطـرات را متحمل می گشت و در جـنك شرکت می‌نمود .

باری ، سپاهیان با جلال و جبروت بسیار بحرکت درآمدند .

کمانداران کلاه خود برسر نهاده بودند و تیر کش و تیردان دوبلی جلو ارابه‌ها متصل‌شده بودند . ارابه سلطنتی بزرگتر و عریض‌تر از سایر ارابه‌ها بود . زیرا دراین ارابه سه تن‌سوار میشدند . یعنی‌شاه ودوتن از محافظین وی‌که سپرهای خود را مقابل اومیگرفتند ، یکی دیگر از تفاوتهای مهم وفرقهای علنی این ارابه باسایر ارابه‌ها این‌بود که‌چتری مخطط بالای‌آن‌نهاده بودند .

اسبها همه حیواناتی قوی و وحشی محسوب میشدند که سرعت زیادی داشتند .

نظر به عدم وجود مهمیز ، لذا سواران پهلوهای اسب را بازانو های خود فشرده وحیوان را به جلومی‌راندندکه این در سرعت سیر سواران تقلیل فاحشی بوجود میآورد ولی(آشور ناتسیرپال) اعتماد زیادی‌به آینده‌سواران داشت.

قسمت عقب سپاه را پیاده نظام تشکیل میداد . حرکت منظم سپاه یکی از عجائب بزرك بشمارمی‌رود .

سپاهیان به نیزه‌داران ، فلاخن افکنها و شمشیر داران منقسم گشته بودند . پیاده نظام سنگین‌کلاه خودهای بلندی برسر داشتند و چکمه های چرمی سنگین پوشیده بودند.

هر یك از افراد پیاده نظام سنگین،نیزه‌ای به طول شش پا و یك شمشیرویك سپر ویك چهار پر با خود حمل میکردند . پیاده نظام سبك را دسته‌ای‌ازسربازانی تشکیل میداد که سپری کوچك حمل می‌نمودند حال آنکه‌کمانداران‌وفلاخن‌انداز-ها بهیچوجه‌سپر حمل نمیکردند.دروازه شکن‌هاوقلعه کوب‌ها درسپاه اهمیت‌بسزائی داشتندزیرا این‌عده در صورت محاصره شهر، کار خوددرا شروع‌کرده و دروازه ویا دیوار را می شکستند.هیچ ملتی در تجهیزات جنگی جهت محاصره ، چون آشوریها مجهز نبودند وغالب ابزار جنگی که بعدها شهرت زیادی پیدا کردند ، برای نخستین

بار توسط آشوریها اختراع‌شده ولشکریان بین‌النهرین بعلت دارا بودن‌این وسائل مهیب جنگی‌شهرت بسزائی‌داشتند .

بخت با شاه یار بــود ودرست مانند سارگن اخد ؛ سردار بزرك جنك کــه برای نخستین بار عازم نبرد شده وپیروز بازگشت ، (آشورناتسیرپال) نیز دراین حرکت خود موفق شد. قبل ازحرکت عده‌ای‌ازمنجمین طالع شاه‌را دیده وساعت حرکت را سعد شناخته بودند .

شاه همچنان کــه بسوی مغرب در حرکت بود ؛ از سرراه خود ؛ در ایالات ودهات ؛ عده‌ای رابه سپاه می‌افزود وسرانجام ازفرات گذشته وبه‌شهر(کارچمیش) جائی کــه شاه (هی‌تیت) بر بقایای ملتی عظیم حکمرانی می‌نمود ؛ رسید ملت (هی‌تیت) زمانی دارای قدرت زیادی بوده ودست‌کمی از آشوریها نداشتند امابامرور زمان ؛ ضعیف‌شده وخصم آنها قوی گشته بود .

تالحظه‌ای که سپاه آشور به حوالی‌شهر نرسیده بود ؛ شاه (هی‌تیت) تصمیم به نبرد باآنهارا داشت اما چون لشکریان بی‌شمار وآراسته دشمن را درحال عبور از رودخانه و استقرار درپشت دیوارهای شهر مشاهده کرد ؛ از تصمیم خودمنصرف گشت . (آشورناتسیرپال) پیشنهاد تسلیم‌کرد وقول‌داد تااهالی را درصورت تسلیم آزادگذارد والاهمه را تار ومار خواهدنمود .

(کارچمیش) شاه (هی‌تیت) پیشنهاد تسلیم را قبول کرد و(آشورناتسیرپال) با غنائمی بیشتر بــه پیشروی ادامه داد . سایر قبائل سرراه نیز؛ بالاخص سلطنت (پاتین) کــه تحت فرمانروائی (لوبارنا) نامی قرارداشت ، ازشاه (هی‌تیت) پیروی کردند وقشون آشور بدون جنك و جدل و خونریزی بطرف شام شمالی روان شد اما هنگامیکه به گردنه های لبنان رسیدند ؛ شیپور جنك بصدا درآمد . حکمران (آری‌بوا) که شهری است باقلعه‌ای مستحکم برسراشیبی غربی‌لبنان ؛ بدون توجه

به رویه سایر حکمرانان سرراه ؛ حاضر به تسلیم نشد .

دروازه‌ها بسته واحشام رابداخل رانده بودند و ازدیوارها نیز بخوبی‌مراقبت می‌شد .

موقعی که پیاده نظام سبك آشوریها به شهررسید؛ بارانی از تیر وسنك‌برسر- شان باریدن گرفت و آشوریهاتعدادزیادی تلفات دادند . (آشورناتسیرپال)ازمشاهده اجساد سربازان ؛برسرخشم‌آمد وسربازان‌آشور شهررادرحلقه محاصره قراردادند ومتعاقب آن‌ضربات سختی بردروازه ودیوار های شهر وارد ساختند .

عده‌ای از تیراندازان ؛ تحت‌سرپرستی شخص‌شاه ؛ درپناه سپرهای چرخدار ومتحرك ، بجلورفته وزیر دیوارها سنگر گرفتند .

درحینی که نگهبانان شهر این چنین مشغول شده بودند ؛ دروازه شکن‌ها ، مقادیرزیادی خاك بر فرو رفتگی آن قسمت ریخته وآنجارا مسطح‌نمودند تادروازه شکن‌های‌سنگین‌پیش‌رفته‌ودروازه را خردکنند‌دروازه‌شکن عبارت‌از ابزارسنگینی بودکه‌بیش‌از هرچیز شباهت‌به‌یك‌قلعه چوبی‌ومتحرك داشت . درزیر این قلعه‌کوب چرخهائی چند کار گذاشته بودند و در قسمت جلوآن ، دو برج کوچك بچشم میخوردند .

یکی از این برجها دارای اطاقك مربع شکلی بودکه تیراندازی در آن سنگر گرفته وبا پیش رفتن دروازه شکن ؛ شهر را آتش باران میکردند . برج دیگر مدور بوده ودرزیر آن ، مابین دوکوه بزرگ چوب‌وآهن یعنی چرخها ؛ کله بزرك‌قوچی‌بیرون زده‌بودکه برچرخ متحرکی‌قرارگرفته وبطور کلی ازبرنز ساخته شده ومیتوانست ضربه های مهیبی بردروازه ؛ یادیوار وارد سازد .

بدین ترتیب ؛ این قلعه متحرك وقتی به دیوارشهر می‌رسید دوکارمهم انجام میداد . یعنی تیراندازان‌از برج واقع در بالای آن ؛ محافظین شهر را تیرباران

می‌نمودند ودرعین حال سرسنگین قوچ نیز با هریك از حرکات قلعه ؛ محکم بـر دروازه یادیوار اصابت‌نموده وآنرا خرد میکرد.[۱]

باری، پیشروی‌قلعه کوب بمثابه‌شکست کامل‌شهر بشمارمیرفت.[۲] محافظین‌انواع تدابیر را برای از کار انداختن این ابزار مخوف بکار می‌بردند درحینی که قلعه کوب پیش‌میرفت؛ دروازه نزدیك به آن ؛ بطور ناگهانی باز شده‌وعده‌ای از افراد مایوس ونومید ؛ مسلح به نیزه و شمشیر ومشعلهای مشتعل ؛ درپناه بارانی ازتیر و سنك کـه از فراز دیوار شهر فـرو می‌ریخت ؛ بیرون آمدند . مـدت چند لحظه چنان مینمود که گـوئی آنها درکار خود توفیق حاصل کـرده‌اند زیرا مشعلهای سوزان قسمتی از قلعه متحرك را محترق ساختند ، امـا ایـن امید بسرعت زائل گشت وپیش از آنکـه دروازه شکن بطورکامل آتش بگیرد ، سپاهیان تازه نفس آشور بـه مدد رسیدند و آن عده را تارو مار ساختند . تنی چند از سربـازان شام کـه هنوز زنده مانـده بودنـد ؛ بسرعت دستگیر شدند و قوچ مشعل خـاموش گشت .

در اینجا یکی از تکان دهنده‌ترین صحنه‌های جنك بوقوع می‌پیوندد.[۳] اسرارا[۴] به حضور شاه بردند ووی آنها را نظاره کرده وگفت‌که آیا حاضر به همکاری بـا سپاهیان آشور هستند یا خیر . شاه اغلب این عمل‌را انجام میداد یعنی یااسرارا به همکاری باخود وامیداشت ویا اینکه آنهارا بدون سلاح ؛ دربیابان رهامیکردویا تا اتمام جنك در اسارت نگه میداشت وبه‌کار می گماشت .[۵]

باسپری‌شدن روزهای متوالی ؛ وضع اهل شهر وخیم‌تر گشت . دیوار تحت ضربه‌های مداوم وشدید قوچ سنگین فروریخته وکمانداران بیشتر پیشروی‌نمودند. یکی از دروازه‌ها طعمه حریق گشته وسرانجام سپاهیان مسلح آخرین‌قدرت‌مدافعین رانیز درهم‌شکستندوقشون آشور مظفرانه وارد شهر شد ... شهری‌که مدت‌چندروز

درمحاصره قرار گرفته‌واهالی آن‌ازفرط گرسنگی درشرف هلاکت بودند.

(آشورناتسیرپال) پیشاپیش‌سپاهیان خود حرکت میکرد .تیری بر بینی وی اصابت کرده وخون چهره‌اش را فرا گـرفته بود . اسرا را بحضور شاه بردند . زنها وبچه ها را به خانه‌های خودفرستاده وخوراکی‌کافی به آنهـا داده شد . سپس همه مردانرا یکجا جمع کردند ومقررشدکه خراجی سالیانه به‌شاه‌آشور پرداخت نمایند . چون براین موضوع توافق حاصل شد ، تعهـدی‌کتبی برلوحی از گچ از ریش سفید وفرمانده جدیدآشوری‌شهر گرفته شد.

به روایتی دیگرآشوریها وقتی پیروز میشدند ، اسرای قوی را به بیگاری میکشیدند ومخالفین خود را، یعنی‌آنعده از اسرا که حاضر به همـکاری نمیشدنـد بقتل میرساندند .

باری؛ شاه‌آشوربموقع خود خشونت بخرج میداد و به موقع بذل و بخشش میکرد که رفتاروی با اهل شهرنامبرده نمونه‌ای ازاعمال اوست .

پس ازآنکه سپاهیان، آن شهررا نیز تسخیر کردند ، با پیروزی و ظفر بـه پیشروی پرداختند ودر امتداد ساحل مدیترانه مشغـول حرکت شدند . شاه قبـلا قاصدی را بسوی سرزمین خود فرستاد تا خبرپیروزی سپاهیان‌را به مردم بدهدو همچنین دستور داد تا معماران وحجاران سلطنتی ، این پیروزی را بر تخته سنگها حك نمایند ومورخین دربارتمام وقایع جنك اخیررا ثبت‌کنند .

شاه درطول راه‌خود دیگربا خصمی برخورد ننمود . رعب و هراسی که سپاه آشور در قلب‌ملل همسایه بوجود آورده بود ، همه‌را وادار بتسلیم یاعقب نشینی میساخت . هرجاکه دشمنان قادربگریز نمی‌بودند، تسلیم‌شده وخراجی‌میپرداختند.

سپاهیان بر ساحل مدیترانه گـرد آمدند و قربانیهائی برای خدای دریاها موسوم به (انکی) دادند وسلاحهای خود را درآب شسته وخون ازتیغه‌آنهازدودند.

از آن تاریخ ببعد از تمام سرزمین‌های ساحل مدیترانه، از تایرو سیحون ، از بیلوس و آرواد، خراجی گزاف به خزانه سلطنتی میرسید و بر ثروت آنها می‌افزود .

(آشورناتسیرپال) که به آخرین حد پیشروی خود رسیده بود، دستور بازگشت داد و فقط در راه برگشت در لبنان توقف نمود تا تخته هائی از چوب سدر لبنانی برای بنای قصر جدیدش با خودببرد .

چنین بود شرح جنگی که ۸۵۰ سال قبل ازمیلاد مسیح توسط ملتی نیرومند انجام گرفت، جنگی که رفتار دو خصم طی آن نمیتوانست بهتر از این باشد ، زیرا اوضاع واحوال وتمدن آن عهد چنین ایجاب میکرد و بکاربردن خشونت و سبعیت از هردوطرف صورت میگرفت .

ملت آشوردر آن اعصار وقرون با همین رویه، با خشونت وقدرت ، با نرمش وصلح، با رعایت حال ضعفا ومسکینان، با ابداع ابزار عجیب جنگی با پیشرفت درصنعت معماری وعلم طب ، گوی سبقت را از رقبا ربوده و بالاخص در امرادبیات مقام شامخی را احراز کرده بود زیرا کتابخانه های زیادی که از آن دوره باقـی مانده‌اند، خود نشانهٔ علاقهٔ ملت آشور به ادبیات ودانش می‌باشند زیرا هیچیك از ملل کهن، حتی مصر نیز اینهمه کتاب یا بعبارت دیگر الواح گچی در کتابخانه های خود انبارنکرده‌اند .

اما زمانی که آشور رو به زوال رفت ، زمانی که نینوا سقوط نمود ، تمامی رقبا جشن گرفتند زیرا ملتی بزرك وپیش‌رفته ازصفحه روزگـار محـو شده بود و آنها می‌توانستند خودمختار بمانند واینکه می‌بینیم پیغمبر یهودیان یعنی (ناهوم) در تورات پیشگوئی خود را دربارهٔ سقوط آشورمینماید، نشانهٔ همین امر، یعنی علامت قدرت وعظمت آشوردر آن عهد است . وی میگوید :

وتمامی کسانی که **ازسقوط توای** نینوا آگاه گردند پایکوبی **ودست‌افشانی**

خواهند نمود زیرا رعب‌تو بر کدام‌قلب‌است که ننشسته باشد ؟ رعبی‌که نشانه قدرت وعظمت سلاطین‌آشوربود . این پیشگوئی پیغمبریهودیان که درآن زمان دشمنان خونی وسرسخت آشور بشمار می‌رفتند و از زبان پیغمبر آنان نـوشته شده ، خود موید گفته مورخین بـوده و نشان میدهد که اطلاق عنوان فرمانروای کل جمعیت عالم وشاه اربع جهات‌العالم به سلاطین آشور بی‌جانبوده است.

فصل هشتم

کتابخانه سلطنتی در بیست و پنج قرن قبل چگونه بوده است

بکرات اتفاق افتاده‌که بموزه‌ای رفته وآثاروکارهای گذشتگان رامشاهده نموده و متوجه شده‌اید غالب چیزهائی راکه ماامروزه در اختیار داریم ، باالهام از آنها ساخته‌ایم . برای مثال اولین موتور قطار (ستیفن‌سن) ، موشك و یا مدل اول کشتی بخاری‌که برای‌نخستین‌بار اقیانوس را درنوردید ، همه‌از یادبود های گذشته برداشته شده‌اند . این مایه بسی حیرت‌است‌که چگونه از آن کشتیهای کوچك و ناچیز عهدقدیم ، امروزه کشتیهای غول‌پیکری ساخته شده‌اند که دل آب‌راشکافته وپیش میروندوبردریاها حکومت می‌کنند ، ولی‌آیا هیچ فکر کرده‌اید بهمان‌طریق نیز میتوانید اکنون در این‌کتاب کوچك، اجداد خود را مشاهده کرده و با این مطالعات که از آن تاریخ کهن هستند ، از زندگی قدیمی‌ها آگاه شوید ؟ کلیه کتابهای تاریخ نیز همین جنبه را دارند . همانگونه که یك موشك امروزه در

قبال مدل قدیمی یـا یك کشتی در مقابل یك قایق کوچك دنیای کهن حیرت‌آور بنظر میرسد ، واین‌پیشرفت علم مرهون تلاش‌پیشینیان‌است، کتاب‌نیزهمین جنبه‌را دارد . هرچیزی براساس وپایه‌ای‌بنیان نهاده شده .

به نقل‌قول از سلیمان نبی‌میگویند که : کتاب پایان واندازه‌ای‌ندارد.»یعنی دامنه‌کتاب هرگز خاتمه نمی‌پذیرد .

قرنها پیش ازدوره سلیمان ، از همان اوانی که بشر به ترکیب کلمات و ثبت آنها پی‌برد ، بـه متصل ساختن قطعات پراکنده تاریخ پـرداخته و داستانها و افسانه‌های خـدایان و پهلوانان خویش را به یادگار گذاشت . تقریباً هر ملتی ، طرز بخصوصی درنگارش کتاب ابداع نموده و طرز تحریر ملل‌همسایه را مسخره وابلهانه پنداشته .

علی ایحال برخی ازملل مطالب رابوسیله فرچه و یانوعی قلم و جوهرهائی به رنگهای مختلف برطومارهائی ازپوست حیوانات ویاپاپی‌روس(که‌امروزه کاغذش می‌نامیم» می‌نوشتند . ملل‌دیگر مطالب موردنظررا بوسیله آلت‌نوك تیزی برلوحی گچی ویامومی حک می‌نمودند. این‌مطالب یابصورت یك‌سلسله اشکال‌تنظیم‌میشدند ویا بوسیله حروف متداول حك می گشتند .

درروزگاران قدیم ، این دو طریق مختلف در امر کتاب‌نویسی بکار می‌رفتند ومعلوم نبود که‌در کدامیك‌از آنهامیتوان‌پیشرفت‌نمود ، یاکدامیک‌پیشرفت می کند.

بدواً بنظر می‌رسید که طریق دوم ، یعنی حك‌مطالب برالواح گچی یامومی بوسیله آلت‌نوك تیز ، جهان‌را اشغال خواهد نمود ، اما خوشبختانه ، طریق دیگر موفقیت بیشتری‌کسب کرده و کاغذ از مراحل اول خارج گشته و بصورت امروزه درآمد .|یکی از ملل اولیه که از طومارهای پاپی‌روس (نوعی گیاه) وفرچه یاقلم و جوهر استفاده نمودند ، مصریها محسوب میشدند ومطالب را بصورت مصور منقوش

میساختند . اقوام بزرك وعمده دیگری که از الواح گچی وآلات نوك‌تیز استفاده می‌کردند ، آسوریها بودند . شاید علت اینکه آنهااز رویه مصریها تقلیدنمیکردند این بوده باشد که‌دردوام طومارهاتردید داشتندومیدانستند که اگر کتب‌خودرابصورت الواح وکتیبه‌ها برجابگذارند ، دوام‌آورده وآیندگان از آنها مستفیض خواهند شد درانیجا حتی‌المقدور سعی می کنیم که طرزساختن ونوشتن این نوع کتابهاراتشریح کرده و یکی دوقصه آشور کهن را که براین لوح های گچی حك شده و باقی مانده‌اند، نقل کنیم .

می‌دانیدکه [در آغاز، تمام‌ملل بجای خط ، ازتصاویر استفاده میکردند]، مثلا بجای نوشتن کلمه (سرباز) تصویر مردی را باکلاه خود و کمان دردست ترسیم کرده و یا بجای کلمه (درب) عکس دربی را با دو لنگه بزرگ نقاشی می‌نمودند .

تدریجاً این تصاویر ، بجای آنکه همیشه حرف واحدی را تشکیل دهند ، هر کدام یك سیلاب را بوجود آوردند بطوریکه برای ساختن یك حرف مجبور میشدند دویاسه عکس‌کوچك را کنارهم قراردهند . باری ، هرعکسی معنای‌کلمه‌ای را رسانده وباترتیب این تصاویر ، میتوانستند جملات مورد نظررا بیان کنند . اما تدریجاً مردم از این سبك مشکل خسته شده وحتی‌المقدور درترسیم‌تصاویر کوتاهی مینمودند . مصریها برای نوشته‌های خود بیش ازسایر ملل تصاویر متعددمیکشیدند زیرا آنها نقاشان زیادی‌را باستخدام خوددرآورده‌بودند اما آنها نیز این رویه را جهت ابداع خط جدیدی کنار گذاشتند .

[آشوریها وبابلیها اولین ملتی‌بودند که خط نقاشی راترك کردند]. درسرزمین آنها گیاه پاپی‌روس‌نمی‌روئید وبدین ترتیب دیگر نمیتوانستند یاهمانگونه که ذکر شد، نمیخواستند از پاپیروس استفاده کنند .



پیکره آشورناتسیرپال سوم
(موزه لندن)










۱ و ۲ - مهر و علامت مخصوص
۳- الهه ایشتار که بمنزله (آیت جنگ) روی شیری ایستاده و کمان را بدست گرفته . (مربوط به سده هفتم ق-م.
۴-مهر موشش نی نورتا (۸۵۰ق-م)
۵- شکارچی سوار ملبس به اونیفورم نظامی ۶- گاوها و آدم بالدار. مربوط به قرن هفتم ق-م
۷- صاحب منصبی در حال خوردن غذا. بعلت شتاب، کمان بدست مشغول صرف غذا است. پیشخدمتی مگسها را دور می کند. قرن هشتم ق-م ــ ۸ نامه مخصوصی که مهر شده است.

در برخی از نواحی بابل خاك بسیار مرغوبی وجود دارد که بیشتر ته مانده یارسوب رودخانه‌ها بوده وهر گاه بابلیها قصدنوشتن مطلبی را می‌نمودند ؛ مقداری از این خاك نرم را برداشته وپس از گل کـردن ، آنرا پهن می‌نمودند تاآنکه بصورت لوحی مربع شکل و یا مستطیل درآید سپس آلت نوك تیزی چون دشنـه برداشته وتصاویر موردنظر را برآن می کشیدند.

اگرمحض آزمایش، اینك‌قصد انجام این‌کاررا بنمائید ، خواهیددید که چه عمل شاق و دشواری است . ممکن است بتوان خطوط مستقیمی را ترسیم نمود اما چون قصد ترسیم پیچ و خمها و تصاویر را بنمائید ، گچ مانع شده و نوشته خراب میگردد .

بهمین جهت بابلیها دریافتندکه ترسیم تصاویر ثمری نداشته ومفهومی را نمی رساند . مرد مصری میتوانست با قلم ظریف خود بر برك پاپیروس براحتی نقاشی کند؛ اما مردآشوری بادشنه پهن‌خویش‌قادربه انجام این کار نبود ، لذاحتی‌المقدور به ساده کردن تصاویر پرداخت بطوریکه مثلا یك اسب سوار ویایك کوه را باچند خط موازی یامستقیم نشان میدادند وبدین ترتیب دانشمند بابلی و آشوری دریافت کـه برای هرمطلبی یا هرچیزی باید خطوط مختلفی را ابداع نماید تا بهم شبیه نباشند وقاطی نگردند . این چنین بود که خط بوجود آمد . خطی‌که آنـرا خط میخی نامیدند . حال باید دید که چرا این‌خط را خط میخی‌میخوانند.

اگر دشنه نوك تیز و تیغه پهنی را درون گچ فـرو برده و بعد آنرا تدریجاً بیرون بکشید ، متوجه خواهید شد که محل‌ورود دشنه در گچ پهن‌تر ازقسمتی‌است که دشنه بیرون‌کشیده شده وبعبارت دیگر بصورت یك پیکان یامیخ در میآید . علت اطلاق این‌عنوان به خط مزبورنیز ، همین امراست .

حال‌که به چگونگی ابداع خط و سیرتکامل آن طی‌قرون متمادی پی‌بردید

لازم است لوحی را که باهمین خط بعنوان نامه از طرف جوانی بـه پدرش نوشته شده و در شهر (سی‌پارا) بدست آمده و امروزه در موزه کنستانستیناپل قراردارد ترجمه کنیم :

نویسنده این لوح،(زیمری ارام) نام‌داشته ومقداری گچ برداشته و آنرا به طول وعرض دو در سه اینچ درآورده ، آنگاه قلم نوك تیز را بدست گرفته ودرون گچ فرو می‌برد وعلائم میخی‌را در آن حك می‌کند« نامه او بدین مضمون است:

به پدرم . باشد که خدای آفتاب ومردوك بتوحیات جاوید بخشند! امیدوارم که حالت خوب‌باشد ! قصد جویائی‌ازحال شمارا داشتم ؛ مـرا ازسلامت‌خودمطلع کنید . من فعلا در (دورسین) ، برکانال (بیت‌سیکیر) هستم . جائی‌که من بسر می‌برم غذا بندرت بدست می‌آید . بهمین جهت سه ربع سکه نقره را مهر وموم کرده وبرایتان می‌فرستم تا درعوض مقداری ماهی خوب و خوراکیهای دیگر برایم بفرستید. متشکرم.»

باری،اگراین‌نوشته‌هااهمیتی دارا میشدند، لوح گچی راقبل از ارسال ، در کوره‌ای می‌پختند .

البته این‌کار چندان لزومی‌هم نداشت ، لیکن چون‌سکه‌ای نقره نیز همراه لوح فرستاده میشد ، (نامه) و سکه را درون پاکتی می‌نهادند وما برای نشان دادن چگونگی نهادن نامه درپاکت ، باز (زیمری‌رام) را مورد مثال‌قرار میدهیم.وی‌پس از نوشتن نامه‌ای ، مقداری گچ برداشته و آنرا طوری پهن می‌کند که اندکی از نامه‌اش بزرگترباشد، سپس لوح رادر وسط این‌ورقه گچ نهاده آنگاه‌ورقه‌ای‌از گچ دیگررا بررو واطراف آن میگیرد، بطوریکه لوح نامه درجوف این پوشش گچی واقع میشود . وی سپس نشانی گیرنده را برروی این پاکت گچی حك می‌نماید. سرانجام‌سنگ سبز رنگی‌راکه نخی‌بدان‌آویزان‌شده ، میآورد. این‌سنگ‌استوانه‌ای

شکل بوده ومانندیك غلطك کوچك می باشد . « تصویر صفحه۹۹ »

این‌مهر استوانه‌ای ، دارای علائم ونشانه های متعددی است بطوریکه‌پدرش بمحض رؤیت آن ، متوجه خواهد شدکــه نامه از طرف پسرش فــرستاده شده . (زیمری ادام) مهر استوانه‌ای را که گفتیم حکاکیهای‌زیادی داشته وماننداغلطك کوچکی نظیر غلطك عکاسهای امروزه است ، بــا فشار بـرروی گچ مرطوب ونرم می‌کشد بطوریکــه نقش علائـم مهر بــر گچ منقوش میگردد . حال نامـه آماده ارسال است٪

چنین بود طرز نگارش نامـه درسرزمین آشور .٪کتابهارا نیز بهمین طریق می‌نوشتند . هرلوحی‌را تاحد مقدور از مطالب پرمیساختند سپس آنهارا مانندفصول یک کتاب ، قسمت بندی کرده وشماره‌می‌زدند ، حال فرض‌کنیم‌که اولین لوح‌کتاب شروع میشود با کلمات (هنگامیکه خدایان و...) این لوح را لوح (هنگامیکه خدایان و...) می‌نامیدند .

لوح بعدی‌را دومین لوح (هنگامیکه خدایان و...) الی‌آخر نام‌می‌نهادند. بعبارت بهتر ، عنوانی برای کتاب درنظر گرفته وسپس لوح‌های بعدی را به ترتیب شماره ، لوح اول ، لوح دوم و غیره ازکتاب مورد نظرنام می گــذاشتند . از ترس اینکه مبادا مطلب گم شده ورشته مطلب ازدست قارئین خارج گردد ، همواره‌کلمات آخرلوح مقدم‌رادرآغازلوح موخر می‌آوردند ٪ گاهی‌اوقات درکتب‌قدیمی‌مشاهده میشود که کلمه آخر فصل قبل درآغاز فصل بعد آمده لیکن مدتهاست‌که این‌رسم متروك شده است.

برخی ازنویسندگان ومورخین مغرض ، ملت‌آشوررا ملتی خونخوار نامیده وشاهان وسلاطین آنهارا بیرحم وسفاك قلمداد کرده‌اند . این مورخین‌ونویسندگان که ادعاهای کاذبانه‌ای راصرفاً محض اظهار فضل‌وخودنمائی برشته تحریردرمیآورند

متأسفانه دریک مملکت متمرکز نیستند .

عده‌ای‌تازه‌کارکه ادعای نویسندگی وفضیلت می‌نمایند ، کتبی منتشرساخته‌اند که نه تنها تاریخ آشور کهن را به خوانندگان ایرانی بطور معکوس جلوه گر ساخته، بلکه تاریخ سایرممالک راهم‌که چاپ کرده‌اند ، مغرضانه‌بوده وفاقدمدارك تاریخی می‌باشند.

علت آوردن این موضوع را در این فصل طی سطور ذیل تشریح خواهیم کرد :

البته نمیتوان انکار کرد که آشوریها مردانی جنگجو وخشن بودند . در پیروزیها وفتوحات آنان نیز کوچکترین تردیدی‌نیست ، اما آیا دردنیای آن عهد چگونه یک‌ملت میتوانست جنگی‌را بدون خونریزی فتح کرده وبربرهارا سرجای خود بنشاند؟ کتابخانه‌ها ، یادبودهای هنری ، صنعت معماری ، علم‌طب وسایر علوم بالاخص نجوم وپیکرتراشی، که امروزه از آشور کهن بیادگارمانده‌اند ، همه نشانه تمدن این ملت بوده‌اند.

زیرا اگر سایر ملل آن‌عهدرا در مقام مقایسه با آشور قرار دهیم ، خواهیم دید که تمدن ، علم وفرهنگ آشور برتر از همه بوده وبی‌شباهت به‌تمدن برخی ازکشورهای بزرگ امروزه چون امریکا درقبال افریقا نیست . بنا براین بادر دست بودن‌این همه‌ادله مختلف‌نمیتوان، آشور کهن‌راملتی عقب‌افتاده‌دانست‌وچون به این نتیجه برسیم ، خواه ناخواه متوجه میگردیم‌که آشور در دنیای کهن مقام اول‌رادارا بوده و ملتی که در تمدن ، علم و فرهنگ آن شکی نیست ، چگونه میتوانست خونخوار باشد؟ گذشته ازاینها مورخین محترم ! ! که سخن‌از سفاکی‌وخون‌خواری آشوری‌ها مینمایند ؟.. این توده مغرض به اتکاء چه ادله و مدارکی چنین ادعاهائی دارند ؟

آنچه که امروزه ما را بر تاریخ آشور آگاه‌وواقف میسازد ، وجود کتیبه‌ـ ها و کشفیات بی‌شماری است که شده‌اند . بعبارت دیگر یاد بودهای آشوریها گویای تاریخ آن‌ها بوده و تاصد سال قبل هیچ کس چون امروز از تاریخ آشور بوضوح اطلاع نداشت اما بعد از کشفیات لایارد و مسیو بوتا و سایر باستان شناسان ، این تاریخ نیز روشن شد .

بنا بر این وقتی که ، امروزه از تاریخ آشور سخن می گوئیم، گفته‌های خود را به استناد کتیبه هاو الواحی ابراز میداریم که در موزه‌های بزرگ جهان قرار دارند . در هیچ یک از کتیبه‌ها و لوح‌ها ونقاشیهائی که از سرزمین آشور کشف شده‌اند ، دلیلی بر خون خواری آنان دیده نمیشود وبعبارت دیگر آشوریهاهر گز یک چنین بر گه‌ای بر جای نگذاشته‌اند که امروزه مرجع تواریخ باشد . بدین ترتیب هر سخنی که در این مورد گفته شود ، بی‌دلیل بوده و زائیده تخیل ویاغرض و نظر شخصی نویسنده است . چون همانگونه که گفتیم ما از روی یاد بود های آشوریها از تاریخ آنان مطلع شده‌ایم و چون بر گه‌ای دال‌بر خونریزی‌وسفاکی وجود ندارد لذا این موضوع بکلی از اعتبار ساقط است .

ضمناً ملتی که در تمدن وهنر درجه اول‌را دارا بوده ، نمیتوانست خونخوار و بیرحم باشد ، تاتارهای بربر ، چنگیزخان مغول ، آتیلا ... اینها شخصیت‌های خونخوار تاریخ هستند و همه میدانیم که جز کشت و کشتار اندیشه‌ای نداشتند به همین جهت نیز توجهی به علم وفرهنگ وتمدن نمی‌نمودند حال آنکه سلاطین آشور همواره در فکر پیشرفت ، بسط دانش وصنایع مختلفه بودند وهمین عوامل موجب شدند که سرزمین آشور بهشت دنیای کهن گشته ولاشخور ها واقوام بربر را به طمع بیاندازد . در چنین مواقعی (همانگونه که طی فصل قبلی دیدیم)سلاطین آشور برای کوتاه‌کردن‌دست متعرضین، عازم جنگ میشدند وچون درهر رشته‌ای

تبحر و تخصص داشتند و در تمدن و دانش گوی سبقت از حریفان ربوده بودند ، لذا، ابزار وادوات جنگی شگرفی نیز اختراع کرده بودند که برای اقوام بربر تولید حیرت بسیار مینمودند . وقتی سپاهیان آشور قصد سرکوبی دشمنان متعرض را میکردند ، به عجز والتماس ولابه وزاری نمی‌پرداختند . آنها در نهایت قدرت دشمن را عقب می‌راندند و مسلم است که چون از حیث اصول و فنون و ادوات جنگی برحریفان برتری‌داشتند ، لذا دشمن را قلع وقمع می‌نمودند وبهمین‌جهت بودکه دردنیای آن‌روز ، آشوریهارا خشن ونیرومند می‌نامیدند وشاید همین‌عوامل باشندکه برخی ازنویسندگان بعنوان سند بدانها متشبث شده و حمل برخونخواری قوم آشور کرده‌اند .

با تمام ایـن تفاصیل اگر باز برفرض مدارکی در دست باشند که مـوید خونخواری آشوریها بوده و بیرحمی آنان را به ثبوت رسانند ، باز نباید چندان تعجب کرده و اینرا دستاویزی درکوبیدن آنـان نمود . ما امروزه نباید با چشم کنونی برآنها بنگریم . خوبست‌خود را درجهان کهن پنداشته وبادید آن ایام بر آشورنگاه کنیم . امروزه که این کتاب را برشته تحریـر درمیآوریم ، چند هزار قرن ازدوران قدرت وعظمت آشور گذشته‌اند . ودیگر از این سرزمین اثری‌وجود ندارد . امـروزه ما میکربها را شناخته‌ایم ، امروزه جمعیت های حمایت حیوانات تشکیل شده‌اند ، هرشهر ازهر کشوری ، دارای چندین دارالایتام است ، امـروزه نوانخانه‌ها دائر شده‌اند . امروزه علم روانشناسی ، تعلیم و تربیت کودکان وغیره مطرح است ...

اما آن زمان چطور ؟ .

امروزه اگر کسی حیوانی ، فی‌المثل سگی را آزار دهد ، تمام رهگذران بدو پرخاش می‌نمایند . هر گاه طفل‌یتیمی مشاهده شود، به پرورشگاهش می‌برند .

امروزه زن در جامعه ما مقام شامخی را دارا است و میدانیم کــه زن هم موجودی است چون مرد ، باهمان احساسات وهمان خصائص بشری . امادر آن عهدچطور ؟ آیا از اصول روانی ، از احساسات وغیره آگاه بودند ؟ مسلماً اگر خبرداشتند ، اصول اخلاقی امروزه در آن روزگار حکمفرما میشدند .

پس اگــر جنك وستیزی رخ داده وکشتاری بوقوع پیوسته ، نباید آنــرا خلاف اصول بشری و الهی قلمداد کرد ... زیرا برتر از همه ... درآن روزگار کسی خدارا نمیشناخت یا بعبارت دیگر ازوجود ذات پروردگــار خبر نداشتند تا اصول الهی‌را بدانند ... درآن زمان هنوز پیغمبری‌عیسی(ع) یامحمد(ص)نام‌ظهور نکرده بود تابشر را بوجود پروردگار وقوانین الهی آگاه سازد . بنا براین ازهر سو که بنگریم ، متوجه خواهیم شدکه آن دوره ، دوره بربریت وتوحش‌بوده ودر دل این توحش ، تمدنی بزرك بنیان نهاده شد بنام آشور . تمدنی که برای بقای خود ، مجبور به ستیز بامتعرضین ومخالفین بود .

(کتابخانه های بزرك ومتعددی که امروزه از سرزمین آشور کشف شده‌اند؟- همه نشان میدهند که آشوریها نیزچون سایر ملل بت‌پرست بودند وخدایان‌متعددی داشتند. یکی از کتابخانه های بسیار بزرك ومحتوی دهها هزارلوح گچی که‌توسط سرآستن لایارد انگلیسی‌ودستیار آسوری‌الاصلش (هرمزرسام) درتپه (کویونجیك) کشف شد ، تعلق‌به آخرین شاه بزرك آشور بنام آشور بانی‌پال داشته .

آشور بانیپال از جمله سلاطینی‌بشمار میرفت که علاقه فراوانی به تواریخ داشته وبفرمان او نسخ متعددی از تاریخ ، مذهب،کیش ومرام وعلم وفرهنك‌آشور وبابل نوشته شدند .

بعبارت بهتر، (آشوریها بنیان گذاران ادبیات بوده ونوشتن کتاب و تشکیل کتابخانه و بسط دانش وسوادرا رواج دادند.)

تنها مورخی که بدرستی راجع به آشور قضاوت نموده‌است ، هرودت میباشد زیرا نوشته‌های وی مستند بوده واز ادله بصری‌وی سرچشمه میگیرند . اوخود به سرزمین آشور قدم نهاد و عجائب آنجا را با احتیاط برشته تحریر درآورده و افزود : من نمیتوانم آنچه که از علم و فرهنك ، از دانش و تمدن آنها دیدم ، بنویسم چون دیگر ملل سخنان‌مرا کاذبانه‌خواهند پنداشت .

فصل نهم

خدایان ومعابد

همانگونه که گفتیم آشوریها چون سایر ملل دنیای قدیم ، اعتقاداتی‌مختص به‌خود دارا بودند. آشوریها و بابلیها نیز ازشیوه خاصی پیروی میکردندواین‌شیوه بدان جهت برای‌ما جالب است که اصل‌ونسب عبریها درواقع از بابل بوده و طرق مختلف ؛ تفکرات ، اعتقادات ، گفتار و کردار بابلیها درزندگی عبریها رخنه پیدا کرده است . حتی امروزه نیز افکار تمام ملل جهان در مورد خدا ، از اعتقادات آشوریها سرچشمه گرفته‌اند . برخی از افسانه های قدیم آشوریها ، کاملا مشابه قسمتهای اولیه عهد عتیق‌انجیل یا تورات ویا بخش آفرینش سایر کتب دینی جهان است . درمورد سیل بزرك و کشتی‌نوح ، آشوریها افسانه‌ای بس‌شیرین دارند(حال آنکه می‌دانیم این قضیه صد ها قرن بعد در کتب مذهبی (تورات و انجیل) ثبت شد) .

تنها وجه تمایز آشوریها و بابلیها با عبریها اعتقاد به خدای واحد

بود .

بطوریکه میدانیم نخستین جمله‌ای که عبریها فرا گرفتند ، این بود:

(گوش کن ای اسرائیل ! خداوند ما خداوند یکتا است .)

یهودیان جز یهوه خداوند یکتا خدائی دیگر نمی‌پرستیدند و ازخدای‌خود پیکره‌ای نمیساختند . (اما این بمناسبت ظهور پیامبرانی بود که در قوم‌بنی‌اسرائیل مرتباً پیدا میشدند..) باری بابلیها خدایان متعددی‌داشتند. زمانی‌که حضرت مسیح (ع) ظهور نمود، آشور سقوط‌کرده ولی‌البته آشوریها باقی‌بودند وعموماً بدین‌مسیح گرویده وخداوند یکتارا مورد پرستش قراردادند که این‌خود بحثی‌است جداگانه وما یکی ازمجلدات دوره آشور را اختصاص به مسیحیت آشور داده‌ایم.

اما در آن زمان آشوریها نیزچون ملل‌دیگر، بت پرست محسوب میشدند، بابلیها خدایان متعددی داشتند که عبارت بودند از (آنو) خـدای آسمان ، (ای) خدای اقیانوس واعماق ، (انلیل) خدای ارواح ، مردوك یابل مردوك‌که دراصل خدای شهر بابل محسوب میشد اما بعدها خدای اعظم بشمار آمد ، ایشتارالهه‌عشق نرگال خدای اموات ؛ الات‌الهه زیر زمین‌ها وغیره...»

بعبارت دیگر درآن‌عهد قادر مطلقی وجود نداشت . امروزه‌هم اگر ازنکته نظرخود بنگریم ؛ می‌بینیم‌که جزدربرخی موارد وجزشناخت پروردگاروپیغمبران وائمه اطهار ؛ همان اعتقادات باقی‌هستند . مثلا بجای نرگال خدای مرده‌ها ؛ ما امروزه عز ائیل نامی را می‌شناسیم و یا فلان امام را شفا دهنده امراض و دیگری را نجات بخش مجانین وغیره می‌دانیم.

زمانی‌که آشوریها حکومت مستقل تشکیل دادند ؛ خدایان متعددی برای خود بوجود آوردند» نکته دیگری که حقیر در اینجا خود را ملزم به ذکر آن میدانم اینست‌که اطلاق عنوان خدا جهت پیکره‌ها وبت‌ها قدری ناهنجار ونادرست

است . لیکن به تبعیت از آنچه‌که درزبان فارسی ویاخارجی متداول است ؛ ما نیز این کلمه‌رابکارمی‌بریم . نباید از یادبردکه خدا یا خداوند یك اسم خاص بوده وجز به پروردگار وایزد یکتا به دیگری اطلاق نمیشود . امروزه برای هر رشته‌ای ، برای هر موردی ، سمبل و یا بعبارت ساده تر آرمی درست می‌کنند . مثلا علامت شاهین نشانه نیروی هوائی و یا شیروخورشید یا صلیب سرخ نشانه درمان . لنگر آرم دریا و دریانوردان ، مشعل آرم المپیك و الی آخر ...

در آن عهد نیز چنین بوده ؛ مثلا آشوریها (آشور)را خدای ملی خود قرار دادند . در آن زمان آرم ، علامت یا مظهر و غیره متداول نبودند . بهمین مناسبت این قبیل چیز ها را (خدا) می‌نامیدند . اگر خوب توجه کنیم از خود جمله فوق که‌جمیز بیکی در کتاب تاریخ آشور آورده ، در می‌یابیم (آشور) مظهر ملت آشور بوده است . همانگونه که مثلا پرچم سه رنك پرچم ملی ایران یا داس و چکش نشانه شوروی وغیره هستند ، (آشور) نیز سمبل ونشانه ملت آشور بوده . هرملتی در مقابل پرچم خود که نشانه وجود ، قدرت وسربلندی کشورش می‌باشد ، بحالت احترام می‌ایستد و عموم ادای احترام می‌نمایند . (آشور) نیز مظهر قدرت ونشانه آشوریها بود .

درباره اینکه آنان بت‌های مختلفی ساخته و آن بت هارا پرستش میکردند ، بایدبحث جداگانه‌ای‌کرد .

گفتیم که آشوریها خداوند یکتا و پیمبران را نشناخته و از مذهب و دین به آن معنا که اینك می‌دانیم ، واقف نبودند ، لیکن اعتقاداتی داشتند و می‌دانستند قوه‌ای مرموز و ناشناخته بر بشریت حکومت‌مینمایدوشاید توسل به‌این‌قوه آن‌ها را از بیماری ، از خطر ، از بلیات دیگرمصون بدارد . این اعتقادات معلول‌تجربیات ممتد بوده وبعلت‌عدم رشد وعدم‌امکان تکامل ؛ بصورت نوعی بت پرستی درآمدند ؛

اما زمانی‌که پیامبرانی چون حضرت موسی وعیسی ظهور کردند ؛ آنان‌ریشه‌اعتقاد خود را شناخته وقوه مرموز را که همانا ذات پروردگار بوده ؛ دریافتندودرنتیجه به‌آسانی‌دست‌ازپیکره پرستی‌کشیده وپرستش خداوند را کیش‌خود ساختند .

برخی از قبایل اعراب باظهور موسی (ع) وحضرت مسیح (ص) دست از بت پرستی کشیده ودین آن‌ها یعنی خداپرستی‌را پیشه ساختند وآن عده از اعراب که درجاهلیت ودور ازتمدن بسرمی‌بردند ؛ کماکان به بت پرستی خود ادامه دادند تا آنکه حضرت محمد (ص) ظهورنموده وآنان رانیز بخداپرستی وراه‌راست هدایت کرد . بدین‌ترتیب‌می‌بینیم‌که هرملتی تاقبل از ظهور پیامبران به بت‌پرستی اشتغال داشته واین امر درمورد آشوریهای هزاران‌قرن‌قبل نبایدمورد حیرت واقع شده و دستاویزی درابراز عداوت شخصی گردد .

هرودت، اولین مورخی که قدم بشهر بابل نهاد ؛ در مورد معبد (بل) یا (مردوك) بعنوان معبد (بلیوس) یادکرده ومینویسد که هریك از اضلاع آن معبد چهارصد یاردطول داشته ودروسط آن برجی‌مرتفع بناشده بود . قسمت تحتانی‌برج عریض‌تر بوده وطبقات‌دیگر تدریجاً باریك‌تر وکوچک‌تر میشدند .

بطوریکه طبقه هفتم ؛ یعنی کوچکترین و مرتفع‌ترین آن ها معبد خدای بزرك بشمار میرفت . هر یک از این طبقه‌ها رنگ بخصوصی داشت که عبارت بودند ازسفید ، سیاه ؛ آبی وغیره

طبقه هفتم مطلابود ودرون‌آن نیمکتی قرارداشت‌که مقابلش نیز میزی‌نهاده بودند . هم نیمکت و هم‌میز از طلای ناب‌ساخته شده و شکوه خاصی داشتند .

قریب بیست سال قبل یک باستان شناس آلمانی موسوم به دکتر کلدوی ویرانه های این معبد کهن را که هرودت نام برده‌است کشف نموده . فقط قسمت تحتانی‌معبدباقی مانده ودرجنوب آن‌معبد دیگری هم‌وجود داردکه بابلیها(اتمنانکی)

می‌نامیدند . هرساله قربانیهائی از قبیل گاو و گوسفند ، کفتر وغیره جهت شکر گذاری بخاطر دفع بلیات و مخاطراتی چند ، میدادند . مثلا زمانی که طاعون یا بیماری ناشناخته دیگری شیوع یافته و بعد بعللی ریشه‌کن شده ویا از بین‌میرفت، اهالی بخاطر این موهبت بزرك و بمناسبت دفع ایـن بلیه ، مقابل معبد قربانی سر میبریدند تامراتب قدردانی خودرا نشان دهند :

باری اوضاع به همین‌منوال میگذشت تـا آنکه تدریجاً باظهور پیامبران ، چشمهای بسته باز شدند وحقیقت آفرینش روشن‌شد .

قسمت دوم

فصل دهم

زندگی اجتماعی آشوریها

جامعه، خانه وخانواده

هرچند که زندگی روزمره یک‌فرد آشوری ازطبقه بالا با یک فرد عادی متفاوت‌بود ، معهذا درغالب موارد باهم اشتراك داشتند . جامعه بین‌النهرین در مراحل اولیه ، نوعی تقسیم‌سه گانه‌را بین‌اعضایش شاهدشد. بین انسان‌آزاد و یك برده ، ارزش طبقه‌ای حکمفرمائی میکرد . از زمان حمورابی ببعد ، یعنی در حدود سده‌هیجدهم قبل ازمیلاد ، این طبقه‌دارای ارزش جزئی بود .

انسان آزاد برقله برج‌جامعه قرارداشت. انسان آزاد ، یعنی کسی‌که جزو اموال دیگری محسوب نگردد .

یك فرد آزاد درجامعه آشور ، تنها تابع‌قانون بود و بس ، لیکن در دربار وسایردستگاههای دولتی ، ارزشی‌برتراز یك‌برده داشت .

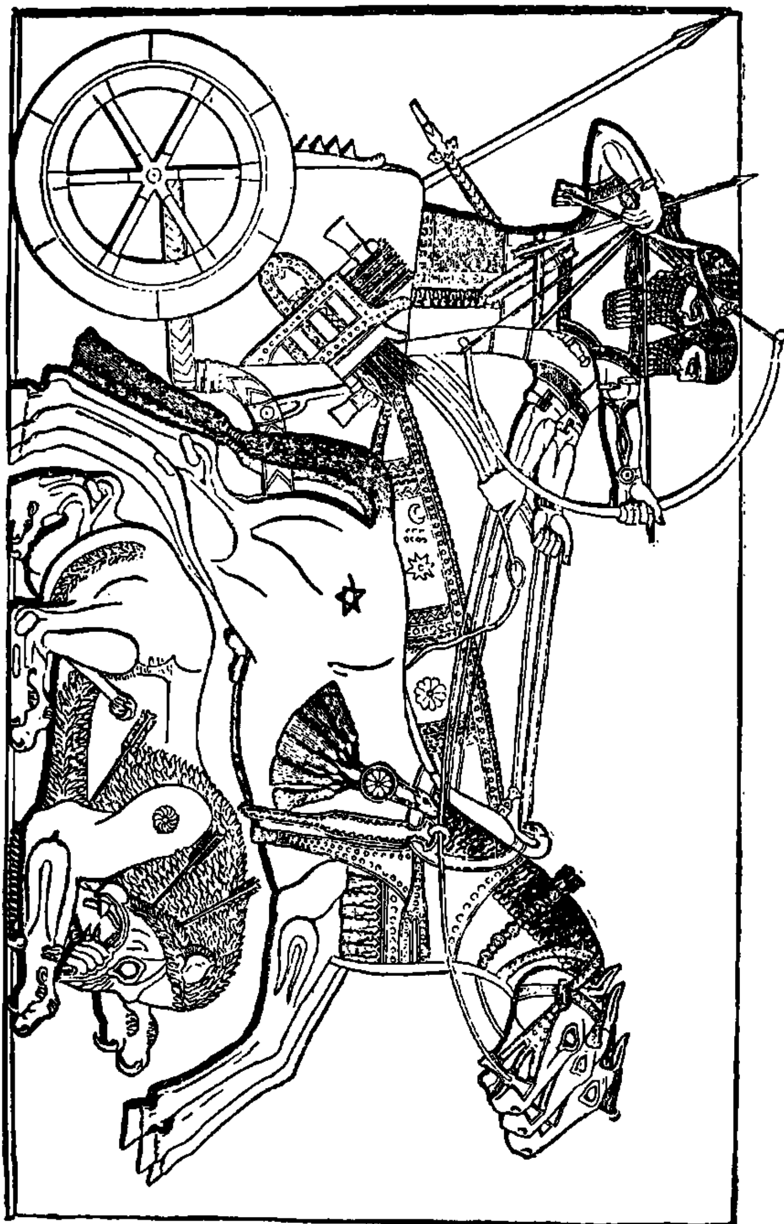
درآشور کهن ، اساس خانواده را ازدواج تشکیل میداد . ازدواج یك امر

قانونی وشرعی بشمارمیرفت لیك انتخاب همسرازبین برده‌هـا نیز بعنوان صیغه ، آزادبود. دخترتاقبل از ازدواج ، تحت‌سرپرستی پدر قـرار میگرفت وآن مـرد میتوانست دخترش‌را به‌صلاحدید خود ، شوهردهد . حتی‌اگر دختر درخدمت یك طرف ثالث قرارمیگرفت ، یعنی اگر بعنوان مثال ، مانند گروگان در ازای دین پدر درخانه طلبکار بسرمی‌برد ودرهمان اوان پدرش فوت‌میکرد ، بازدختراختیاری درانتخاب شوهرنداشت وطلبکار مجاز بود که بادختر درصورت نداشتن پدر وبرادر بدلخواه رفتار نماید .

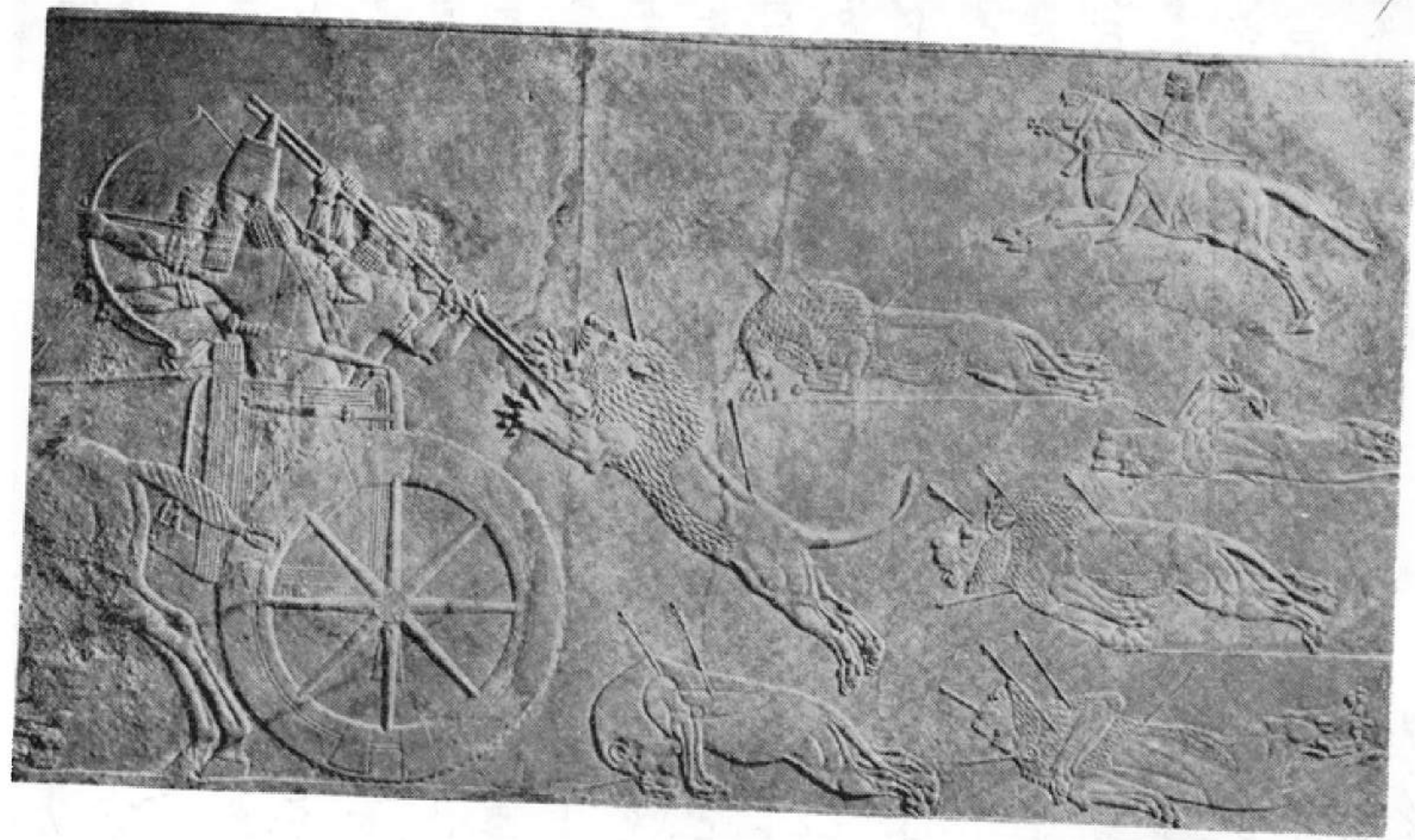
ازدواج بدنبال نامزدی صورت میگرفت وطی‌آن شوهرآتی : عطـروگلاب برسرعروس ریخته وهدایائی باوتقدیم میکرد . ازآن لحظه‌ببعد دخترجزو اعضای خانه شوهرآتی درمی‌آمد واگر احیاناً شوهرآتی بعللی بدرود زندگی میگفت ، دختر بایکی ازبرادران او ازدواج میکرد واگر مرد ، برادر نمیداشت ، دختربا یکی ازاقوام نزدیك اومزاوجت مینمود . این رسم با دقت کامل اجرا میشد . اما اگر پدر ، دخترخویش‌را ازگروخارج کرده وبه خانه‌خود می‌برد ، بازاختیاردار اومی‌گشت . درصورتیکه احیاناً دخترفوت کرده ونامزدش حاضربه ازدواج بایکی ازخواهران اونمی‌گشت ، تمام هدایای خودرا جز خوراکیها ، پس‌میگرفت .

ازدواج واقعی ، بطوریکه جریان‌آن برالواح نـوشته شده است ، بصورت تسلیم زن به‌شوهر صورت میگرفت چنانکه هردو نفر آنها از طبقه آزاد محسوب میشدند ، شوهر درحضور شهود ، حجاب برچهره همسرش انداخته ومی‌گفت :او همسرمن است .

البته انداختن حجاب دروقت عقد ، مرسوم بوده وبعدها برداشته میشد . و آشوریها جز دراینمورد ، سخت باحجاب مخالف بوده و وظیفه داشتندکه هـرگاه زن یادختری‌را باحجاب ببینند ، تحویل مقامات دولتی دهند . این آزادی که بـه



شکار شیر



صحنه‌ایست از شکار شیر توسط آشور بانی‌پال (موزه لندن)

زن داده شده بود ، نشان‌میدهد که آشوریها تاچه‌اندازه ازتمدن برخوردار بوده‌اند واینکه چگونه مقام زن‌را درجامعه شناخته ومحترم‌میشمردند .

زندگی زناشوئی میتوانست یاشامل اقامت‌زن درخانه پدری و یا رفتن بخانه شوهر باشد . درصورت اول ، شوهر مبلغی به‌همسرش می‌پرداخت که‌به (دوماکی) مشهوربود واگرشوهر فوت میکرد ، این مبلغ جزو اموال بیوه زن میماند ولی مشروط براینکه بچه‌نمیداشت. البته‌زن مجاز بود که (دوماکی) را بطور کامل ویا جزئی خرج کند .

اما اگرزن وشوهر تشکیل خانه وزندگی مجزائی‌را میدادند ، زن(شیر - کوئی) باخود به‌خانه شوهرمی‌برد . این کلمه درزمان حمورابی به (شریکتو)تغیر یافت وهمان جهیزیه امروزی می‌باشد .

(شیرکو) همراه‌هدایائی‌که عروس دریافت مینمود ، اموال مطلق‌فرزندانش باقی می‌ماند وبرادران شوهر حق ادعائی‌نسبت به آنها نداشتند.

چنانچه شوهرپیش از زن بدرود زندگی‌می گفت ، بیوه‌اش کماکان درخانه او بسرمی‌برد وفرزندانش ازاومراقبت می‌نمودند امادر صورتیکه‌ازشوهر قبلی‌خود فرزندانی‌می‌داشت، فرزندان‌ذکورازدواج ثانوی‌می‌توانستنداورا بعنوان‌سلب‌مسؤلیت ازخویشتن ، ازخانه طردنمایند .

برده و بردگی

ازقدیم الایام‌مرسوم بوده که‌برده‌زاده برده‌مانده واین قانون غیرانسانی‌حتی تاچندصد سال قبل نیزرعایت میشد .دربین‌النهرین بطورکلی امکان‌داشت که‌طوق بردگی بعللی برگردن‌انسانی آزاد بیفتد . نخستین دلیل‌ازدیاد بردگان‌درآشور، جنگهای متعدد محسوب میشدندواین بردگان فقط به‌بیگاری گماشته میشدندوبس. برده‌هارا همراه غنائم جنگی بسرزمین آشور می‌بردند واین غنائم صرف مخارج

آبادانی گشته‌وبرده‌ها نیز به اجرای پروژه‌های آبادانی می‌پرداختند .

در آغاز ، پدرخانواده میتوانست‌زن یا فرزندان ویا خودش‌را درصورت عدم توانائی در تأدیه دین‌خویشتن ، بعنوان برده وغلام بفروش برساند . بعدها این‌قانون لغوشد ودرعوض تصویب گشت که اگرفرزندی ناخلف ازآب درآمـده و موجبات ننك‌خانواده‌اش را فراهم‌آورد ، پدرش بتواند اورا بعنوان برده‌بفروش‌رساند .

بردگانی که بمشابه گروگان درخانه طلبکار باقی‌میماندنـد ، پس ازتصفیه حساب ، آزادی خودرا بدست میآوردند .

یك‌برده ، فاقدشخصیت انسانی محسوب‌میشد ؛ بدواً اورا چون جـزئـی از اموال می‌پنداشتند ولی بعدها قانون برده‌فروشی درسرزمین آشور لغو گشت.

نکته دیگری که لازم به تذکر است ، این می‌باشد که داغ کردن‌برده‌ها ، حتی از همان بدو امر نیز ممنوع بـود زیرا منجر به جرح آنان می‌گشت حال آنکه ضرب وجرح برده‌ها جرم شناخته شده و خاطی ، مستحق مجازات بود .

اگر احیاناً برده‌ای فرار میکرد ، نه تنها از طرف صاحب خود ، بلکه از طرف مقامات دولتی نیز تحت تعقیب‌قرار میگرفت‌و قانون حمورابی در اینمورد ، دارای شش‌ماده است .

برده فروشی

برده فـروشی قوانین مخصوصی داشت . هرگاه بـرده‌ای فروخته میشد ، فروشندگان ، ضمانت‌نامه‌ای نظیر ضمانت نامه فروش احشام بخریدار میدادند که بموجب آن‌ویرا مالك مطلق برده‌معرفی‌می‌کردند و سلامت بـرده فروخته شده‌را تأئید وتضمین مینمودند .

ضمانت صحت برده و عدم ابتلای وی به (بنو) و (سیب‌تو) یعنی(غش‌وصرع)

و (جذام) مدت یکصدروز اعتبار داشت .

قرارداد فروش برده از زمان نبوکدنصر ببعد مطابق نمونه ذیل تنظیم‌میشد :

« فرزندان زگیر ،... بااختیار تام ... برده خود، (نانادیرات)وطفل شیر خوارش را به پسر (وای) فروخته‌اند . بهای دریافتی ۱۹ (شه‌کل) نقره بوده و فروشندگان ضمانت می‌کنند که برده‌فروخته شده بهیچوجه فرارنکرده وکاملا صادق ودرستکار است »

در آغاز، یك برده‌مونث وظیفه‌داشت که نه تنها به ارباب خود خدمت کند ، بلکه خودرا هم تسلیم وی‌نماید و این امر موجب میشد که ارباب برده خودرا به فحشاء وادارد .

آزادی

برده‌هائی که درخانه ارباب بسر می‌بردند ؛ فقط چندراه جهت‌آزادی‌داشتند اولا اینکه دین خودرا پرداخت نمایند . ثانیاً اینکه فرزندان یك زن آزاد و یك غلام برده، آزاد بودند حال آنکه برده‌مونث، کماکان برده میماند . ثالثاً خوش‌رفتاری و جلب رضایت ارباب امکان داشت که به آزادی آنان منتج گردد . رابعاً شکایت از ارباب و ثبوت جرم وی در مورد ایراد ضرب ناشایست و بی‌دلیل ، باعث آزادی آنها می‌شد . خامساً ابتلاء به بیماریهای وحشتناك نیز موجب طرد آنها می‌گشت. بعدها برده‌فروشی درآشور بکلی‌لغوشد وکسانی که به این کاردست‌میزدند مورد مجازات سختی‌قرار میگرفتند .

منازل آشوریها

هرچند هیچ‌بنائی از آغاز بوجود آمدن آشور ، بطورکامل باقی نمانده‌است

معهذا میتوان اصول معمول خانه‌هارا با تطبیق با اصول معماری ابنیه بعدی که از زیر خاك بیرون آمده‌اند، حدس زد.

می‌دانیم که بشر اولیه برای نخستین‌بار در بین‌النهرین به ساختن کلبه های گلی پرداخت. آشوریها مناطق باطلاقی راجهت سکونت بر گزیده‌بودند و باطلاق‌هارا بطرز جالبی خشك میکردند. بدین معنی که حصیر هائی روی باطلاق ها انداخته وبعد باپا روی آن حصیرها می‌رفتند، وجود حصیر مانع از فرو رفتن آنها درباطلاق میشد و فشاری‌که برحصیر واردمیآمد، موجب می گشت که آب ازمنافذ آن بیرون بزند وبراثرحرارت شدید خورشید، تبخیر گردد.

بعد از این مرحله از تاریخ سکونت، مرحله کلبه های حصیری فرامیرسد کلبه هارا باحصیر وپوشال ساخته‌وبعدروی آنهارا باسیمان و گل، اندود مینمودند ووقتی که خشك میشد، آنجا را رنك میکردند. درب کلبه‌ها برلولائی گردش میکرد که در دیوار ولنگه درب کار گذاشته میشد بدین ترتیب می‌بینیم که مخترعین لولانیز برای اولین بار آشوریها بوده‌اند.

استفاده از گچ

استفاده از گچ‌وسنگ نشانه‌ای‌است ازتمدن‌خارق‌العاده وپیشرفته‌بین‌النهرین. گچ را به مصارف خانه سازی می‌رساندند. امروزه سیمان را دور حلقه های فلزی میریزند تا میله‌هارا محکم‌سازند وازترك کانکریت جلوگیری نمایند. اما آشوریها گچ‌را باکاه‌وتراشه‌های خیزران مخلوط میکردند تا قدرت و استحکام آنرا چند برابر کنند. پس ازآنکه گچ وکاه کاملا باهم مخلوط میشدند، آنرا در قالبهای چوبی‌میریختند ومی گذاشتند که خشك شود وبدین‌ترتیب آجرهای محکمی بدست میآوردند. باتمام این تفاصیل، ایـن آجرها خیلی‌زود زیر خورشید سوزان ترك

برمیداشتند و آجرهای پخته فقط درساختمانها وبناهای مهم بکار برده میشدند زیرا پختن آجر مستلزم مخارج بسیار بوده ومحتاج سوخت بود .

آجرهارا باندازه‌های مختلف جهت قسمتهای مجزای بنا درست میکردند . برای کف سالن هـای بزرگ و معابد و قصر های سلطنتی ، از مرمر استفـاده مینمودند .

سقف طبقه فوقانی خانه را نخست باچوب نخل می‌پوشاندند وبعد روی این چوبهارا برگهای‌نخل قرارداده و سرانجام آنرا باگل انـدود میکردند . در وقت مخلوط کردن گل مقدار زیادی ریگ نیز بدان اضافه میکـردند و اگر احیاناً سقفی‌چکه مینمود ، آنرا بوسیله بام غلطان سنگی ، صاف میکردند . بعدهاتراس عمارات‌بزرگ را بامرمر پوشاندند که بی‌شباهت به تراس‌های امروزی‌نبود. برخی دیگر از اهالی خانه‌های خودرا بشکل گنبد میساختند .

دکوراسیون

دکور یازینت خانه‌ها درسرزمین آشور حائز اهمیت فوق‌العاده‌ای‌بود. پس آنکه اطاقهارا ساخته وحاضر مینمودند، آنهارا بادوغ آب سفید میکردند وبعدروی این دوغ آب را رنگ و روغن مخصوص میمالیدند و دیوارها را با تصاویر مختلف نقاشی میکردند .

تصویر روی جلد این کتاب نمونه‌ای از نقاشی رنگی دیوارهاست که بدست هنرمندان بزرگ صورت گرفته است .

قاب درب‌هارا رنگ قرمز میزدند ولی‌بعدها این رنگ را به‌رنگهای الوان تغییر دادند زیرا رنگ قرمزرا جلب‌کننده ارواح‌خبیثه می‌پنداشتند .

اثاثیه ـ روشنائی حرارت

زمانی که یك بنا ساخته میشود ، تنی چند آماده سکونت در آن میگردند ولی هیچ بنائی قابل سکونت نیست مگر اینکه وسائل زندگی نیز در آن مهیاشوند. در آشور کهن اثاثیه ومبلمان در غالب خانه‌ها یکسان بود .

اهالی بابل بیشتر برزمین وروی تشك میخوابیدند وآن عده که وضع مالی بهتری داشتند ، روی تخت بلندی میخفتند و برچهار پایه های بلندی می‌نشستند که ازچوب نخل ساخته شده وپشتی بلندی دارابودند . درغالب اطاقها ، علاوه براین مبلها ، گنجه‌های متعددی نیز دیده میشدند.

در مورد نور وروشنائی باید گفت که آشوریها و بابلیها از چراغهائی استفاده مینمودند که میتوان آنها را اولین چراغهای تاریخ نامید . این‌چراغها ظاهر بشقاب عمیقی راداشتند که روی‌آن پوشیده‌بود ، بعبارت دیگر شبیه دوعدد نعلبکی‌بودند که بطور وارو ، برهم قرارداده شوند . ازقسمت فوق این چراغ ، فتیله‌ای خارج شده بود که سردیگر آن ، درون روغن چراغ قرارداشت. آشوریها ازنوعی‌مایع سوخت استفاده میکردند که (روغن‌سنگ) نامیده میشد واین‌همان نفت خام است که البته بـدون آنکـه تصفیه شود ، مورد استفاده قرار میگرفت . لیکن بخوبی روغنهای نباتی نمیسوخت. هرگاه به نوربسیار احتیاج پیدا میشداز مشعلهای‌متعدد یاشمع استفاده میکردند.

اما در مورد سیستم حرارتی درفصل زمستان باید بگوئیم که علیرغم هـوای معتدله ، باز سرمای زمستانی‌ایجاد حرارت را ایجاب مینمود ، برای تولیدحرارت از بخاریهائی استفاده مینمودندکه در دیوار قرار گرفته بودند و یااینکه اجاقهائی‌را بکار میبردند که از سنك ساخته شده ودر گوشه اطاق قرار داشتند.

این اجاقها علاوه بر آنکه اطاق را گرم میکردند ، جهت پختن غذانیز بکار برده میشدند.

شهر وحدود آن
و ذخیره آب

در آشور قدیم چون برخی از شهرهای امروزه ، ساختمانها را کنار هم بنا مینمودند . سطح زمین خیابان ناهموار بوده و خیابانها غالباً تنگ وپر ازپیچ وخم محسوب میشدند . علت ناهمواری زمین این بود که بیشتر ساختمانها را بدون زیر بنای جدید وبدون تسطیح زمین ، تجدیدبنا میکردند.

ساختمانهای مرتفع وبزرگ را دربابل (مرك) می‌نامیدند.

سلاطین آشور درمورد تأمین آب آشامیدنی وزراعتی بینهایت اهمیت بخرج میدادند و شاید همین امر باعث شده بود که در جهان آنروزه مقام شامخی بدست آورده و بتوانند مدارج ترقی را باسرعتی حیرت‌آور طی‌کنند .

توجه سلاطین به‌آب آشامیدنی شهرحائز اهمیت فوق‌العاده‌ایست ونمونه‌آن شاه سانخریب می‌باشد که ازدهکده‌ای بنام (جروان) واقع درچند میلی‌نینوا ، آب آشامیدنی را ازراه لوله‌ها وکانالهابه‌شهر رسانید . این‌لوله‌ها مانند لوله‌های‌امروزی نبودند . برای آنکه آب را از نهر بشهر برسانند ، بین نهر و شهر جوی باریکی می‌کشیدند که سطح آنرا با آجر و سیمان وسنك ، محکم مینمودند و آب‌بسوی شهر روان میشد .

یکی دیگر از وظائف مهم شاهان آشور ، رسیدگی به وضع دیوارها بوده ودر استحکام دیوارها دقت‌خاصی بخرج میدادند.

دیوار های بابل که توسط سلاطین ، بالاخص توسط نبوکدنصر، مستحکم

شدند ، نوعی سیستم دفاعی بسیار مجهزرا تشکیل میدادند و مورخین متفق‌الرأی می‌باشندکه علت تسخیر شهر توسط پارس‌ها و سقوط آن ، معلول حیرت وغافل‌گیری‌بوده و بیش‌از بیش بعلت عدم‌پختگی‌و بی‌تجربگی‌حکمران شهریعنی(گو بارو) بوده نه بعلل سیاسی ویاضعف مغلوب و قدرت غالب .

باری ، دیوارهای شهررا طوری‌بنا میکردند که در دوردیف‌وبافاصله‌کوتاهی ازهم قرارمیگرفتند ، یعنی دودیواررا درمسافت نزدیك بهم‌ساخته ووسط آنها را با سنگ وماسه و گل پرمیکردند.

درهر گوشه وزاویه دیواربرجی قرارگرفته بودکه سیستم دفاعی‌را تکمیل‌تر میکرد . مورخین عهد کهن درمورد عرض دیوارها اختلاف عقیده‌دارند ولی آنچه که مسلم است این می‌باشدکه پهنای دیوارها بحدی‌بود که دوعرابه دواسبه، براحتی پهلوبه‌پهلو ، ازروی آنها عبور میکردند .

جاده شهر طوری ساخته شده بود که تدریجاً شیب برداشته و بصورت مارپیچ درمیآمد ودرنتیجه ارابه براحتی به بالای دیوار میرفت . در خارج دیوارهاخندق پرآبی حفر مینمودند که از آب کانالهای متعدد پرمیشد ونزدیك شدن‌دشمن راغیر مقدور میساخت .

برای آنکه دیوار های شهر و قلاع را محکم‌تر سازند ، روی پوشش گچی آنها آجر پخته قرار میدادند . در نوشته های موجـوده اندازه دیوار ها مغایرهم می‌باشند .

(هرودت) ارتفاع برجهارا سیصدپا وعرض آنها را ، باپهنای‌دیوارها، صدو پنجاه پا تخمین زده ولی سایر مورخین اظهار میدارند ، کـه پهنای دیـوارها فقط بیست و هفت پـا بوده و در نتیجه ارتفاع آنهـا نیز نمیتوانسته بیش از نـود پا بـاشد .

دروازه ها

دروازه های شهرچه در بابـل وچه درآشور ، بیکسان ساخته میشدند . در ساختن دروازه تمام شهرها وابنیه‌هـا حداکثر دقت و مهارت بکاربرده میشد زیـرا دروازه نقطه‌ضعف شهر بشمار میرفت هردروازه را در وقت حمله دشمن‌از داخل و خارج با دیواری از خشت می پوشاندند . دروازه های چوبی‌را باورقه‌ای از مس می‌پوشاندند تا صدچندان براستحکام آنها افزوده شود .

کانالها

رهگذرانی که از دروازه‌های شهرخارج میشدند وپا به بیرون می‌نهادند ، با ساختمانهای کوچکی که در باغهای سرسبز بناشده بودند ، برخورد میکردند.زیرا باغدارها و مزرعه دارها در مزارع و باغات خود می‌زیستند. این امر نباید موجب حیرت شود زیرا باغها بخوبی آبیاری میشدند. سرنشینان بین‌النهرین ازهمان بدو امر احتیاطات لازمه‌را جهت جلوگیری ازسیل احتمالی وطغیان دجله وفرات‌انجام داده بودند وبهمین‌جهت اطراف شهر کانالهائی‌حفر کرده بودند تا در صورت طغیان رودخانه‌ها ، آب به‌کانالها سرازیر شود وشهر در امان بماند ، همین‌امر به آبیاری باغها ومراتع‌کمك زیادی می‌نمود.

کانالهارا براصول بسیار ساده‌ای می‌ساختند وقتی دیوارهای شهری‌بنامیشدند نخست خندقی‌حفر مینمودند تامواد خام آجررا جهت دیوارها از آن‌بدست‌آورند. درحین حفر خندق ، خاك ومواد زائد را به اطراف آن می‌ریختند تانوعی ساحل بلندتر ازسطح زمین‌را تشکیل دهد ودرنتیجه درصورت بلند شدن سطح‌آب ، جلو سیل گرفته میشد. جریان کلی آب بوسیله سیستم مخصوص انشعاب هدایت میشد.

یعنی آب‌را بخندقهای کوچك‌تری تقسیم مینمودند واین خندقها به‌کانالها راه داشته وباغهارا ازطریق آبریز مخصوص‌که کنار ساحل‌قرارداشت ، آبیاری میکردند.در بین‌النهرین باران نمی‌بارد و در نتیجه امر کشاورزی بدون آبیاری دشوار ومحال است لیك اگرزمین بحدکافی مرطوب شود ، سطوح حاصلخیزتر صحرا را سبزه می‌پوشاند وبطور حیرت انگیزی‌غنی میشود.

فرمانروایان بین‌النهرین ازقدیم‌الایام ، اصلاح وضع کانالها را وظیفه خود قرارداده‌وطی دوره‌هائی‌که سالیان براثر وقایع مهم و درخشان ، مشخص میشدند، چندین سال از تاریخ آن دوره را باحفر کانالها مشخص کرده‌اند . بدین معنا که مثلا مینوشتند (در زمان امپراطوری آشور پودایلـو ، درسال حفر کانـال ، جنك سختی بین ...) بدین‌ترتیب آن‌سال رابایکی ازاقدامات بسیارمهم مشخص‌میکردند وبطوریکه گفتیم سالهای متمادی بعنوان سال‌حفرکانال شناخته میشوند. طی اولین دودمان‌بابلی ، نامه‌های حمورابی به فرمانروایان ایالات ، همگی حاوی دستوراتی درمورد حفرکانال بوده‌و حمورابی طی نامه‌ای‌فرمانروایان‌راجهت ماه(سیوان) در سال‌دوم سلطنت کامبیز،احضار نموده واز آن‌ها میخواهد که هریك ده تن جهت حفر کانال باخود بیاورند.

مزارعی‌را که در سطح موازی باشعب اصلی‌کانال قرارداشتند ، باشیار زدن زمین ومنحرف ساختن آب باین شیارها ، آبیاری مینمودند .

اما اگر آب کانال درسطح پائین‌تر از زمین جریان میبافت ، بالاجبار آب رابالا میکشیدند تامزارع را آبیاری کنند . امروزه‌هم در منطقه (هاما) واقع در سوریه ، جائیکه سرعت جریان رودخانه‌ها شدیداست، از (نوریا) استفاده مینمایند که عبارتست ازچرخی باچندسطل که هریك ازآنها برسریکی از چوبهای چرخ بسته شده. در حین‌که آب رودخانه چرخ را میگرداند ، سطل‌وارد آب شده و پر

میگردد ومانند چرخ فلك ، درگردش معکوس خود، آب را درون کانال فرعی خالی میکند وبدین‌ترتیب مزارع وباغات آبیاری میشوند . این‌ابزار شبانه‌روزکار میکردند وصدای چرخش آنها سامعه‌خراش بود. در بین‌النهرین ، از (شدوف) نیز استفاده مینمودند . نقش (شدوف) بر کتیبه‌ها حك‌شده و شامل یك‌چوب متحرك میباشدکه برمحوری سوارگشته . طنابی برسربلندتر چوب بسته‌شده و سطل‌نیزبر این‌طناب آویزان میگردد. کارگر ، سرکوتاه‌تر چوب را که وزنه‌ای بدان متصل بود، بلندمینمودودر نتیجه سطلی که‌برسردیگرچوب قرار داشت ، به‌آب‌فرومیرفت، آنگاه بروزنه سردیگر چوب فشار وارد میآورد ودر نتیجه سطل بلند شده و در حوضچه‌ای‌که به‌آبریزها و جویها راه‌داشت ؛ خالی‌مینمود وآب ازآنجا به‌مزارع میرسید.

دریا نوردی

(امر دریانوردی ، در آشورکهن اهمیت بسزائی داشت. تغییری‌که دربستر-های دجله وفرات حادث میشد ، وجریانهائیکه موجب سرعت آب میگشتند، برای حرکت کشتیها بسیار مناسب بودند) ماطی یکی ازفصول قبلی این کتاب‌چگونگی حرکت کشتیها را ذکر کرده‌ایم.

(ساختن‌کشتی یاقایق امر بسیار مهمی محسوب میشد وعده‌ای افراد خبره را جهت این‌کار استخدام مینمودند .)

برای مثال، درسال هفدهم سلطنت (نبونیدوس)، (مورانو) نامی قایقی‌ساخت به‌ظرفیت ۱۵۰ گوریا (گار) که مخصوص معبد (اتیانا) در (اوروك) بود.در بین-النهرین دونوع کلك یا کرجی نیز وجود داشتند سبد مانند که‌وصف آنها رفت.

۱ــ گوریاگادبرابراست با۳۲ گالون . به‌فهرست اوزان ومقیاس‌هارجوع‌شود.

همینقدر باید بگوئیم که سربازها قایقهای مخصوصی دارا بودند. این قایقها عبارت بودنداز مشك یاخیك غیرقابل نفوذی کهجهت عبور از آب یاخندقهای قلاع دشمن بکار میرفتند . سربازخیك را پرازهوایا آب کرده وسر آنرا بانوارمخصوصی می‌بست و بعد خیك رابروی‌آب‌انداخته وخودروی آن‌درازمی‌کشید ؛ وازدستهایش بجای پارو استفاده میکرد وازآب میگذشت. البته این نوع قایقرانی یاشنامستلزم تمرین بسیار بود» «به‌تصاویرصفحه۱۲۷رجوع‌شود. »

ماهیگیری

کانالها منابعی بسیار غنی جهت ماهیگیری بوده و ماهیگیری غالباً بمنزله شغل وحرفه بشمار میرفت.دررودخانه های نزدیك خلیج‌فارس ، ماهیهای صید شده را جهت فروش به شهر می‌فرستادند اما در شهر هائی که فاصله زیادی‌ازمحل‌صید ماهی داشتند ، ازماهیهای‌کانال وجویها استفاده میکردند .

یکی از نقوش آشوریها ، حوضچه کوچکی را نشان میدهد که آب آن از رگه باریکی تأمین میگردد . ماهیگیری معمولا بوسیله یك‌بند انجام میگرفت اما بیشتر ازتورهای‌مختلف استفاده میکردند . برخلاف آنچه‌که گفته میشود، قلاب ماهیگیری را اولین‌بار آشوریها اختراع کردند نه‌سایرملل ، تاچند ماه قبل کسی از این موضوع خبرنداشت اما الواحی بدست آمدند که روی‌آنها نقش مردی در حال ماهیگیری بوسیله قلاب‌حك شده وثابت کردکه آشوریها اولین ملتی‌بوده‌اند که ماهیگیری باقلاب وهمچنین توررا ابداع‌کرده‌اند.

مزارع روستائیان

حیاط های روستائیان به‌باغ‌هایشان متصل بودند ودر متون‌مکشوفه ، وجود

اردکها ومرغابیها دراین حیاط ها ثبت شده (در لوحی که تاریخ آن به سومین‌سلسله اور، یعنی۲۰۰۰ق ـ م میرسد، ذخیره ماکیانهای بسیاری جهت روزتولد دخترشاه، نوشته شده) .

آشوریها وزنه‌های کیل خودرا بشکل مرغابی ازسنگ میتراشیدند .

اهالی درمزارع وحیاطهای خود مرغها وحیوانات خانگی‌زیادی را نگهداری میکردند وهیچوقت هم درمضیقه غذائی قرار نمیگرفتند .

امور کشاورزی وبازرگانی

حال بهتر آنست راجع به نقاطی که امور کشاورزی در آنها پیشرفت کرده بودند، بحث کنیم .

زارعین، زمین را بوسیله بیلهائی که ازسنگ سخت ساخته شده ولبه‌های آنها را تیز کرده بودند، شخم میزدند . ابزاری ازاین قبیل، بوفوردرناحیه (کانته) واقع درسوریه ،کشف شده‌اند .

تجارت گندم وخرما ، یکی از امور بسیار مهم بازرگانی بشمار میرفت واز همین‌جاست که‌آثاربسیاری ازقبیل قراردادها ، رسیدها و الواح مالیات وغیره بر جامانده‌اند . ذیلا نمونه‌ای ازاین اسنادذکر[۱] میشود:

الف ـ درماه (سیوان) باید مقداری گندم یکجا در معبد (ای ـ تانا) تحویل داده شود . سال سی و دوم سلطنت نبو کدنصر

ب ـ طبق این سند، باید گندم بوزن مساوی با خرما ، درمعبد (ای ـ تانا) تحویل داده شود .

۱ـ لازم بتذکر است که زبر بمعنای نوشتن بوده ومز بوریعنی نوشته شده حال آنکه مذکور بمعنای گفته شده وازذکر بمعنای گفتن می‌آید ونباید درکتابت بکاررود ، لیکن بعلت تداول، ما نیز به تبعیت ازآنچه‌که متداول است، اغلب ذکرومذکوررا بکار می‌بریم ونباید این امرحمل برسهل‌انگاری بنده بیمقدار گردد .مولف

حمل و نقل

درآشور، بین شهرهای بزرك ومهم، جاده‌هائی احداث‌کرده‌بودند که همگی مشابه هم بوده وآنها را با سنگریزه مفروش میکردند .

درمناطق صحرائی، ازسفتی خاك استفاده میشد و جاده بطور مستقیم پیش میرفت اما دربرخی نقاط، مثلا درصورت برخورد با موانع؛ جاده پیچ میخورد.

وسائط نقلیه درآشور قلیل‌بودند. ارابه های مسافربری را دو و یا چند اسب میکشیدند ولی ارابه های خوارباروغیره را یك اسب تنومند بدنبال خود میکشید .

علاوه براینها ، مهمترین وسیله حمل ونقل ، کاروان بشمارمیرفت‌که امروزه نیزدرغالب ممالك عربی مورد استفاده قرار میگیرد .

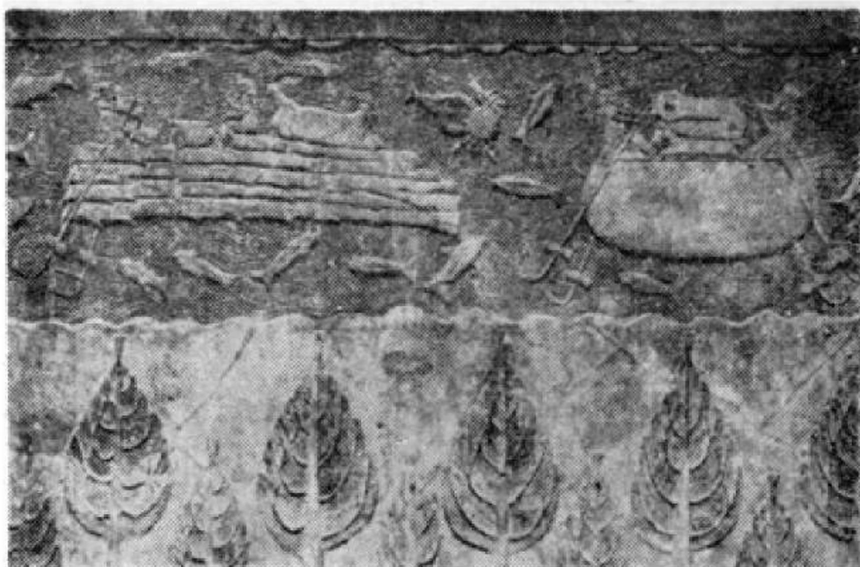
فصل یازدهم

زندگی روزمره

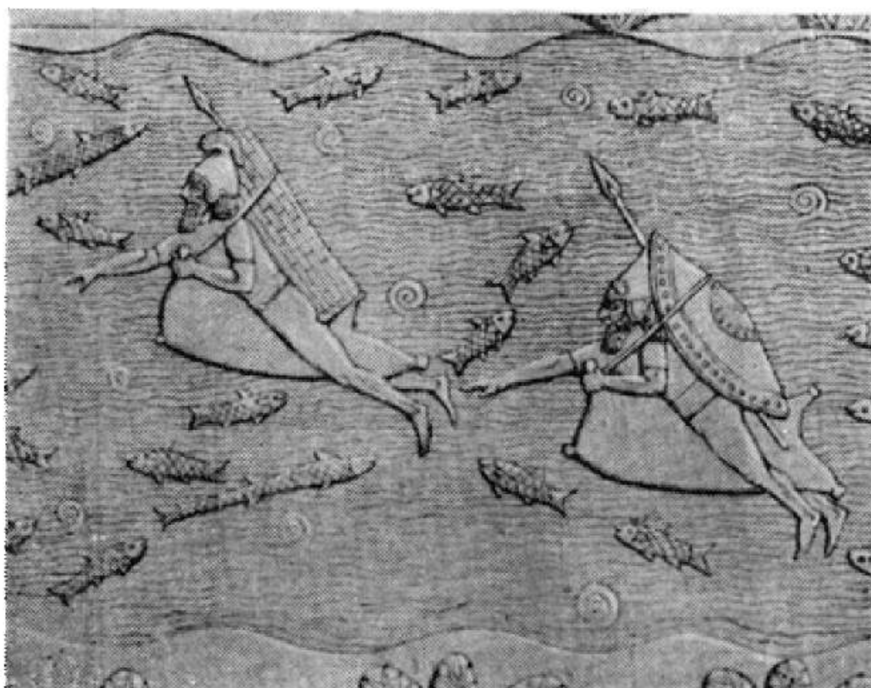
کشف الکل

بطوریکه تصاویرموجوده نشان میدهند، زندگی روزمره ساکنین بین‌النهرین بسیارجالب توجه بوده است .

در بابل هنگامیکه اهل بیت بهم صبح بخیرمیگفتند ، روی همدیگررا میبوسیدند و لیوانی شراب مینوشیدند،برخلاف آنچه که امروزه پنداشته میشود ، کاشف الکل شخص بخصوص وواحدی نبوده زیرا قرنها قبل درآشورپی بخاصیت الکل برده و حتی از خواص طبی آن نیزاطلاع داشتند (۱) ضمنا اثر مست کننده



دو نوع قایق پاروئی مخصوص



آشوریها ، بالاخص سربازان آنها در مواقع جنك ، برای‌عبورازرودخانه وسیله کوچك و مخصوصی داشتند بدین معناکه مشك یاخیکی را پرازباد ویا آب می نمودندوآنرا روی آب می‌انداختند وخود روی‌آن‌درازکشیده واز رودخانه یاکانال رد میشدند



سانخیریب نشسته بر تخت
(کویونچیك)

الکل نیز بر آنان معلوم بود و میدانستند که چگونه باید شخص مست را درمان نمود . مستی الکل‌را نوعی‌مسمومیت می‌نامیدندکه درمان آن برلوحی‌حک شده‌و از اینقرار است :

اگر مردی بیش ازحد شراب خورده ومست شود ، سرش سنگینی کرده و افکارش مشغوش میگردند ، اگر زبانش به لکنت افتاده و کلامش نامفهوم باشد ، اگر افکارش پراکنده گشته و اگر درحین راه رفتن تلوتلو بخورد و چشمهایش حالت خودرا از دست بدهند، باید (دراینجا نام یازده دارو نوشته شده) این‌داروها را باروغن و شراب مخلوط کرده ودرحلق بیمار بریزند . مستی از سرش‌پریده - اثر ماده مست کننده‌ای‌که درشراب وجود دارد ، خنثی‌میگردد.»

توالت موی سرو ریش

بطوریکه طی صفحات آتی‌خواهیم خواند۱غالب متمولین آشور ، درخانه‌های خود حمام داشتند ولی فقرا خود را درکانالها و کنار رودخانه ها می‌شستند ویا باآب انبار ، درحیاط خانه خویش شستشو مینمودند. گروهی، از حمامهای بخار استفاده میکردند . یعنی آب را در اطاقهای سربسته ، برسنگهای بسیار داغ ریخته وخودرا بوسیله لیف وسنگ‌پا می‌شستند .

تمام طبقات اجتماع ، جز طبقات پائین ، تطهیر خویشتن را امری واجب میدانستند وبدن وموهای خودرا بوسیله روغن ویاعطر خوشبوئی مطهر میساختند. این امر نه تنها پوست‌تن‌را نرم ولطیف میساخت ، بلکه بدن را درقبال‌هوای‌خشك

پاورقی مربوط بصفحه قبل

۱ـ مأخذ ما درنقل این قسمت کتاب زندگی‌روزمره‌درآشور تألیف (کانتی‌ناد) و همچنین (ماردنس). بوده‌است.

وناراحت کننده نیز آماده نموده و غالباً حشرات موذی و جانورانی‌که در مناطق گرمسیر و هوای خشک درمو های سر وبدن رشد و نمو می‌نمایند، کشته و از بین می‌برد.

بعبارت دیگر این روغن یاکرم، علاوه بررایحه خوش، خاصیت ضدعفونی نیز دارا بود.

سومریها را عادت بر این بود که ریش خود را کاملا بتراشند. بابلیها ریش بلندی نگه میداشتند و آن طبقه که مقام والائی دارابودند، ریش‌خودرا بطورمربع شکل کوتاه مینمودند. آشوریهاریش و سبیل وموهای خود را بلندنگه داشته لیکن موی سایر نقاط بدن خـودرا می‌تراشیدند ویا بوسیله ماده‌ای نظیر داروی نظافت امروزی که یکی از ترکیبات آنرا آهك تشکیل میداد، پاك مینمودند.

صابون

وقتی‌که درمورد توالت در بابل وآشور صحبت میشود، باید نکته دیگری را هم یادآورشد زیرا دراین دوسرزمین، نظافت وتوالت بدون صابون مفهومی‌نداشت صابونهای خالص واعلا در بابل وآشور مصرف فراوانی داشته وعده‌ای حرفه‌ای ویا خانه‌دار آنها را درست میکردند. بطوریکه الـواح موجوده نشان میدهند، برای ساختن صابون، ازشیره گیاهی استفاده میکردند که رایحه خوش‌داشته ودرعین‌حال ضدعفونی‌کننده نیز بود، این روغن را باخاکستر گیاه دیگری که محتوی سودا ویا پطاس بود، ترکیب نموده وبعد صابون را درطشتهای بزرگی می‌پختند. این فرمول امروزه درساختن صابونهای رختشوئی بکارمیرود.

عده‌ای گردهای مزبور، یعنی‌پطاس ویاسودا را با روغن زیتون و یا چربی حیوانی و همچنین خاك رس ویا گچ خالص مخلوط نموده ومانندخشت، درآفتاب

خشك میکردند و قالب های صابون بادوامی بدست میآوردند .

موسیقی - بربط

تاریخ هنروموسیقی چاپشوروی باارائه مدارك متعدد نشان‌میدهدکه آشوریها اولین ملتی بودندکه بربط را اختراع کردند . آمده‌است که از زه کمان‌سربازی که مشغول تیراندازی بوده صدائی مسموع‌شده و آن سرباز ازاین موضوع استفاده نموده وچندزه دیگر نیز به فواصل مختلف به‌کمان اضافه کرد.

بربط بهمین ترتیب سیر تکاملی خود را پیمود و تکمیل‌تر شد . از دیگر آلات موسیقی آشوریهامیتوان کرنا ـ بوق ـ نی وطبل را نام برد .

تصفیه آب

آشوریها برای آنکه بتوانند پی به پاکی‌آب ببرند ، وسیله جالبی اختراع کرده بودندکه تاحدودی شبیه میکروسکوپ بوده وذرات نامرئی درون آب‌رانشان میداد . بدین معناکه لیوانهای مخصوصی‌را ازشیشه بسیار نازك ، به نازکی یك برك اما بسیارصاف و شفاف ساخته وبعد لیوان را پر از آب میکردند ، این لیوانها ویا بطریهـا درب مخصوصی داشتند کـه مانـع از نفوذ گرد و خاك بـه آب درون آنها میشد .

بطری ویا لیوان را سپس به بندی‌آویزان کرده ودر اطاق تاریکی ، ازسقف آویزان مینمودند . این اطاق جز روزنه کوچکی که نور خورشید مانند رشته‌ای نخ ازآن بداخل نفوذ میکرد ، منفذ دیگری نداشت .

این‌نوردرست برپشت بطری شفاف وپرازآب تابیده ودرنتیجه انعکاس‌ذره‌بینی آن مانند آپارات سینما روی دیوار سفید افتاده وذرات‌ریز ، دهها‌بار درشت‌تر شده

وبرديوار منعكس ميشدند .

از همين بطريها بجاى ذره‌بينى بسيار قوى نيز استفاده ميكردند .

سلمانى

گفتگوى ما درصفحات قبل راجع به موى‌سروريش ، مارا به حرفه(گالابو) يعنى سلمانى مى‌كشاند، يك استاد سلمانى نه تنها كار يك سلمانى مدرن امروزه را انجام ميداد ، بلكه موى‌سر كاهنين وسروصورت بردگان وغلامهارا نيزطبق آخرين مد ، اصلاح مينمود و گاهى اوقات وظيفه دلاك‌را هم‌عهده‌دار ميشد .

جامهٔ مردانه و زنانه

هرودوت پوشاك مرد ها را چنين توصيف مينمايد: مردها قبل از همه جامه بلندى مى‌پوشيدند كه تا پاهايشان مى‌رسيد وبعدروى آن‌رداى ديگرى‌ازپشم برتن مى‌نمودند وسرانجام پيراهن‌ديگرى نظيرعبا روى‌آن مى‌انداختند .

آشوريها غالباً صندل‌برپا ميكردند واين صندلها يا كفشها بيش ازهرچيزشبيه چكمه بودند زيرا تسمه‌هاى چرمى آنها تازانوهايشان بالاميآمد ، آنها موهاى سر خودرا بلند نگه‌ميداشتند و دور سرشان عمامه‌اى پيچيده و عطرهاى خوشبوئى‌بخود ميزنند . هرمردى دردست خود يك عدد عصا حمل مى‌نمايدكه سر آن‌بشكل‌سرقوچ يا گل سرخ و يا عقاب تراشيده شده است ، اين حكاكيها غالباً علامت خانوادگى محسوب‌ميگردند .»

حمل‌عصا بين شخصيت‌هاى سرشناس ومهم ، بالاخص شخص‌شاه كاملا معمول و مرسوم‌بوده ونشانه قدرت بود .

البته افراد عامى و كارگران ساده‌تر بوده وجامه‌اى برتن ميكردند كه

تازانوهایشان را پوشانده و آستین آنان را نیزتا آرنج را می‌پوشاند این‌عده، برکمر خود کمربند پهنی‌می‌بستند .

برغالب تخته سنگهائی که نقش کارگرها درحال کارکردن حك شده است ، آنهارا ملبس به این جامه نشان میدهد . بعبارت دیگر ، این لباس را افراد عادی برتن میکردند ولی گاهی اوقات خارجیها نیز چنان جامه‌ای می‌پوشیدند .

دومجسمه غول پیکری که از خرس‌آباد کشف شده وآنهارا متعلق‌به‌پهلوان حماسی آشور یعنی (گیل گمیش) می‌پندارند ، چنین لباس برتن‌دارند.

درمورد جواهرات وغیره درفصل دیگری صحبت خواهیم کرد.

اما پیرهن زنها بسیار ساده بوده وبدن آنهاراکاملامستورمیداشت هرچند که تدریجاً مد های تازه‌ای در آشور پیدا میشدند ، ولی در جامه زنها تغییر چندانی حادث نشده است .

خوراك-نان

نظیرغذائی‌که امروزه در عراق صرف میشود ، هزاران سال پیش ، خوراك ساکنین بین‌النهرین را تشکیل میداد .

در خانه‌ها اطاق غذا خوری مخصوصی وجودنداشت وغذا را از درون سینی بزرگی که روی زمین ویا چهار پایه‌ای قرار داده میشد ، صرف میکردند . برای صرف‌غذا وقت معینی وجودنداشت و هرگاه گرسنگی برافراد خانه غلبه مینمود، سفره را پهن میکردند.

نان از مواد اصلی غذا بشمار میرفت وبعبارت دیگرنشانه وعلامت غذابود . بطوریکه باستانشناسان کشف‌کرده‌اند ، دربین‌النهرین نان‌رادانه‌ای ویاوزنی‌بفروش نمیرساندند .

قیمت نان بستگی به حجم آن‌داشت . نان‌لواش ونان سنگک را درتنورهای مخصوص می‌پختند . طبقه فقیر تر اهالی از نان ساج استفاده مینمودند .

مشروبات

در مجالس و ضیافت‌ها مشروب به ترتیب هرکس یك گالن ، تقسیم میشد . آشوریها بیشتر از شراب وآبجو استفاده مینمودند و اولین ملتی بودند که بدرست کردن آبجو پرداختند . نوشیدن شراب از هزار ساله اول ق ـ م در بین‌النهرین متداول گشت واز آن تاریخ ببعد نه تنها تخمیر انگور وساختن شراب نوعی‌تجارت شد ، بلکه یکنوع هنر نیز بشمار میرفت. قدیمی ترین مدرکی که راجع‌به شراب در دست است ، همانا حماسه گیل گمیش می‌باشدکه خوانندگان گرامی بعدها آن را مطالعه خواهند نمود.

خوردن پنیر وشیرینی ومیوه بعنوان مزه شراب مرسوم‌بود. آشوریهاشیرینی های خودرابیشتر از عسل ویاشیره درخت نخل درست میکردند .

این خودنشان میدهد که پرورش زنبور درآشورکهن کاملا رواج داشته ودر اینمورد مطالبی نیز برلوح‌ها حك شده‌اند .

هزینه زندگی

کارگرها دستمزد معینی‌نداشتند بلکه برحسب توافق بین کارگر وکارفرما دستمزدی پرداخت ودریافت میشد.

در مورد هزینه زندگی نمیتوان بطور قاطع بحث نمود وباید نخست سیستم اوزان ومقیاس ها را ذکر کنیم .

فهرست اوزان

۱ ـ شه[1] (دانه) = ۳/۴ دانه (۱/۶۰۰ اونس)

۱ ـ شکل = ۱۸۰ شه ۳/۱۰ اونس

۱ ـ منو یامنیا = ۶۰شکل ۱۸ انس

۱ ـ بیلتو = ۶۰منو ۶۷ پوند

فهرست حجم

۱ ـ سیلا یا (قا) ۱ ۱/۲ لیتر

۱ ـ ماسیکتو = ۶۰ قا ۱۱ گالون

۱ ـ امرو(بارالاغ) = ۱۰۰ قا = ۱۸ ۱/۲ گالون

مقیاس طول

۱ ـ اوبانو (انگشت) = ۲/۳ اینچ

۱ ـ آماتو (آرنج) = ۲٤ اوبانو = ۱۵ ۱/۲ اینچ

۱ ـ قانو = ٦ آماتو =۷ فوت و ۱۰ اینچ

۱ ـ قار = ۱۲ آماتو = ۱۵' فوت و ۹ اینچ

دربابل مقیاس طول چنین بود:

۱ ـ آشلو = ۱۰ قار[2] = ۱۵۷ ۱/۲ فوت

۱ ـ بیرو = ۱۸۰۰قار = ۵ ۱/۴ میل

---

۱ ـ شکل یاشه‌کل.

۲ ـ برخی آنرا (گار) تلفظ می‌کنندکه آن‌نیز صحیح است.

مقیاس مساحت

۱ـ موسارو = یك قارمربع = ۲۷ $\frac{1}{2}$ یارد مربع

۱ـ (یك) ایکو $\frac{5}{6}$ هکتار

۱ـ بارو ۱۵ هکتار

استاندار و مسکوك

در آشور نخست گندم پرداخت ودریافت میشد ولی بعدها نقره ومس جایگزین آن شدند . تدریجاً نقره به تنهائی رواج یافت ، اختراع پول را به (لیدی) نسبت می‌دهند ولی ایده آن نخستین بار در آشور کهن بروز یافت . بدین معنی که نقره را علامت میزدند (علامت سر ایشتار یاسرشمش) وبرای سکه ضرب خورده قیمتی تعیین مینمودند.

سانخریب (۷۰۶ ـ ۶۸۱ ق‌ـم) ضرابخانه بزرگی داشته وسکه ضرب مینمود ودر گزارشات سالانه خود می‌نویسد :

قالبی از گچرا آماده نموده و برنزرا درآن ریختم تاسکه های نیم‌شکلی یا (شه‌کلی) (اونس $\frac{1}{2}$) درست شوند .

سکه‌های‌اولیه در آسیای غربی رواج بیشتری‌داشتند وبعدها قیمت مسکوکات نقره وطلابه نسبت حجم ووزن آنها تعیین شده وذیلا نسبت نرخ بین نقره وطلا و نقره وسایر فلزات را می‌نویسیم.

نقره	طلا	تاریخ
۱۵ قار	۱	چهارمین سال‌سلطنت‌نبوکدنصر
۱۲ قار	۱	سال هفتم سلطنت نبونیدوس
۸ قار	۱	سال هفتم سلطنت نبونیدوس
۱۰	۱	سال هشتم سلطنت نبونیدوس

۱۳ و $۸\frac{۱}{۲}$	۱	سال هشتم سلطنت نبونیدوس
۱۲	۱	سال یازدهم نبونیدوس

اختلاف بین برخی از سکه‌ها علل بخصوصی‌داشت . مثلا درسال هفتم سطنت بنونیدوس نقره باندازه دوازده قاروهم ۸ قاربرابر یک سکه طلا ارزش‌داشت واین بعلت تغییر درخالص‌بودن نقره یاطلابود.

نرخ تطبیقی‌یك‌واحد نقره ، به نسبت سایرفلزات ، مس(۱۸۰) ، سرب(٤٠) آهن قبرس (٢٤٠) وآهن ازلبنان (۳٦۱) بوده است.

این نشان میدهد که سرب‌بعد از نقره‌پرارزش ترین فلزبوده است . اختلاف بین‌قیمت آهن قبرس ولبنان، بعلت تفاوت جنس‌آن‌بوده است .

نرخ ها

حال که تاحدودی به‌اختلاف قیمت ها وارزش مسکوك پی‌بردیم ، بهتر است نرخ‌ه‌را بیان کنیم .

دراوائل ، یك (قار) خرمایک (شه‌کل) قیمت‌داشت ولی‌دردوره سلطه پارس بربابل یک قار خرما، دو (شه‌کل) قیمت یافت .

قیمت گندم باخرما یکسان بودولی بعدها گران‌تر گشت . سیر رابنخ کشیده وبندی بفروش می‌رساندند. کرچک کماکان گران‌بوده‌وهر (قار) هشت‌الی‌دوازده شه‌کل قیمت داشت .

شراب اعلا از قرارهرکوزه هشت (شه‌کل) یاشکل فروخته میشد . پشم ساده (شی‌پاتو) ازقرارهر ($۲\frac{۱}{۴}$) پوند ، ۲ مینا بفروش‌میرسید.

قیمت‌یك گاو مابین بیست‌الی سی (شکل) بود ویك‌بز ، دو(شکل)قیمت‌داشت ولی الاغ راگران‌تر از اینها می‌فروختند .

آجر پخته ازقرار پنجاه الی صد عدد ۱۰ (شکل) فروخته میشد و ۶۰۰ مینا آسفالت‌نیز بهمین نرخ بود .

درزمان بنوکدنصر، بیست‌وچهار الوار بدون زده را ۲۷شکل می فروختند و چوب سدر $\frac{1}{2}$ مینا قیمت داشت .

مدارك زیادی در دست می‌باشند که نرخ فلزات در آنها ذکر شده و بقـرار ذیل است :

مس از قبرس بقیمت ۳ مینا و $\frac{1}{2}$ شکل نقـره . ۳۷ مینا (٤۰ اونس) مس بقیمت $\frac{1}{2}$۵۵شکل

۱۶مینا و۱۵ شکل چوب رنگ کرده ، بقیمت ۲ مینا و $\frac{2}{3}$ شکل

۱۳۰ مینا آهن از قبرس ، بقیمت $\frac{1}{2}$ مینا و $\frac{1}{6}$ ۲ شکل

۲۵۷ مینا آهن ازلبنان بقیمت $\frac{2}{3}$ مینا و $\frac{2}{3}$ ۲ شکل

فهرست ذیل تفاوت قیمت برده ها دردوره سلاطین مختلف نشان میدهد.

در دوره سلطنت	حد وسط قیمت
نبوکد نصر	٤۰ شکل
نبونیدوس	۵۰ شکل
کورش	۶۰ شکل
کامبیز	$\frac{1}{2}$۱ مینا
داریوش	$\frac{2}{3}$ ۱ مینا

بطوریکه گفتیم،دستمزد بستگی به توافق‌کار گر وکارفرما داشت اما درمورد صاحب‌منصبان و مقامات نظامی ، حقوقی تعیین کرده بودند ، صاحب‌منصبان علاوه بردریافت حقوق ، جیره‌غذا ولباس‌نیز داشتند وماذیلا صورت حقوق صاحب منصبان را درزمان (سار گن) می‌نویسیم .

سمت	دستمزد نقدی مینا نقره	لباس از بهترین‌جنس	لباس‌از جنس‌معمولی
سپه سالار	۱۰	۵	۵
وزیر	٦	۳	۲
قاضی‌القضات	۳	۳	۰
وزیر مشاور	۳	۳	۰
خزانه دار	٤	۳	۳
ناظر قصر	۵	۳	۲
بازرس‌قصر	۱	۱	۰

الفبای آشوری

میدانیم‌که آشوریها قریب شش‌هزار سال قبل ازمیلاد، ازخط میخی درکتابت استفاده میکردند و الواح متعددی از آن دوران باقی مانده‌اند که نشان میدهند آشوریها پیشروان‌علم بوده‌اند .

باری بطوریکه گفته شد ، آشوریها درکتابت پیشرو بوده وسایر ملل ، مثل اعراب ویونانیها از الفبای آنان ، حروفی جهت خود درست‌کرده‌اندکه طی‌فهرستی باهم تطبیق شده‌اند از آنجمله‌است ، الف آشوری که (الپ) تلفظ میشود ولی‌یونانیها آنرا (آلفا) تلفظ کردند .

اولین الفبای‌آشوریها پس‌از خط میخی ، به هزار وسیصد سال قبل از میلاد میرسدکه ازهفده‌حرف تشکیل شده بود .

هرقدرکه آشوریها درعلم‌وتمدن ترقی مینمودند ، در رشته زبان نیز پیشرفت میکردند بطوریکه همراه تمدن ، وباسپری‌شدن چهار صد سال ، درسده‌هشتم‌قبل از میلاد ، الفبای ثانوی نیز دربیست ودوحرف بوجود آمدکه فنیقی‌هاهم آنرا اقتباس کردند .

حروف الفباء رشته زبان، کماکان سیر تکاملی خود را طی کرده و در شهر (اورهای) درسی ودوحرف تکمیل گشت. اما این تکامل با افزایش حروف جدید صورت نگرفت، بلکه ازهمان حروف سابق با افزودن کسره وفتحه و یا نقطه، حروف تازه وصداهای جدیدی بوجودآوردند. مثلا یکی از حروف مانند (چ) با گرفتن کسره صدای دیگری مثل (ك) ویا بـا گرفتن يك نقطه صدای دیگری بخود میگیرد؛ درسایرملل نیزازهمین رویه سرمشق گرفته وبجای آنکه حروف جدید بحروف الفبای خود بیفزایند، با ترکیب حروف صداهای مختلف را که در خود الفبا وجود ندارند، ساخته‌اند. مثلا در انگلیسی با ترکیب Z وH صدای ژ ویا G وH صدای ق وغیره بوجود می‌آیند. بنابراین می‌بینیم که آشوریها در اینمورد سرمشق سایرملل بوده‌اند.

تقویم آشوریها
علم نجوم

(در بین النهرین علم نجوم را نوعی شغل و حرفه می‌پنداشتند و اصل عمده این علم را تحقیق درسالنامه میدانستند). درحدود ۱۱۰۰ق ـ م آشوریها سالنامه خود را تکمیل‌تر کردند.

(تقویم بابلیها و آشوریها بیك نحو بود) و بروایتی اولین تقویم یا سالنامه را چهارهزار وسیصد سال ق ـ م مورد استفاده قراردادند.

قدیمی‌ترین سالنامه را با اسامی برجها تنظیم کرده بودند که عبارتست از:

۱ـ کوت

۲ـ تن مارت

۳ـ سین

٤ ـ گوزالی

الفبای حالیه آشوری	ܐ	ܒ	ܓ	ܕ	ܗ	ܘ
معادل فارسی	الف	ب	ك	د	هـ	و
ابجد ←	١	٢	٣	٤	٥	٦
[illegible]	ܙ	ܚ	ܛ	ܝ	ܟ	ܠ
	ز	خ	ط	ى	ك	ل
	٧	٨	٩	١٠	٢٠	٣٠
	ܡ	ܢ	ܣ	ܥ	ܦ	ܨ
	م	ن	س	ع	ف	ص
	٤٠	٥٠	٦٠	٧٠	٨٠	٩٠
	ܩ	ܪ	ܫ	ܬ	ܬ	
	ق	ر	ش	ت	ت	
	١٠٠	٢٠٠	٣٠٠	٤٠٠	٤٠٠	

الفبای آشوری با معادل فارسی و حساب ابجد ، بطوریکه می بینیم اعراب از این حساب (شماره ترتیبی) اقتباس کرده اند . برخی از صداها در زبان آشوری با افزودن نقطه یا کسره و فتحه به حروف اصلی بدست میآیند که عبارتند از :

و غ ج ذ خ چ ف ث ژ ز ها (علامت جمع)

خط نقاشی	مرحله ثانوی	خط میخی بابلی	خط میخی آشوری	معنای کلمات	خط کنونی آشوری
				پرنده	[illegible]
				ماهی	[illegible]
				الاغ	[illegible]
				گاومیش	[illegible]
				خورشید روز	[illegible]
				غله	[illegible]
				باغ	[illegible]
				شخم زدن	[illegible]
				خیش	[illegible]
				برخاستن رفتن	[illegible]

سیر تکاملی از خط نقاشی تاخط میخی وخط کنونی آشوری

۵ ـ آلانیت

۶ـ بلتی ـ اکلین

۷ـ سارت

۸ ـ نات

۹ـ موکیوزیلی

۱۰ـ آب شرانی

۱۱ـ خیبر

۱۲ـ سیپلی

این سالنامه مدتی مورد استفاده قرارمیگرفت تا آنکه تغییراتی درآن داده شدند وتقویم ثانوی بوجودآمد.

در این زمان(دانشمندان آشوری موفق شده بودند که سال را به ماهها وماهها را به هفته‌ها، روزها وساعات تقسیم نمایند و اولین ساعت آبی و همچنین آفتابی را اختراع کنند).

در آغاز امر شبانه روز را به شش ساعت تقسیم کرده بودند ولی بعدها این امر تکمیل‌تر گشت و سال به سیصد وشصت روز، دوازده ماه وشبانه روزنیز به بیست وچهارساعت وساعت به شصت دقیقه ودقیقه به شصت ثانیه تقسیم شد.

درسده ۱۱۰۰ق ـ م تقویمی را مورد استفاده قراردادند که نام برجهای آن با توجه به حرکت سیارات چنین بود:

نیسان	=	آوریل ـ مارس
یار		آوریل ـ مه
سیوان		مه ـ ژوئن
تموز		ژوئن ـ ژوئیه

اب	ژوئیه ـ اوت
ایلول	اوت ـ سپتامبر
تشرین	سپتامبرـ اکتبر
مارچسیوان	اکتبر ـ نوامبر
کیسلف	نوامبرـ دسامبر
تبت	دسامبرـ ژانویه
سوات	ژانویه ـ فوریه
آدار	فوریه ـ مارس

دگر باره در تقویم، یا سالنامه آشوریها تغییراتی بوجود آمدند و سالنامه بصورت ذیل که امروزه نیزمورد استفاده آشوریهاست، در آمد :

نام کنونی	**برج فارسی**	**معنی(ابجد)**
نیسان	فروردین	حمل
یار	اردیبهشت	ثور
خزیران	خرداد	جوزا
تموس	تیر	سرطان
داباخ	مرداد	اسد
ایلول	شهریور	سنبله
تشرین اول	مهر	میزان
تشرین دوم	آبان	عقرب
کانون اول	آذر	قوس
کانون دوم	دی	جدی
شواد	بهمن	دلو

آدار اسفند حوت

در بابل و آشور کهن اول ماه نیسان را که مصادف با آغاز بهار بود ، چون عید نوروز، همواره جشن میگرفتند .

سال نو آشوریها پیش از میلاد مسیح، همانا ماه نیسان محسوب میشد . این روز تاریخی وفرخنده را سرداری موسوم به (لموبلا کبی) بیادگار گذاشته زیرا در این روز سپاه آشوریها فتوحات بسیار انجام داده وده روزه اول ماه نیسان را بعنوان سال نو وهمچنین بمثابه یادبودی ازفتوحات دلاوران آشورنیزجشن میگرفتند .

مدتها بعد، آنزمان که آشوراز بین رفت ونینوا با خاك یکسان شد، بابل موفق گشت که درجهان کهن سربرافرازد و اعتبار از دست رفته دوران طلائی و پرشکوه حمورابی را مجددا کسب کند .

باری، بابلی که هرودوت تمجید نموده ودر وصف آن شعرها سروده است، بابلی است که نبوکدنصر بوجودآورد . یکی از زیباترین وپرشکوه ترین مناظر بابل، خیابان مخصوص عید بشمارمیرفت که برای ورود به آن می‌بایست از زیر دروازه (ایشتار) رد شوند . درجنوب دروازه ایشتار و در امتداد جناح غربی خیابان اصلی، باغ های مشهورمعلق وبرج معبد هفت طبقه‌ای ، برج بابل به ارتفاع سیصد فوت دیده میشد.

علت اطلاق عنوان (خیابان عید) بدان خیابان ، این بود که اینجا به جشن سالیانه ، ارتباط نزدیکی داشت بطوریکه قبلا گفتیم ، اول ماه نیسان ، اهالی از اقصی نقاط کشور به آنجا رفته وبرای برگزاری جشن ماه اول بهاری ، یعنی ماه نیسان؛ اززیردروازه ایشتارعبورمیکردند ودرآنجا سوارقایق گشته وبه معبد باغ در قسمت علیای رودخانه، برده میشدند .

سپس نوبت اهداء قربانیان به خدایان بود . پس ازاتمام مراسم؛ همه بمنازل

خود رفته وسال نورا درخانه‌های خودجشن میگرفتند .

باری٭ ستاره‌شناسان آشور براین عقیده بودند که آسمان نیز بهمان ترتیب که در زمین ممالک متعدد وجود دارند ، به مناطق مختلف منقسم شده و منطقه مرکزی که بطور مورب از شمال به جنوب امتداد دارد ، مقر خدای **انو** بوده است .

آشوریها تاجائی که مقدورشان بوده است ، نام‌ستارگان این‌مناطق را حك کرده‌اند . گذرگاه انلیل سی ودوستاره داشته که‌از آنجمله (کاسیوپی)(پرسیوس) (اوریکا) (سرطان) (اسد) وغیره بوده‌اند ٭.

مراسم تدفین و حالات اموات

در آشور کهن ، میت را باعطریات خوشبو تطهیر کرده وجامه گرانبهائی برتنش میکردند . در مورد سلاطین ، بهترین شنل‌را برتن‌شاه کرده وآنگاه جسد را درون تابوتی سنگی قرار میدادند . بـر درب تابوت دو عدد حلقه برنجی نصب میکردند تاطنابی را ازدرون آنها ردکرده و تابوت را از زمین بلند کنند .

برای آخرین بار ، درب تابوت را میگشودند تانور خورشید برجسد بتابد آنگاه درب تابوت را بوسیله گیره‌های برنجی محکم نموده وتخته‌ای‌روی آن‌نصب میکردند که باخط متداول ، مطالبی روی آن‌حك کرده و کسی که قصد گشودن تابوت را نماید ، نفرین میکردند ، آنگاه تدفین‌صورت میگرفت وبعد قربانیهای متعددی ذبح میشدند .

طی‌کشفیات اخیر ، چندین تابوت سلاطین را دریك نقطه پیدا کردند، گنجی که همراه شاه‌دفن‌شده بود ، نشان میدادکه این‌قبر به سلطان تعلق دارد .

بعقیده مردم ، اموات بدون استثناء ، اعم از شاه ویك فرد عادی ، پس از مرگ به (آرالو) یعنی جهان تحت‌الارض (برزخ) روانه میشوند . این مکان بوسیله هفت‌دیوار محکم محصورشده وجلو دروازه‌های آن قراولان مسلح کشیك میدهند واینکه اینجا سرزمین بی‌بازگشت می‌باشد.

درمورد عزیمت مردگان به این جهان دوعقیده مختلف وجودداشتند. برخی را عقیده براین‌بود که روح پس‌ازمرگ جسم ، بصورت گنجشکی‌از قفس‌تن‌خارج شده و بال‌وپرزنان به (آرالو) میرود.

عقیده دوم این بودکه روح بعلت دلبستگی که به آشیانه زمینی‌خود دارد ، مدت سه روز دورخانه خودپرواز کرده ، آنگاه بسوی جهان دیگررهسپارمیگردد.

عقیده‌دیگری نیز درمورد روح وجود داشت که در حماسه گیل گمیش، قسمت آخر این کتاب ، ذکر شده است .

همانگونه که گفتیم در سرزمین آشور مراسم تدفین بطرق مختلفی صورت میگرفتند .

برخی اجسادرابطور عمودی و عده‌ای افقی ، درآرامگاه ابدی قرارمیدادند وگروهی اموات را در خمره های بزرگ یادرتابوتهای چوبی مینهادند.

برای دفن مرده ، یا گوری درزمین حفر مینمودند که کف‌ودیواره‌های آنرا آجر فرش میکردند ویااینکه اموات را درمقبره‌های خانوادگی‌که بشکل‌اطاقهای کوچك سرپوشیده‌ای بودند ، قرار میدادند .

بعدها قبرستانها را خارج از شهر وبشکل کنونی، درست‌کردند .

در دوره هزاره اول ق-م ، قبور آشوریها مشابه قسمت داخلی خانه‌ای‌بودند که میت در زمان حیات ، درآن میزیست وبراین عقیده بودند که مرده بدینسان باخانواده خودبستگی نزدیکی خواهد داشت‌وآنهارا ازشرارواح خبیثه‌نجات‌میدهد.

مردگان بسیار متشخص را دراطاقهای بسیار مزینی قرارداده ودرب آنها را مهروموم میکردند .

وقتی‌که باستانشناسان یکی ازمقبره‌های خانوادگی‌را اززیر زمین‌کشف‌کردند توانستند آنجا را بارجوع به سایر الواح مکشوفه ، کاملا نقاشی‌کنند .

بریکی از الواح،این‌مقبره بشکل اطاق کوچکی ساخته شده است که دربی چوبی متصل‌به لولاهای بزرگی‌دارد . دراین اطاق دوطاقچه دیده‌میشوندکه‌پیکره خدایان درآن نهاده‌شده .

مراسم تدفین جسد توسط ریش سفید فامیل صورت میگرفت . جنازه‌راروی تخت روانی قرارداده وبرسینه‌اش ظرفی‌مملو ازغذا مینهادند و دست‌راستش راروی ظرف می‌گذاشتند .

بیوه میت تالحظه‌ای که درب مقبره‌را مهر وموم نکرده بودند ، ندبه‌وزاری نمینمود ولی از آن ببعد شیون سرمیداد ضمناً تمام اموال میت را کـه به آنها دلبستگی داشت ، بااو دفن میکردند .

قبور سلطنتی (اور)

از زمان کشف مغاکهای مرگ در (اور)توسط (لئوناردولی) که از طرف موزه‌لندن وموزه دانشگاه پنسیلوانیا ، مشغول حفاری‌بود ، علت‌واقعی این تدفین‌های دسته‌جمعی مسئله‌ای غامض ولاینحل شده است . دربرخی از این‌قبور، بالغ‌بر هفتاد میت دفن شده‌اند .

گنج گرانبها و لوحی که عنوان (شاه) بر آن حک‌شده و دریکی‌از این قبور قرار داشتند ، این ظن را درمورد اینکه قبور مزبور تعلق‌به‌خاندان‌سلطنتی‌داشته‌اند تشدید نموده وبهمین مناسبت عنوان قبور سلطنتی بر آنها نهاده‌اند.

ریاضیات

ریاضیات آشور وبابل را برای اولین‌بار دکتر (توریودانگین) به جهانیان معرفی نموده وموفق شد که محاسبات را حل نماید .

سیستم ماهرانه شصتائی عدد خوانی، که براساس عدد ۶۰ویا برضریب‌فاکتور ۶۰ خوانده میشود، توسطاعراب ویونانیها تقلید و اقتباس شد و هنوزهم در اروپای غربی مورد استفاده قرار میگیرد . این سئوال پیش میآیدکه سیستم مزبور ، چه محسناتی دارد .

امروزه وقتی ما از دوجین ویا چندجین صحبت‌می‌کنیم منظور مقداری است کمترازیکصد . ولی وقتی‌می گوئیم‌صدها، منظور چندصدرقم ، ولی کمترازیکهزار است . غالباً درگفتگو ، (صدها) یا (هزاران) را بکارمی‌بریم.

بهمین نحو نیز ، رقم ۶۰ کوچکترین‌رقمی است که‌تعداد کثیری ازفاکتور-هارا دربرداشته و جهت تقسیم سال به ایام ویافتن رقم درجه ها وتقسیم دایره بـه شصت‌درجه بکار میرود .

این سیستم متحملاً برای نخستین‌بار درعددخوانی بکارمیرفت . سومریها از عدد یك تاده را درواحد های مختلف بکارمی‌بردند وعلت آنست‌که تعدادانگشتهای دست ، این واحد را مشخص‌تر مینمودند . اما آنها بجای ادامه ده‌تاصد ، سرعدد ۶۰ متوقف گشته وآنرا اساس قرار داده وسیستم را بر این اساس یـا فاکتور ، بوجود آوردند . ذیلا دو ستون از اعشار و شصت شصتی را می‌نویسم .

ضرب اعشار	سومری (فاکتورشصتائی)
۱	۱
۱۰	۱۰
۱۰×۱۰	۱۰×۶۰
(۱۰×۱۰)×۱۰	(۱۰×۶)×۱۰
(۱۰×۱۰×۱۰)×۱۰	(۱۰×۶×۱۰)×۶

سیستم اندازه گیری که در سومر بکارمیرفت ، نوعی سیستم شصت شصتی یا شصتائی بود . فهرست اوزان براساس باری که امکان‌حمل آن توسط چهار پایان و یاانسان وجودداشت ، تنظیم میشد . امروزه قوه‌موتور را به نسبت قوه اسب،تعیین می کنند و آن‌زمان وزن‌را به نسبت باری کـه یك انسان میتوانست عمل نماید ، مقیاس میزدند واین اندازه به نصف یا ثلث وغیره تقسیم می گشت .

آشوریها بر اساس همین اصول ، موفق شدند کـه شبانه روز را به بیست و چهار ساعت‌تقسیم نمایند .

(کیدنیو) نامی‌که منجم سرشناسی محسوب میشد ، براین عقیده بود که روز از نصف‌شب شروع میشود و در نتیجه روز را بـه ۳۶۰ جزء دایره تقسیم کـردند . گرفتگی خورشید را نیز به دوازده ساعت تقسیم‌کردند . سرانجام ، زبرالبروج‌که در آن هرعلامتی یك دوازدهم دایره یا ۳۰ درجه را نشان میدهد ، از همین جاسر چشمه میگیرد . این تقسیم ،که از زمان هخامنشیان آغاز میگردد ، میدان‌نجوم‌را وسعت می‌بخشد .

امروزه مسائل جمع و تفریق زیادی از عهدکهن در دست می‌باشند که ما را بخوبی از ریاضیات آشور کهن آگاه میسازند . ریاضی دانان ، اندازه زوایارا بطور

افقی نمی‌گرفتند بلکه این اندازه‌ی گیری ، بطور عمودی صورت میگرفت .

جمع مسائل

مسائل موجوده بردو نمونه هستند . دربرخی نقاط فقط صورت مسئله ذکر شده ودربعضی جاها فقط پاسخ مسئله آمده است. بربرخی از الواح صورت‌مسئله را نوشته و راه حل آنرا نیز بطور مبهم ذکر کرده‌اندکه با اندکی تفکروتعمق، مسئله حل میشود .

ما ذیلا از هرمسئله نمونه‌ای را می‌آوریم.

۱ـ مربع مستطیل ـ طول وعرض مربع مستطیل را درهم‌ضرب کرده‌وبدین ترتیب مساحت را بدست آورده‌ام. طول وعرض راجمع کرده و درنتیجه اندازه‌ای که بدست آمد ، مساوی بامساحت بود . طول وعرض ومساحت‌را باهم جمع کردم و جمع کل ۹ شد . حال‌بگوئید که ابعادآن چه می‌باشند؟

۲ ـ مساحت چهار مربع‌را جمع کردم وحاصل آن یك دقیقه و۳۰ثانیه‌شد[1] اندازه (یامقدار) اضلاع آن دودقیقه و ۲۰ ثانیه است . بنابراین بگوئید که هریك از اضلاع مربع‌چه انــدازه دارند ؟

پاسخ ـ پاسخ اولی ۵۰ ، دومی۴۰ وسومی ۳۰ و چهارمی ۲۰ (نیندا) است (نیندا اندازه طول ویا مربع می‌باشد) .

---

۱ ـ دراین مسائل ، علامت (دقایق) و (ثانیه‌ها) جهت نشان‌دادن اجزاء (براساس رقم ۶۰) بکار میروند . مثلا ۳۰+۱ (یعنی یك‌دقیقه وسی‌ثانیه) . = $\frac{۱}{۶۰}+\frac{۳۰}{۶۰\times۶۰}$

توضیح مسئله در صفحه بعدی نوشته شده .

۳ـ سنگی داریم‌که وزن آن معلوم نیست. $\frac{۱}{۷}$ وزن آن را با $\frac{۱}{۲}$ شه کل و۱۵ دانه ، کسر کردم . $\frac{۱}{۱۱}$ این مقدارکسرشده را بعلاوه $\frac{۰}{۶}$ شه کل‌را مسترد نمودم و بدین ترتیب وزن اصل سنگ را بدست‌آوردم . وزن آن چیست ؟

پاسخ ـ ۲۵،۱۱،۷ ثانیه و۵۰ ثانیه را نوشتم . ۱ را از ۷ کم‌کردم (=۶) و ۱ را به ۱۱ اضافه نمودم (=۱۲) بقیه را در ۵۰ ثانیه ضرب‌کردم . ازجمع آن۲۵ ثانیه راکم کرده و بقیه را در ۷ ضرب کـردم ، بدین ترتیب وزن اصلی سنك را بدست آوردم .

٤ ـ مزرعه ـ اختلاف بین طول وعرض مربعی را بدست آوردم . ۸ دقیقه و ۲۰ ثانیه را ازمساحت کم کردم .

کنار آن ۱۰ واحد مطول‌تر ازجلو می‌باشد .

(راه‌حل) ـ ۱۰ مربع . ۱ دقیقه ٤۰ثانیه +۸ دقیقه ۲۰ثانیه =۱۰دقیقه $\frac{۱۰}{۲۰}$=۵ و۵۲=۲۵ وده دقیقه .+۲۵ ثانیه =۱۰ دقیقه و ۲۵ ثانیه که مربع ۲۵ ثانیه می‌باشد .

۵ را اضافه کنید =۳۰ ثانیه = پهلو

۵ ثانیه را کم‌کنید =۲۰ ثانیه = عرض .

توضیح مسئله شماره ۲ ـ

ایـن مسئله از کتاب (توریودار ژیـن) بعنوان (ریاضیات آشور) اقتباس شده است .

(تذکر ـ علامات دقیقه و ثانیه در اینجا جهت نمایاندن کسر اعشار بکار رفته‌انـد) .

بدین ترتیب $\frac{۳۰}{۶۰\times۶۰}+\frac{۱}{۶۰}=$ ۱٫۳۰

$$\frac{X}{۷}+۲۵''=\frac{۱}{۱۱}\left(\frac{X}{۷}+۲۵''\right)+۵۰''$$

یا $$\frac{X}{۷}-\frac{+}{۷+۱۱}=\frac{۲۵''}{۱۱}+۵۰''-۲۵''$$

یا $$\frac{(۱۱-۱)x}{۷}=(۱۱+۱)\times ۲۵''$$

یا $$\frac{۱-x}{۷}=۵'$$

$$x=\frac{۷\times ۵'}{۱۰}=۳/۳۰$$ مینا : ۳$\frac{۱}{۲}$ شه‌کل

بدین ترتیب می‌بینیم که آشوریها اولین ملتی بوده‌اند که مسائل پیچیده جبری و ریاضی را کشف نمودند.

نکته‌ای‌که باید در اینجا تذکر داده شود این میباشد که آشوریها بالغ بر ۱۵۰۰ سال قبل‌ازفیثاغورث ، قضیه‌ای‌را که امروزه به قضیه فیثاغورث مشهوراست، حل کرده بودند و از آن خبرداشتند . زمانیکه خط میخی رواج پیدا کرد، برای واحد علامت مخصوصی را بکارمیبردند که مثلا با رقم یك امروزه برابر بوده و هر گاه قصد نوشتن عدد دو را داشتند ، آن علامت را دوبار ترسیم میکردند . از رقم سه ببعد علائم را رویهم در دو یا سه طبقه می نوشتند .

اگرعلامتی قبل ازعدد شصت قرارمیگرفت، ۶۰۰ محسوب میشدولی بعداز آن ، رقم بالاتر میرفت . آشوریها علامت تفریق را (لال) می‌نامیدند و علامت ضربدررا (آرا).

البته در مورد ریاضیات آشوریهاکتب بسیاری چاپ شده‌اند وما بهمین مختصر اکتفا میکنیم زیرا ریاضیات خود باید بطور مجزا چاپ شوند و رابطه چندانی به تاریخ ندارند .

جغرافیا ـ نقشه‌کشی

در مورد عقیده آشوریها راجع به زمین ، اطلاعات چندانی در دست نداریم

و باید با رجوع باسناد و مدارك معدودی که فعلا موجود هستند ، دراین‌باره بحث کنیم. آشوریها بخوبی واقف بودند که‌کره زمین گرد می‌باشد . منتها براین‌عقیده بودند که زمین و آسمان مانند دو نعلبکی وارو هستند که رویهم قرار گرفته‌اند . ضمناً عقیده داشتند که‌کره زمین بر آبهای زیرزمینها شناور است.

اما در مورد نقشه کشی نیز باید گفت که آشوریها دراین رشته پیشرفت قابل توجهی کرده بودند و همچنین میدانستند که برای شهر سازی ، چگونه باید نقشه کشی نمود .

مدرك ما در این‌مورد ، لوحی است‌بشکل‌میخی که نقشه شهر(نی‌پور) بر آن ترسیم شده وامروزه درموزه لندن محافظت میگردد .

ابنیه آشور وبابل، برخلاف بناهای اروپای‌غربی، درچهارجهت‌اصلی قطب‌نما ساخته نشده‌اند بلکه بطورمخلوط و تجاوزی بنا می گشتند . مثلا بجای شمال در شمالغربی ، بجای جنوب درجنوب شرقی و غیره . عقیده آشور شناسان بر این است‌که علت‌بنای ساختمانها و شهرها بدین صورت بستگی به بادهای مداوم بین‌النهرین دارد.

بابلیها از کره زمین ماکتی ساخته بودند که در وسط آن بابل قرار دارد (همانگونه‌که چینی‌ها معتقدند که چین در وسط کره ارض واقع شده) شهرها و کانالهای متعددی بر این ماکت نشان داده شده‌اند و بعد اقیانوسی تمام آنها را محاصره نموده وسرانجام ، درآخرین قسمت خارجی ، مناطق دور دست بوسیله مثلث‌هائی مشخص شده‌اند . این نکته حائز کمال توجه است‌که برقسمتی از این ماکت ، منطقه‌ای را بدین نام نامیده‌اند (سرزمینی که خورشید درآن نمی‌تابد) این نشان میدهد که درآشور کهن ، شب قطبی کاملا شناخته شده بود .

علوم طبیعی ــ گیاه شناسی

حیوان شناسی ــ معدن شناسی

آشوریها و بابلیها در رشته علوم طبیعی تبحرخاصی داشتند و علوم مختلف را طبقه بندی کرده بودند و گلها و گیاهان را بطرزجالبی تقسیم نموده وقصر(مردوك بالادان) نمونه‌ای از این‌کاراست زیرا گلها و گیاهان این قصررا نه تنها براصول علمی طبقه بندی کرده بودند، بلکه استفاده از آنها نیزمورد توجه قرارداشت.

در مورد حیوانات نیزتحقیقاتی انجام داده و حیوانات را برحسب نژاد، طبقه بندی کرده و خانواده آنها را مشخص مینمودند.

درمورد معادن نیزبطوریکه درآغازاین‌کتاب گفتیم، فلزات بسیاری شناخته شده و استخراج می‌گشتند.

علم شیمی

شیمی و کیمیاگری در بین‌النهرین جزو علوم بسیار مهم بسیار میرفت. متخصصین علم شیمی و شیمی‌دانان بزرگ، بخوبی ازخواص فلزات و مواد دیگر معدنی آگاه‌بوده و بسهولت فلزات‌رااستخراج نموده وبا ترکیبات دیگری‌مخلوط مینمودند. برای مثال فرمول نوعی شیشه مشهوربه (مس ــ سرب) شامل۶۰قسمت شیشه عادی، ده قسمت سرب، ۱۵ قسمت مس$\frac{۱}{۲}$۰ نمك سود، $\frac{۱}{۲}$ آهك بوده‌ولی اگرهمین ترکیبات را با مقادیر متغیریعنی ۲و۱ــ۱۴ــ۱۰ و ۶۰ مورداستفاده قرار میدادند، نوع دیگری ازفلزشفاف بدست میآمدمشهوربه (مس‌اخد).

جهت ذوب فلزات، ازحرارت تدریجی استفاده می‌شد. برلوحی که قدمت آن به زمان (نبونیدوس) میرسد، شرح آزمایشات متعددی حك گشته که یکی از

آنها ازطلا بمقدار ٥ مینا (۱ پوند ویك‌اونس) استفاده شده ، درمرحله‌اولیه‌حرارت کوره ، $\frac{۲}{۳}$ مینا و ٥ شه‌کل از آن کسر شده و وزن طلای باقیمانده ٤ مینا و ۱۵ شه کل‌شد . درحرارت ثانوی ، $\frac{۱}{۲}$ مینا و ۲ شه‌کل وزن طلا کسر گشت و سرانجام طلای خالص بوزن $\frac{۲}{۳}$ ۳ مینا و۳ شه‌کل بدست آمد .

وقتی طلائی‌را ازشاهی به شاه دیگر میفرستادند ، دریافت کننده‌ازمقدارکسر شده وازبین رفته طلا ، گله مینمود . (بورابوریش) ، شاه بابل ، چندبارازفرعون گله نموده و گفته طلائی که باومیدهند ، مرغوب نبوده وناخالص است، زیرا وقتی آنرا حرارت داده‌اند ، مقدارزیادی ازوزن خود را ازدست داده‌است *

شیمی‌دانان حتی موفق‌شده بودندکه چند نوع اسید نیز درقرع وانبیق‌بسازند که امروزه نیزمایه حیرت جهانیان است .

طب

در مورد طب آشور کهن همینقدر کافیست بگوئیم اطبای آشور درآن عهد مایه فخرسرزمین خود بودندودرعلم طب وحتی‌جراحی بسیار ترقی‌کرده‌بودنددارو- های گیاهی آن‌عهد ، امروزه مورد تصویب تمام پزشکان بزرك جهان ودانشمندان عالیمقام واقع شده‌اند.مثلاجهت‌درمان خنازیر ،از مار مولك استفاده‌میکردند. بدین معناکه مارمولك را برداشته ودر روغن کرچك سرخ میکردند وبعد آنرا کوبیده و بصورت مرهمی درمیآوردند وبرخنازیر میمالیدند ودر نتیجه بیمار شفامی‌یافت . یا اینکه برای درمان مار گزید گی ، پادزهری درست کرده بودند که بصورت شربت نوشیده میشد .

برای ازبین بردن تب ، نوعی شربت از عسل درست میکردند که علاوه بر تقویت بیمار ، تب‌را نیز می‌برید .

باری ، اخیراً کتاب‌قطوری در انگلستان بچاپ رسیده بعنوان طب در آشور کهن که درآینده نزدیك ترجمه آن تقدیم خواهد گشت .

فقط نکته‌ای‌راکه باید اضافه کنیم ، اینست که آشوریها برای مومیائی‌کردن اموات از داروهای عجیب ومخصوص‌استفاده مینمودند که بعدها مورد تقلیدمصریها نیز واقع شده وباآغشتن جسدبآنها ، وهمچنین بامومیائی نمودن‌جنازه بااین‌داروها جسد قرنها سالم وبدون عیب باقی میماند .

ورزش

دلاوری وشجاعت سلحشوران آشوری مایه تحسین عموم‌جهانیان‌بوده‌وهست. این‌دلاوران ازهمان اوان کودکی به ورزشهای مختلف از قبیل بکس ،کشتی ، دو ، پرتاب دیسك ، نیزه‌پرانی ، اسب سواری وژیمناستیك می‌پرداختند والواح‌بسیاری بدست آمـده‌اند کـه تصویر ورزشکاران درحال بکس بازی یـا کشتی برآنها نقاشی شده .

مشت زنها دستهای خود را در دستکشهای پنبه‌ای ضخیمی می‌پوشاندند و بعد مشغول مشت‌زنی میشدند .

اما کشتی گیران دروقت مسابقه کشتی ، دو کوزه بزرك وپر ازآب را برسر خود قرار میدادند و مشغول کشتی میشدند ودر تمام این‌مدت دقت میکردنـد که کوزه ازسرشان نیفتد . بازنده کسی محسوب‌میشد که کوزه ازسرش افتاده و یانقش بـر زمین میگشت . وجود کوزه بـر سر موجب افـزایش دقت و مهارت پهلوانان می گشت .

عشق

عشق عطیه‌ایست خدادادی‌که تمام ابناء بشر از آن برخوردار بوده وهستند. ازهمان آغاز خلقت، از همان لحظه‌ای‌که حضرت آدم‌چشم گشود وشریك زندگی خود را دید، قلبش به طپش درآمد وخویشتن دارای نتوانست. ولی‌عشق پاك از همان آغاز امر مورد تحسین وتصویب عموم‌قرار گرفت وعشقهای ناپاك وشیطانی‌را منع کرده بودند.

درآشور کهن عشق دوجانبه کمتر وجود داشت و هر گاه مردی دل به عشق دختری می‌باخت، وی را از پدرش خواستگاری مینمود واگر پدر باوی موافقت میکرد، ازدواج صورت میگرفت.

عشق‌بازی بدانسان که طبیعی بوده و هست، واگر با رضایت طرفین صورت میگرفت، کاملاشرعی‌وقانونی‌به‌شمارمیرفت‌وموجبات‌نارضایتی کسی‌را فراهم‌نمی کرد وخلاف محسوب نمیشد اما اگر دو زوج راحتی بارضایت هم، در حال عشقبازی غیر طبیعی، یعنی در حال آمیزش بطور غیر طبیعی و یا استمناء می‌یافتند سخت مجازات وحتی محکوم به مرگ میکردند.

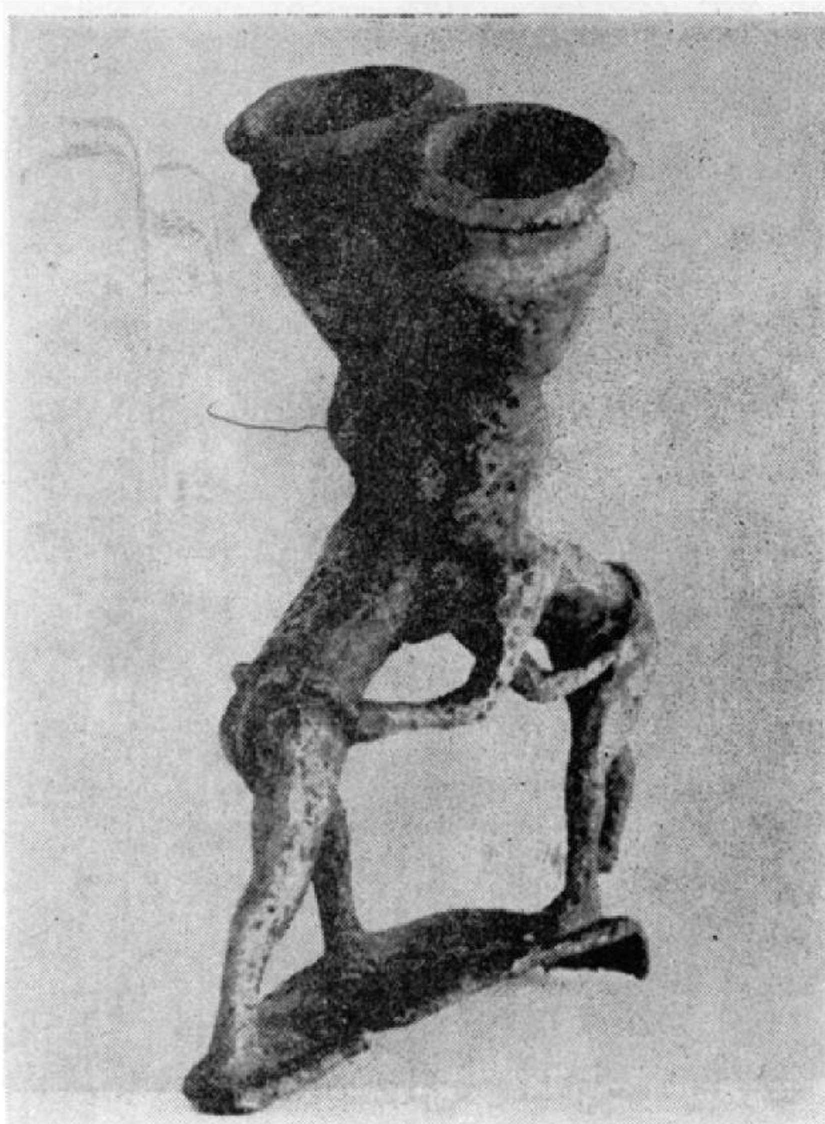
آمیزش با همجنس نیز مجازات مرگ داشت.

بدین‌ترتیب می‌بینیم که اصول اخلاق درآشور کاملا مراعات‌شده‌وخاطیان را مجازاتهای سختی مینمودند!

شاه و وظایف شاه

تاجگذاری

حال‌که تقریباً اززندگی روزمره، ازعادات ورسوم ازعلوم ودانش بین‌النهرین



تصویر کشتی دو نفر



شنل شاهان را بطرز زیبائی ملیله دوزی ویاحاشیه دوزی می‌نمودند که این نمونه‌ای از آن بوده ومهارت زنان آشوری را در آن‌زمان با آن‌وسائل مقدماتی دوخت ودوز درطرح‌ودوخت انواع تصاویر وگلها برالبسه نشان میدهد .

آگـاه شدیم ، خوبست که آخرین قسمت این جلدرا به سلاطین آشور اختصاص دهیـم .

٪ وقتی شاهی بدرود زندگی می گفت ، دونوع مراسم صورت میگرفتند . یعنی مراسم شخصی ومراسم نظامی . در مراسم مـوخر ، اصول دینی نیز رعایت شده و تاجگذاری جانشین شاه نیز جزو آنها بوده تاجگذاری درمعبد خدای آشور درشهر آشور (شهر آشور نیز شهری بود در مملکت آشور) صورت میگرفت . شاه جدیـد برتخت قرار میگرفت وپیشخدمتها پایه ی تخت را برشانه های خود نهاده وحرکت میکردند . کاهن بزرك بصدای بلند دادمیزد : (آشور شاه ماست) واین بدان سبب بود که شاه را باخدای آشور دریك مقام قراردهد .

پس ازدخول به معبد ، شاه از تخت پائین رفته و باصورت ، خود را برزمین می انداخت وبعد درپای هریك ازبتها جامه‌ای بامقداری کلاه (طلا) ونقره قرار میدادکه اینها به کاهن بزرك تعلق مـی‌یافتند . پس از ایـن جریان ، مراسم قربانی صورت میگرفت ، آنگاه کاهنین تاج برسرشاه نهاده وشنل سلطنتی را برتنش میکردند واورا خدای زمین می نامیدند .

سرانجام شاه دربحبوحه تمجید وتحسین ملت ، بسوی قصر باز میگشت وآنجا برتخت خود قرار گرفته وصاحب منصبان ونجیب زادگان رابحضورمی پذیرفت وپس ازشنیدن تبریك آنان خلعتی بدیشان می بخشید .

آنگاه وظایف یکایك را تاکیدکرده وپروژه خودرا اعلام میداشت .٪

لباس شاه

حال باید دید که شاه ، یعنی شخصیتی سیاسی و نیمه مذهبی . چگونه اوقات

خود را میگذراند؟ درفصول اولیه این کتاب راجع به شکار شاهان آشور توضیحاتی دادیم وحال باید به چگونگی وقت گذرانی آنها بپردازیم . دربین‌النهرین، حتی اغنیاء نیز پیش‌ازطلوع فجر سرازخواب برداشته وشاه؛ بطور ویژه ، پس‌از بیداری، خود را آماده آرایش میکـرد وبطـرف اطاق حمام روان میشد . عـده کثیری از پیشخدمتهای خوشپوش، سلمانی‌های خبره، اطرافش حلقه میزدند و لباس برتنش مینمودند . لباس شاه برحسب تصویب کاهنین دوخته میشد .

شاه معمولا جامه کوتاهی با آستین کوتاه ازجنس پشم ویاحتی ابریشم بر تن مینمود .

دراین زمان، درچین، ازپارچه های‌ابریشمی استفاده مینمودند وبازرگانانی که جهت آوردن ابریشم به چین میرفتند، به (تجارابریشم) مشهـور بودنـد امادر مملکت آشور، پارچه های پشمی را بطورمصنوعی رنك مینمودند . این نکته حائز اهمیت فوق‌العاده ایست‌که درجهان کهن، علیرغم عدم اطلاع ووجود ابزار و وسائل مدرن وجدید وترکیبات شیمیائی، بازمواد خام کمیاب را شناخته بودند . یکی از این نمونه ها همانا آهن میباشد .

یکی ازلوح هائی که از قصر سارگن درشهردورشاروکین پیدا شده است از منیزیم‌کربنات ساخته شده بود .

باری، شاه برروی جامه زیرین خود ، جامه ملیله دوزی زیبائی میپوشید و آنرا از ناحیه کمر، باکمربند پهنی ، محکم مینمود ، سپس شمشیری کوتاه و یا خنجری مطلا درغلافی جواهرنشان، بکمرمی‌بست . ملیله دوزی شنل ، بانخ های طلائی وپشمهای رنگارنگ صورت میگرفت . نمونه شنل ملیله دوزی شاه دراینجا بچاپ رسیده و بخوبی مهارت زنان و هنرمنـدان آشوری را در این هنر ظریف نشان میدهد .

ریش شاه، که قسمتی از آن مصنوعی بود، فرخورده واین فرها یا جعد ها بصورت خطی‌افقی‌قرارمیگرفتند . موی سرشاه را ازوسط ، فرق باز کرده و بسر شانه هایش میریختند . بعد ها موی سرسلاطین تدریجا کوتاه تر گشت تا جائی‌که غالب سلاطین موهای خود را چون دراویش، بالای سرخویش جمع میکردند.

سیاست و امور کشوری

اولین کاری که شاه انجام میداد ، وضع قوانین جدید و مالیاتها ، تنظیم سالنامه ورسیدگی به امورجنگی ویا صلح بود . البته در امورجنگی ، سران سپاه نیزشاه را کمك مینمودند . این‌عده، بعلاوه خویشاوندان نزدیك شاه‌که سمت های والائی داشتند، اورا درکارهایش راهنمائی‌کرده وبطوردسته جمعی ، هیئت مشاورین درباری را تشکیل میدادند .

شاه سفرا وحاملین خراج را که به امپراطوری‌آشور وارد میشدند ، بحضور می‌پذیرفت . وی در چنین مواقعی، برتخت خود تکیه زده وشیرام و مخصوصش زیرپایش لم میداد و وزراء وسایر بزرگان‌کشور نیز در اطرافش حلقه میزدند .

شاه درچنین مواقعی ، شنلهای رسمی و سلطنتی برتن کرده وسفرای ممالك نیرومند وبزرك را با احترام هرچه بیشتر، مورد استقبال قرارمیداد . درحینی که سفرا نامه های خود را تقدیم مینمودند ، هدایای گرانقیمتی اعم ازطلا ونقره و یا جواهرات گوناگون را نیز زیر پای شاه قرارمیدادند، ویا اینکه غلامان منتخب و بی‌نظیرواسبهای بادپائی را بدو تقدیم میکردند .

سفرا درمقابل شاه‌آشور تعظیم بلندی‌کرده ولی نه زانو میزدند و نه اینکه چون دربارهای مصر، خود راکوچك وحقیر مینمودند . تنها فرستادگان ممالك کوچك بودند که سربخاك سائیده وازشاه‌آشورتقاضای لطف ومرحمت میکردند .

جنگ

آخرین کارشاه، رسیدگی به امور جنگی بود. چگونگی لشکرکشی های سلاطین آشور برلوح ها و کتیبه‌های متعدد حك شده و یکی از این کتیبه ها که به دوره سلطنت شالمانسارسوم مربوط بوده ودرقصبه‌کوچکی بنام (بلاوات) کشف شده است، بخوبی این‌لشکرکشی‌ها را متجسم میسازد.

در فصول قبلی، درمورد جنگهای آشوریها و لشکرکشی ها مطالب زیادی نوشته‌ایم اما دراینجا باید نکات دیگری را ذکرکنیم.

نکته‌ای که امروزه مسلم شده این میباشدکه آشوریها هیچگاه بی‌دلیل دست به جنك وستیز نمیزدند.

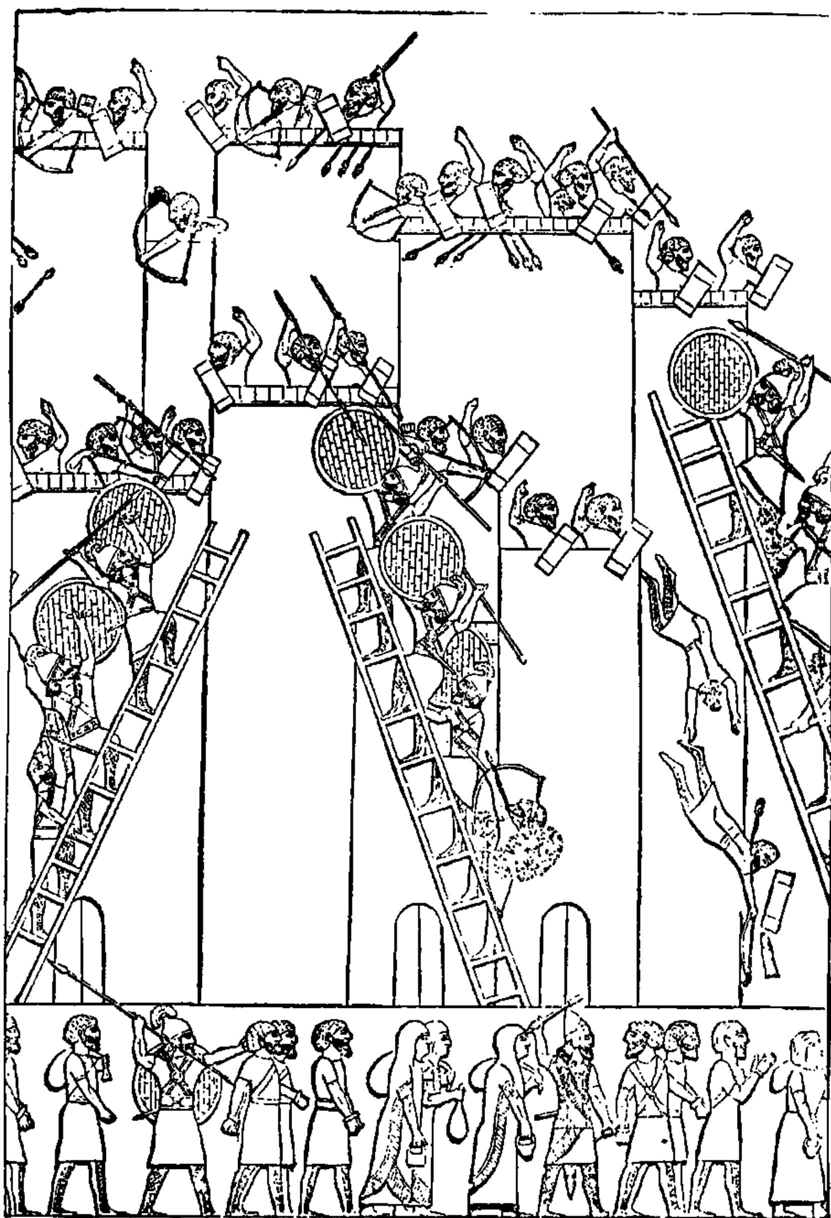
علت اصلی غالب‌این‌جنگها ونبردها، جاه‌طلبی عده‌ای ازفرمانروایان‌کوچك بود که علیه‌آشورقیام نموده با اتحاد هم، قصد حمله‌به‌آشوررا میکردند.

اگر ما جنگهای آشوریها را صرفا بمنظور جهانگشائی بپنداریم، سخت در اشتباه خواهیم بود زیرا وقتی شهری یا ایالتی را فتح می‌نمودند، بهیچوجه آنجا را تحت سلطه خود نمیگرفتند. بدین معنی که فرمانروائی از همان ایالت یا سرزمین برگزیده وجهت رسیدگی امور، برآنجا میگماردند اما این فرمانروا مدتی بعد خیانت نموده و با همکاری سایرمتحدین، دست به شورش میزد.

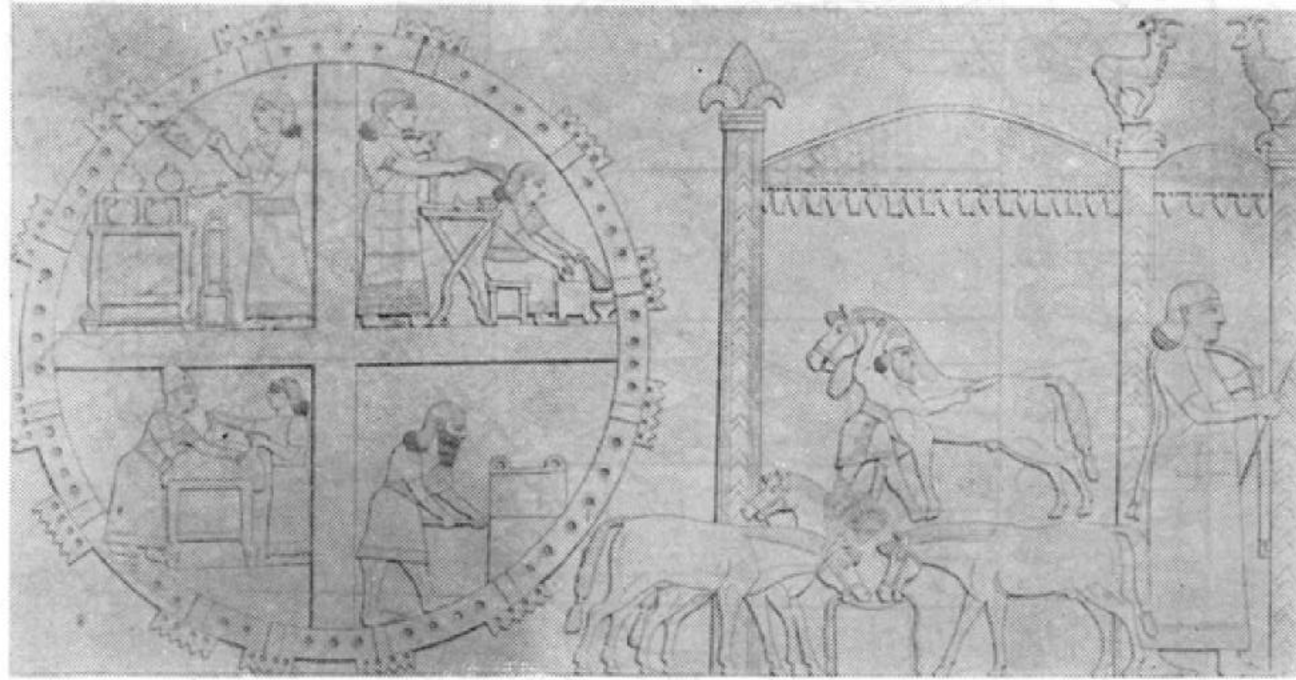
سپاه سلطنتی آشورنه تنها از میان داوطلبان، بلکه ازمیان سربازانی که به خدمت احضارمیشدند، حتی از بین روستائیان تشکیل میشد. دادن سرباز به شاه در برخی موارد نوعی مالیات جهت همسایگان محسوب میشد.

گروهی از سپاهیان را نیز از میان کسانی انتخاب میکردند که در شجاعت ودلاوری بلندآوازه بوده ودرفنون جنگی تخصص میداشتند.

این عده ازسربازان که درحمله و گریز بیمانند بودند، در مقام مقایسه با



بطوریکه می‌بینیم سربازها ازقلعه بالا رفته واسراء را باخود می‌برند



صحنه‌ایست از داخل یك اردوی نظامی

سربازان مسلح دیگر ، سلاح ناچیزی با خود حمل میکردند تا بتوانند با سرعت بیشتری قلب سپاه دشمن را شکافته ودرمواقع مقتضی، پا بگریز بگذارند .

اما سپاه (غافلگیر کننده) از گروههای متعدد تشکیل میگشت . اولا عده‌ای (کورادو) یا (نیرومندان) در این قشون خدمت میکردندکه جزو پهلوانان بوده و محافظین جان شاه بشمار میرفتند و مسئولیت حفظ جان شاه در میدان جنگ با آنان بود .

قوه جنگی قشون ، باستثنای سلاحهائی که توسط جنگجویان (سبك سلاح) حمل میشدند، به تیر اندازان سواره نظام و ماشین آلات جنگی یا توپخانه بستگی داشت . جنگجویان (سبك سلاح) زره نمی پوشیدند و اسلحه مرگبار آنها را فقط گرز ویافلاخن تشکیل میداد .

باری، پیاده نظام مسلح به‌نیزه‌های بلند وشمشیر به مقابله با دشمن‌می‌پرداخت ومتصدیان توپخانه ماشین آلات عجیب جنگی را بکارمیانداختند .

عده‌ای را عقیده براین بودکه درآشور کهن ، آن توده که ریش نداشتند ، خواجه بوده‌اند حال آنکه لوح های جنگی، خلاف این را به ثبوت میرسانند زیرا براین لوحها ما جنگجویان ریشو وبی‌ریشی را دوش بدوش هم مشاهده می‌کنیم‌که با خصم نبرد میکنند حال آنکه وظیفه یك خواجه فقط محافظت از حرمسرا بوده است وبس . بدین ترتیب می‌فهمیم آن عده که ریش نداشتند ، جوانان نورسیده بوده‌اندکه جهت دفاع از سرزمین خود ، شمشیر بدست گرفته و جنك میکردند .

علی‌ایحال سپاهیان چکمه هائی برپا میکردند که با بندهای چرمی بسته میشدند و کلاه خود نوك تیزنیز برسرمی‌نهادند . بین نوك کلاه خود وکاسه سر، فاصله یا خلائی وجود داشت که درنتیجه جلوضربات وارده را گرفته و مانع از

آسیب دیدن سرمیشد.

امروزه بااستفاده ازهمین ایده ، کلاههای مخصوصی جهت کارگران معادن ویا سربازان درست میکنند اما محافظ بدن، عبارت ازسپرزبر وبلندی بود که‌قسمت فوقانی آن به‌عقب متمایل شده و بالای سرآنها را مانند سایه‌بانی می‌پوشانـد و این بدان مناسبت بود که درصورت فرودآمدن تیردشمن بصورت عمودی ، صدمـه‌ای به سرباز نرسد .

کمانداران کمانهـای متوسطـی باخود حمـل مینمودند. این عـده همواره سوار براسب بوده ودرحال پیشروی ویا حتی توقف، تیراندازی میکردند .

همـه سواره‌نظام ، تیراندازان ونیزه پرانها به‌خنجرهای کوتاهی کـه تیغه پهنی داشتند، مجهزبوده ودرصورت لزوم ازآنها استفاده میکردنـد. درفاصلـه بین سواره‌نظام وتیراندازان، عرابه‌های دواسبه حرکت مینمودند.

در آن عرابـه ها یکنفر تیـرانداز ، یـك عرابه ران و دونفر سپـر دار سوار میشدند .

توپخانه ازسلاحهائی تشکیل میشدکه تاقبل ازاختراع مهمات‌وباروت ، مورد استفاده قرارمیگرفت .

یکی ازابزار جنگی آشوریها عبارت ازسکوئی بود که برچرخهائی قـرار گرفته ومهاجمین را درسطح موازی بادیوار قرارمیداد. ماشینی دیگرکه از چـرم پوشیده شده ومرتباً بر آن آب می‌پاشیدند تابراثر شعله آتش‌افکنهای خصم، مشتعل نگـردد ، بعنوان سپر مهیب سربازانی که قلـعه کوب را هـدایت میکردند ، بکار میرفت .

قلعه‌کوب برمحوری حرکت کرده ومتحرك بود وضربه‌های پیاپی آن موجب خردشدن دروازه یافروریختن دیوارمیشدند .

سپاه آشور فقط مواقعی عازم جنك میشد که طالع بینان ومنجمین، ساعت را سعد میدانستند، شاه دراین قبیل موارد، فرماندهی سپاه رابرعهده میگرفت ، اما اگر بعللی موفق بانجام این کار نمیشد، جای خودرا بهسردار دیگری معروف به (تورتان) میسپرد .

اردو

سربازان گاهگاهی جهت استراحت موقتی وآب وعلف دادن بهحیوانات ، درنقطهای توقف میکردند اما اگر بعللی قصد اطراق داشته واقامت آنان بطول میانجامید، نوعی اردوی مجهز وغیرقابل نفوذ تشکیل میدادند. ایناردو معمولا مدور بوده یعنی چادرها را دریك دایره وسیع زده و اطراف آنها برجهائی بر می افراشتند .

خیمه سلطنتی دروسط اردو قرارمیگرفت وسایبان مصنوعی برآن نصب می کردند که همراه حرکت خورشید بهاطراف چرخانده شده ومانع ازتابشمستقیم نورآفتاب برچادر میشد.چادربقیه سپاهیان ویاحداقل صاحبمنصبان مشابه چادرهای امروزی بوده و دروسط آن دیرکی برمیافراشتند .

مطبخ های متعددی در اردو وجود داشتند که غذای سپاهیان در آنها طبخ میشد .

برای رسیدگی بهامور مطبخ عدهای بهذبح گوسفند پرداخته. گروهی آتش برافروخته وبرخی گوشت رابه سیخ کشیده و کباب مینمودند .

تودهای ازسربازها درحین استراحت . بهقشوزدن اسبها میپرداختند.

اشغال شهردشمن ویا دخول سپاهیان ازطریق شکاف دیوار بداخل شهر نشانه غارت وخرابکاری بود.

قبل ازهمه زوبین‌ها و آتش‌افکنها و دیگهائی راکه روغن داغ یا آتش از ازدرون آنها و ازفراز دیوار برسر سربازان آشور ریخته میشد، واژگون ساخته و درهم می‌کوبیدند، آنگاه‌قلعه دشمن راباخاك یکسان می‌ساختند وهرآنچه اسلحه که بدست میآوردند بەغنیمت می گرفتند.

ساکنین شهردشمن غالبا بامشاهده این‌وضع اثاث واموال گرانبهای خود را درخاك دفن میکردندکه برخی بعدها موفق‌بەیافتن آنها نمیشدند.

امروزه مقادیر کثیری ازاین اشیاء پیداشده وبه موزه‌ها راه یافته‌اند.

ساکنین تمام شهرهای دشمن ازیك موضوع اطمینان خاطرداشتند وآن‌اینکه سپاهیان آشور پس ازتصرف شهر، آزاری بەاهالی آن نمی‌رسانند . آنها بخوبی واقف بودندکه سپاهیان بەزنها وبچه‌ها و افراد مسن بهیچوجه صدمه‌ای نرسانده وفقط جنگجویانی راکه باآنها نبرد میکردند ، به اسارت میگیرند وبعد شهر را ترك می گویند .

پس ازآنکه شهر تصرف میشد ، تخت شاه رامقابل دروازه می‌نهادند و اسرا مقابل وی رژه میرفتند وشاه برای هریك ازآنها حکمی صادر مینمود .

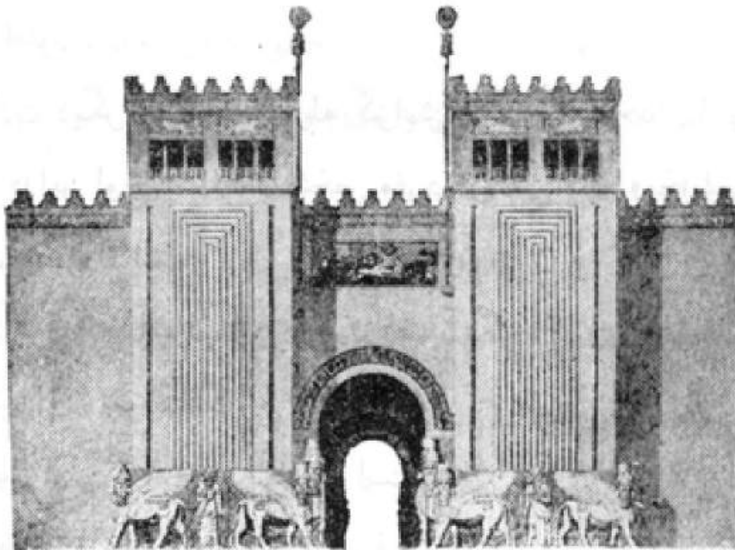
بطوریکه درفصول قبلی گفتیم سلاطین آشور گاهی اوقات کشتار برخی از اسرا و متمردین را جهت رعب سایرین ، لازم میدانستند و این نباید حمل بر خشونت آنان گردد زیرا این امر حتی درجهان متمدن امروزه نیز انجام می گیرد .

عده‌ای از اسرا بەبیگاری گماشته میشدند برخی مامور بنای‌ابنیه ، توده‌ای مشغول پاك کردن مردابها وباطلاقها، گروهی سر گرم ساختن ابزارجنگی وسایرین بەامور مختلف رسید گی میکردند.

هشتمین لشگرکشی سارگن

برای آنکه بتوانیم صحنه‌ای از لشگرکشیهای موفقیت‌آمیز شاهان آشور را بهتر تشریح کنیم، نخست هشتمین لشگر کشی سارگن را مثال میزنیم. وی به نواحی شرقی وشمالشرقی مملکت خویش لشگرکشی کرد.

شاه پس ازتعیین ساعت سعد نقشه منظمی جهت لشگرکشی خود طرح کرده آنگاه حرکت مینمود.



امروزه نامه‌های متعددی‌ازیکی ازصاحب‌منصبان ارشد نواحی مرزی‌سرزمین آشور پیدا شده‌اند که به‌شاه نوشته شده وبعبارت دیگر گزارشی هستند از اقدامات ونیات سرزمین خصم، بدین ترتیب می‌بینیم که شاه پیش ازحمله، اطلاعات‌جامعی درمورد دشمن بدست میآورد.

سارگن، پیش ازآنکه اقدام به لشگرکشی کند، حملات کوچکی به سرحدات دشمن کرد تا اندکی ازنیرو وقدرت آنها مطلع گردد. وی سپس بااعزام عده‌ای جاسوس، اطلاعات لازم را بدست آورد.

این جاسوسان موقعیت سپاهیان ارمنستان را گزارش دادند و درضمن سارگن را از موقعیت جغرافیائی سرزمین دشمن ، از ناهمواری راهها و غیره نیز آگاه ساختند .

شرح این لشگرکشی بر کتیبه‌ای آمده است که امروزه در موزه (لوور) محافظت میشود و (تورتیودانروین) آنرا ترجمه نموده .

این گزارش یالوح ، برخلاف سایر الواح ، بصورت یک گزارش تاریخی نوشته نشده بلکه بشکل نامه‌ای است ازشاه درمحل اقامتش درشهر(کالاخ) خطاب به خدای آشور .

بعبارت دیگر این لوح بمنزله گزارشی است جهت خدای آشور .

شاه دراین لوح بمثابه اول‌شخص مفرد گزارشی داده ومخاطب وی ، خدای آشور، خدای بزرگ است.

بدواً به‌خدای آشور سلام وتهنیت گفته آنگاه از وی تقاضای برکت جهت شهر وساکنین آن نموده است.

قسمت اول گزارش بدینصورت است :

در ماه (دوزو) ، ماه (نی‌نورتا) ، فرزند بزرگ و نیرومند انلیل ، ماهی که خداوند خرد جهت پیروزی من تعیین‌کرده است . پایتخت خود، شهر کالاخ راترک کردم و ....)

سارگن سپس شرح مشکلات و دشواریهائی را که درطول راه با آنها مواجه شده است ، نوشته وتذکر میدهدکه چگونه ازنهرهای (زو) یا (ذب) علیا و سفلی براحتی عبور نموده است. سارگن پس ازعبور ازرودخانه به‌منطقه کوهستانی رسیده و مینویسد : هرچند که این کوهها مرتفع بوده و با خس و خاشاک پوشیده شده بودند، هرچند که عظمت آنها برهم سایه انداخته و راه را چون جنگلی تیره

وتار ساخته بود ، هرچند کوچکترین شعاعی وجود نداشت ، معهذا من از آنها صعود کردم .)

پس از آنکه جاده‌ای احداث شد، شاه پیشاپیش سپاهیان حرکت کرده و بعد عرابه‌ها ، پیاده نظام و سواره نظام چون عقابهای تیزبالی از کوه بالا رفتند . بدنبال آنها خیمه سازان وسرانجام شتردارها وقاطرداران ازکوه صعود نمودند .

پس ازاین صعود، همگی استراحتی کرده و به پیمودن راههای پرپیچ و خم وصعب‌العبور پرداختند وسرانجام با مشقات بسیارکه ذکر آنها درلوح رفته است، به خاك دشمن رسیدند . شاه (مانایان) متوجه خطـری کـه تهدیدش مینمود ، شده و باتفاق ریش سفیدان وبزرگان کشور وافرادخانواده‌اش، بحضورشاه رفته وخراجی متشکل ازهدایای زنده چون غلامان واحشام و همچنین مواد خوراکی وغیره بدو تقدیم نمود وپاهای (شاه فاتح) را بوسید .

شاه سرزمین مجاورنیز ازرویه همسایه خود پیروی‌کرده و بحضـور سارگن رفت و از وی تقاضا نمود تا ازحمله به شهرمنصرف شده ودرعوض خراجی سالیانه دریافت نماید .

سارگن با این تقاضا موافقت‌کرد و همـان شب ضیافتی ترتیب داده شدکـه سارگن ودو فرمانروای خصم در آن شرکت کردند . سایر فرمانروایان و سلاطین مجاورنیز که وضع را چنین دیدند، پیشنهادات مشابهی داده ودرامان ماندند .

اما عده‌ای از سایر شاهزادگان متحد شده وآماده جنك ومقابله با سارگن شدند که همگی یکی پس ازدیگری شکست مفتضحانه‌ای خوردنـد .

پس از این پیروزی ، سارگن سپـاه خود را بسوی (آشور) برگردانـد و بدون برخورد باکوچکترین مخالفت یا مقاومتی، از خاك بیگانه هاگـذشته و به مملکت خود رسید .

اما (اورزانا) شاه (موسالیه) عهد شکنی نموده وخلاف قرارداد رفتار کرد.

وی عهدی را که در حضور خدایان آشور ، شمش، نبو و مردوك بسته بود ، لگدمال ساخت وحتی کاررا بجائی رسانیدکه علیه سارگن شورش نمود .

سارگن مصمم به گوشمالی وی شده و از طریق مشرق، از راهی که از بین دریاچه ارومیه (رضائیه کنونی) و دریاچه (وان) میگذشت ، عبور کرد . وی فقط هزارتن ازسواران سپاه وعده‌ای ازپیاده نظام را با خود برداشته‌وپس ازیك حرکت نیمدایره‌ای چنانکه گوئی عازم دریاچه ارومیه می‌باشد، بسوی مشرق حرکت کرد

بدین ترتیب موفق شد با یکهزارتن‌سواره وعده معدودی پیاده نظام،(مثآثیر) یا (ساسیر) را درهم کوبیده وتصرف نماید .

سارگن پس ازتسخیر آنجا، خدای شهررا با خود برداشت تا زیرپای‌خدای آشورقراردهد . بفرمان شاه۶۱۱۰نفر از ساکنین شهرجهت ازدیاد نفوس ، بسوی مملکت آشوربرده شدند وضمنا دوازده قاطر؛ ۳۸۰راس الاغ ومقادیرزیادی مواد خوراکی نیزبه غنیمت گرفت .

جنك با ایلام وتصرف شوش

نمونه دیگری ازلشکرکشیهای موفقیت‌آمیز و در عین حال، حیرت‌آور ، همان لشکر کشی آشور بانی‌پال بسوی ایلام است که بسال ٦٤٠ ق ـ م صورت گرفت .

آشوربانی‌پال جهت این حمله خود ، دلائل قانع کننده‌ای داشت و پیش از گسیل دادن لشکریان ، اطلاعات جامعی در مورد دشمن کسب نمود و بعد حمله کرد .

آشوربانی‌پال پس ازتصرف ایلام ، درکاخ سلطنتی اقامت نموده و خزانه

سلطنتی ایلام را متصرف شد وخدای ایلام موسوم بهشوشن یا شوشنیك را بمملکت آشور برد وازآنجا وشوش غنائم بسیار بچنك آورد .

تورات و آشور

در کتاب تورات، راجع بتاریخ آشورمطالب بسیاری نوشته شدهاند که برخی صحت داشته وبرخی براثر نظریات مغرضانه ، درکتاب آمدهاند . میدانیمکه درآن عهد، آشورهمواره برممالك مجاور حکمرانی نموده ودرنتیجه ملل خصم ، بالاخص یهودیان برای معکوس جلوه دادن اعمال پادشاهان آشور ، مطالب ضد ونقیضی را برشته تحریردرآوردند . البته بازنباید انکار کردکه امروزه تااندازهای تاریخ آشور را برمبنای تورات وبا تطبیق باآثارمکشوفه؛ مینویسند ، امـا نکات مغرضـانه آن کاملا مشهود هستند .

برای مثال دریکی از فصول توراتآمده است که شاه ازجام مقدس شراب نوشیده ودر نتیجه مبدل بهگاو شد ! ومدت هفت شبانه روز در چمنزارها بچریدن مشغول بود واینکه مجسمه گاوبالداریادبودی است ازهمان حالت !!

این موضوع نه تنها مسخره میباشد ، بلکه مایه بسی تاسف است که مورخین یهود تاریخ را این چنین بازیچه قرارداده وبرتر از همه ، خود را مسخره جهانیان ساخته اند .

درپاسخ ادعای تورات اولا باید گفتکه درآنزمان هنوزحضرت مسیح(ع) پا بعرصه وجود نگذاشته وهنوز جامی را کـه بعد ازمسیح جام مقدس نامیده و در کلیساها جهت شرب بکارمیبردند، وجود نداشت . ثانیا اینکـه کدام عقـل ودانشی استکه تبدیل انسان را بهگاو نیمه انسان قبول کند ؟

مجسمه هائی کهکشف شدند، نه تنها از آن گاو بالدار بودهاند ، بلکه شیر

بالداری را نیز با سرانسان نشان میدهند .

بنابراین باید گفت که یکی دیگر از پادشاهان بعلت خوردن غذا در معبد ، مبدل به شیر شد !

گفتیم که شیر و گاو بالدار با سرانسان در آشور کهن بعنوان مظاهر محافظت ازدروازه های شهر ساخته شدند . علاوه بر اینها، مظهری ازقدرت آشور بوده‌اند که در یکی ازفصول کتاب راجع به آنها بحث شده .

البته نکات انتقادی درتاریخ یهودیان بسیارند و اگر تورات را بعنوان تاریخ قبول داشته باشیم، بنابراین باید قبول کنیم که جهان چهارهزار و پانصد سال بوجود آمده است که البته این کذب محض است .

درکتاب تورات ؛ تنها تاریخ سلطنت پادشاهان آشور و اسامی آنها ، منتهی با تلفظ عبری، بدرستی نوشته شده است که البته دراینمورد با تطبیق با الواح مکشوفه یکی ازمآخذ ما بوده است .

افسانه ها وقصص مذهبی که درتورات آمده وبعدها درسایر کتب دینی نیز نقل شدند، اساس تاریخی دارا هستند که بیشتر درقالب مذهب، نقل گشته‌اند .

نسبت یونس نبی وشهر نینوا

در کتاب تورات واقعه‌ای نقل شده که بآشور مربوط بوده لیکـن بعللی که ذکر آنها رفت، آنرا بنفع قوم یهود و در قالب یك واقعه مذهبی، ذکر کرده‌اند . این واقعه که شرح آن بر کتیبه‌ای نیز نوشته شده . مربوط به سفر یونس نبی بشهر نینوا است .

یونس نبی جهت موعظه عازم آن شهـر گشت ولی این موضوع مایـه بسی حیرت است ، زیرا یهودیان بهیچوجه جهت وعظ امور دینی خویشتن . بسایر ملل

رجوع نمیکردند . شاید این سفر یونس نبی بشهر نینوا باعدم‌رضایت ومیل‌یهودیان صورت گرفته ودرنتیجه آنرا بصورت دیگری نقل کرده‌اند .

« سفر یونس نبی درحدود سده ۷۵۰ یا ۸۰۰ ق ـ م ، زمانی‌که سرزمین آشور پس ازسلطنت تیگلات پیلسر دوم دچار هرج ومرج گشته وتهدید بـه نیستی وزوال میشد، صورت گرفت .»

آشوریها و بابلیها درموارد خطر ملی بهیچوجه روزه دسته جمعی نمیگرفتند بلکه رسم دیگری داشتند، ضمنا آنها خود پیامبران و یا پیشگویانی داشتند که بی نهایت مورد اعتمادشان بودند . ثالثا اینکه افسانه یونس نبی وجریان‌قرار گرفتن‌او درشکـم ماهی و غیـره بهیچوجه قابل قبول نبوده و با رجوع به‌الواح موضوع روشن میشود .

« آشورشناسان باستناد مدارك وادله کتبی مارا مطلع میسازند که نـام آشوری (شهر بزرك) (نی‌نونا) می‌باشدکه این نام مشابه (نونه) بمعنای ماهی بوده و بروایتی علت اطلاق نام (نی‌نونا) یا (نینوا) نیز بستگی به افسانه هائی دارد که در آشور رواج داشتند . (به‌فصل بعدی ' سمیرامیس ، حقیقت یا افسانه ؟ رجوع شود)

علی‌ایحال ، حل معمای (نهنك ویونس) بسیار ساده است .

(نی‌نونا) یا ماهی بزرگی‌که یونس را بلعید، همان(نینوا)، (شهرماهی) است آوای رستگاری یونس وموعظه او درآن شهر موجب شد که جان وی به خطـر بیفتد زیرا گفتیم آشوریها درآن زمان اعتقادات مخصوص به‌خود داشتند ودرنتیجه یونس مدت چندشبانه روز ،درنینوا درتنگنا قرارگرفته وسرانجام توانست ازآنجا خارج شده وبه شهر خودبرود ونفس راحت بکشد.

گفتیم یهودیها درآن عهد، درزمان یونس‌نبی ۸۰۰ ق ـ م تحت سلطه آشوریها بودند واین اواخر سر به‌شورش برداشته بودند. بهمین جهت یونس نبی برای‌آنکه

بتواند آشوریها را ازحمله بهسرزمین یهود منصرف سازد ، بدانسو رفت واین خود معمای کشتی وطوفان وانداختن یونس بدریا را حل می کند . او به دل (نی‌نونا) راه یافت، گرسنه وتشنه ماند تابتواند اولا خدای یکتا ، (یهوه) را به آشوریها بشناساند ودیگر اینکه آنها را ازحمله بهسرزمین یهود منصرف کند وراه رستگاری را به آنان بنمایاند ، او درتنگنا قرار گرفت وسرانجام ازنینوا یا (نی‌نونا) بیرون رانده شد و درساحل سرزمین خود قدم برزمین نهاد.

مهمترین مدرکی که ادعای مارا دراینمورد بهثبوت میرساند، این میباشد که یکی ازتپه‌هائی‌که ازیکی ازگوشه‌های آن ویرانه‌های کاخها و معابد نینوا کشف شده‌اند نشان میدهد که شهر (نینوا) زیرآن تپه قرارداشته ، قرنهای متمادی به تپه (نبی یونس) مشهور بوده وتصویر آن دراینجا دیده میشود . *

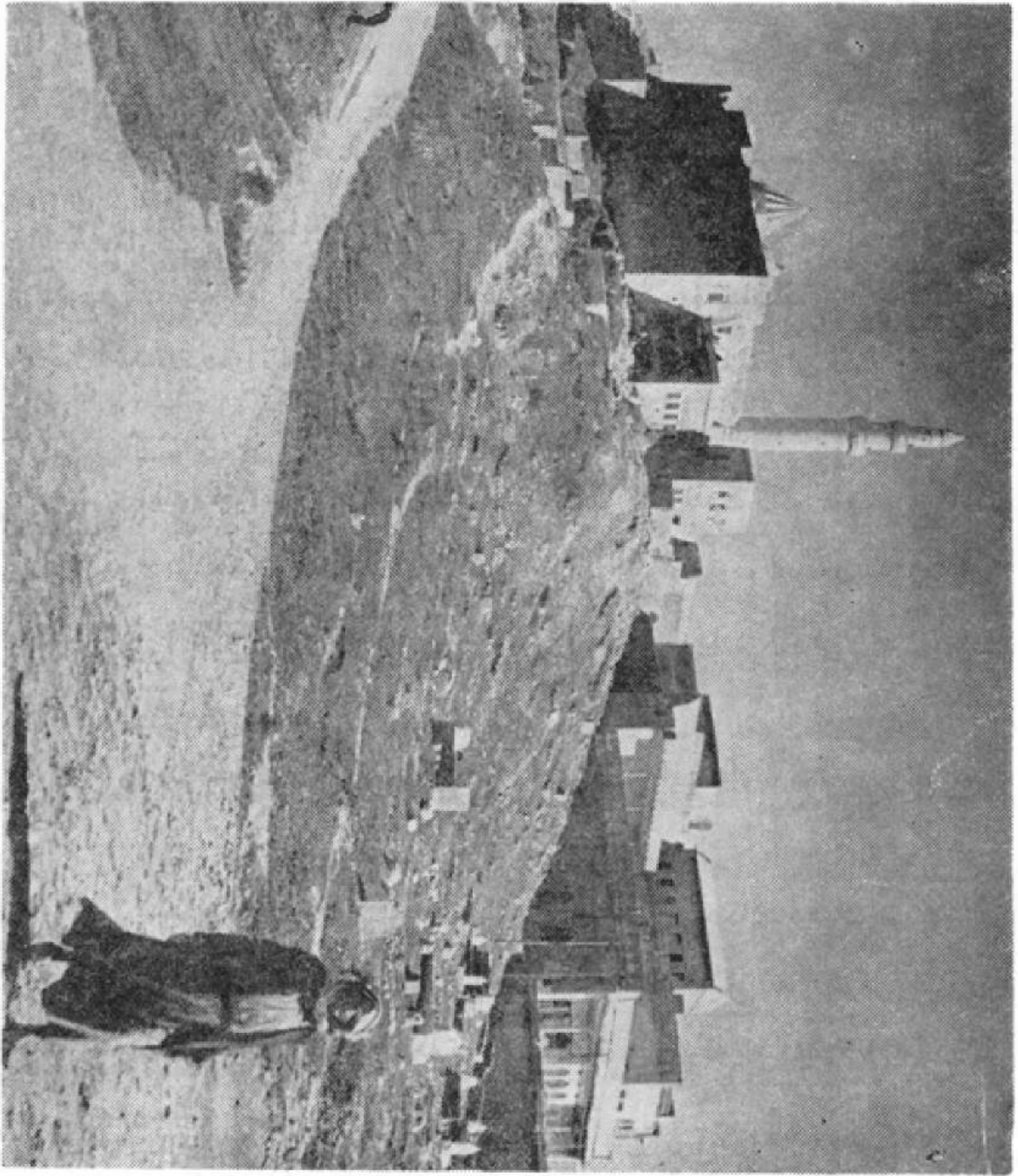
مقبره یونس

در نینوا بر روی

بقایای آشورکهن قراردارد

«نقل ازمجله جغرافی ملی آمریکا»

اندکی دورتر ازتپه بزرك (کویونجیك) که غالب آثار وبقایای آشور کهن ازآنجا کشف شده‌اند ، تپه دیگری بچشم میخورد که هرچند آثار بسیاری دردل‌آن وجود دارند وهرچند که قسمت عمده شهر نینوا زیر آن مدفون گشته معهذا بعللی نمیتوان آنرا حفرکرد زیرا مسجد بنی‌یونس (که بهعقیده مسلمین آن حوالی) مقبره یونس درآن قرارگرفته ، براین تپه بناشده است.



مقبره یونس نبی در نینوا

سمیرامیس

حقیقت یا افسانه ؟

نظر باینکه راجع به سمیرامیس مطالب ضد و نقیض بسیار گفته میشوند ، لازم دیدیم که درهمین کتاب ، حقیقت وجود سمیرامیس را شرح دهیم ، متاسفانه برخی ازمورخین افسانه‌ها را حقیقت‌جلوه داده ودر کتب خویش نقل‌مینمایند ، بگروهی را عقیده براینست که سمیرامیس همسر (نینوس) بنیانگذار (نینوا) بوده . حال آنکه عقیده آنها کاملا نادرست بوده و سمیرامیسی راکه بعنوان همسر نینوس معرفی مینمایند، یك سمیرامیس افسانه‌ای میباشد وحقیقت ندارد زیرا نینوس ابداً همسری بنام سمیرامیس نداشته وفقط افسانه‌ای را به‌او نسبت داده‌اند وبطوریکه‌در فصل سوم کتاب نوشتیم « بنیان گذار شهر نینوا (آشور) بوده است ، نه نینوس بنا براین باید دانسته شود که سمیرامیس دو شخصیت دارد ، یکی افسانه‌ای و یکی واقعی».

ما در صفحات آتی ، شرح حال سمیرامیس افسانه‌ای وهمچنین واقعی را خواهیم نوشت .

گفتیم متداول ترین افسانه‌ای که راجع به‌او وجود دارد ، همان سر گذشت سمیرامیس همسر نینوس است . طبق این افسانه ، سمیرامیس بعد ازشوهرش نینوس زمام‌امور رابدست گرفت حال آنکه تاریخ بما نشان میدهدکه بعدازنینوس(شاماروش) برتخت سلطنت نشست.

سمیرامیس که درتاریخ ذکر میشود وشرح حالش برالواح متعدد نوشته‌شده کس دیگری بوده .

امروزه‌دانشمندان بخوبی میدانندکه درسرزمین آشورفقط یك‌ملکه‌حکمرانی

نموده است والواحی مهم که کشف شده‌اند ، این ملکه‌را (شامورتا) یا (شمیرام) و یا سمیرامیس، همسر (رامان نی‌راری سوم) معرفی می‌کنند . بنابراین‌سمیرامیس واقعی همسر رامان نی‌راری سوم بوده که در ۸۱۱ الی ۷۸۲ ق ــ م بسر می‌برد . گروهی رامان نی‌راری را بل‌نی‌راری سوم وهمچنین بل هولی خوس یاهولی‌کاس نیز می‌نامند و تاریخ سلطنت اورا ۷۸۱ــ۸۱۰ ق‌ــم تخمین‌میزنند .

بطوریکه فهرست اسامی سلاطین آشور نیز درآغاز کتاب ، نشان میدهد ، بعد ازبل‌نی‌راری ، شمیرام یا سمیرامیس برتخت سلطنت نشست که از۷۷۱ تا۷۸۱ ق‌ــم فرمانروائی نمود؟

توده‌ای دیگر این دو ، یعنی افسانه و حقیقت رابهم آمیخته ومطالب‌غریب ونادرستی را نقل مینمایند .

سر گذشت سمیرامیس افسانه‌ای همسر نینوس چنین است : (توجه شود که این افسانه بوده وحقیقت‌ندارد) بازباید توجه شود که این‌افسانه‌را ، بیشتر یونانیها (که به افسانه علاقه خاصی داشتند) رواج داده‌اند وسایر مولفین‌قسمتهای‌افسانه‌ای آنرا ، یعنی تبدیل سمیرامیس به کبوتر وغیره را حذف‌نموده وقسمتی‌ازاقدامات سمیرامیس واقعی رابدان افزوده وبعنوان سمیرامیس همسر نینوس معرفی‌کرده‌اند این افسانه چنین است :

درزمان سلطنت نینوس ، سرزمین آشور وسعت یافت‌ووی‌تمامی سرزمین‌های مجاور ، حتی‌قسمتهائی ازروسیه جنوبی را فتح نمود . آنگـاه پایتختی جهت خود بنا نمود که آنرا (شهر بزرك) نامید (گروهی معتقدند که شهر بنام خود نینوس نامیده‌شده وبعدها نینوا گشت.)

نینوس سرداری داشت بنام (اونه) یا (اونیس) که دارای همسری زیبا بود

موسوم به‌سمیرامیس.

این سمیرامیس دختر الهه ماهیها (نی‌نونا) (در کتو) بشمار میرفت که در بیابانی لم‌یزرع نزدیك به معبدی که مادرش درآن اقامت میکرد ، پابعرصه وجود نهاد و کبوترها غذایش دادند تاآنکه عده‌ای چوپان اورا یافته ونزدرئیس‌خودبنام (سیماس) بردند . (سیماس) آن‌دختررا چون فرزند خود مورد مراقبت قرارداد تا آنکه بسن بلوغ رسید . روزی‌سردارشاه موسوم به (اونیس) با آن دختر برخورد کرده و دل بدوباخت وبه‌همسری اختیارش نمود .

سمیرامیس آنچنان عقل ودرایت بخرج داد وآنقدر زیرك وکاردان بودکه حتی یکبار شکست شوهرش را درفتح قلعه دشمن ، جبران کرده ولباس رزم برتن نمود و قلعه را تسخیر کرد .

(نینوس) که مفتون حسن وجمال آن‌زن گشته بود ، ترتیبی داد تاسردارش بـه سفربرود و خود ، سمیرامیس را به عقد خویشتن درآورد . شوهر سمیرامیس که ازجریان اطلاع یافته بودخودکشی کرد وسمیرامیس رسماً ملکه کشورشد وبعد از مرك شوهرش ، زمام امور را بدست گرفـ ومدت ۲ سال‌تمام سلطنت نمود.

وی‌طی دوره فرمانروائی آنچنان دست به‌کارهای آبادانی متعدد زده‌و مرزـ های کشوررا وسعت‌بخشیدکه مورد احترام عموم قرارگرفت .

طبق این روایات بنا کننده شهربابل وباغهای معلق ودیوارهای محکم‌نیز او بود . وی‌حتی تونلی درزیر رودخانه زده ودوقصر را از طریق راه زیرآبی ، بهم متصل ساخت او حتی بایران نیز سفر کرد و اقدامات آبادانی و عمرانی بسیار انجام داد . وی جاده های مختلف احداث کرده و برکوههای صعب‌العبور راههای همواری بوجودآورد .

این است سرگـذشت افسانه‌ای سمیرامیس همسر نینوس‌کـه با سرگذشت

سمیرامیس واقعی ، ملکه آشور ، همسر رامان نی‌راری سوم ، ترکیب شده. بطوریکه چند سال قبل ، باستان‌شناسان کشف نمودند ، سرگذشت سمیرامیس ، همسر نینوس، افسانه‌ای بوده که یونانیها از آشوریها اقتباس نموده و با آب تاب بیشتری نقل کرده‌اند .

الواح مکشوفه نشان میدهند که کاراکترهای این افسانه ازخدایان‌سرچشمه گرفته‌اند و این یك افسانه فولکلوریك آشوریها بوده و براساس همین‌افسانه نیز نام (شهر بزرك) را (نی‌نونا) یا (نینوا) نهاده‌اند . بدین ترتیب می‌فهمیم‌که نینوس ، شهر نینوا را بنام‌خود ننامیده واصولا وی‌بنا کننده این‌شهر نمی‌باشد بلکه آنجا را تجدیدبنا ساخته ونام (نینوا) یا (نی‌نونا) یعنی (ماهی) را بر اساس همان افسانه ، که میگویند سمیرامیس دختر الهه ماهی‌ها بوده ، بر آن‌نهادند .

بدین‌نحو ما ازعلت اطلاق عنوان (نی‌نونا) یا (نینوا) به (شهر بزرك) مطلع میشویم ونسبت آنرا باحکایت یونس نبی درمی‌یابیم (رجوع شود به صفحه ۱۷۰)

طبق مدارك‌موجوده، افسانه سمیرامیس جزو افسانه‌های محلی‌بوده‌و بموجب آنها نینوس وسمیرامیس « زن کفتر » خدایانی بوده‌اند که بشکل انسان به زمین آمده‌انــد .

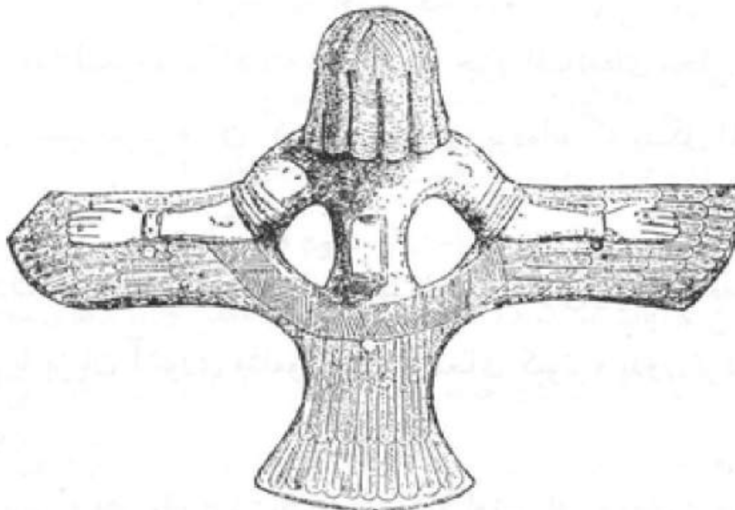
بعبارت بهتر نینوس تجسمی است قهرمانــی از «نی‌نیب» ، شاه‌مقتدر آشور و سمیرامیس یا بزبان آشوری «شامورامات» «بمعنای کبوتر» بدون تردید همان الهه ایشتار است .

« اونیس » و«سیماس» نیز بلاشك دوبت « اونیس‌ای » و«شمش» هستند.

کشف این دومجسمه‌که سمیرامیس را بصورت‌کبوتر نشان میدهند، افسانه را تأیید می‌کنند .

حال آنکه حقیقت امر چیز دیگر است . یعنی الواح وتاریخ نشان میدهند که «شامورامات» یا سمیرامیس ، ملکه رامان‌نی‌رازی سوم ، تنها ملکه‌ای بوده که نامش درالواح و کتیبه ها آمده‌است . وی، سمیرامیس واقعی' شاهزاده خانمی بوده





سمیرامیس بصورت کبوتر

بابلی که شهر بابل را بنا نهاد و اقدامات آبادانی بیشماری انجام داد. بهمین سبب بابلیها نام اورا درفهرست پادشاهان خود ذکر کرده‌اند.

ما برای آنکه بتوانیم دو وجود افسانه‌ای و حقیقی سمیرامیس رااز‌هم‌تفکیك کنیم، به آثار بیشماری رجوع کرده وبصورتی‌که تقدیم شد، درآوردیم. باشد که این موضوع درتاریخ آتی‌ثبت گردد و قارئین ازشك وتردید خارج شوند.

ذکر این نکته لازم‌است‌که حقیرناچیز برای‌نوشتن این فصل‌که درچندصفحه خلاصه میشود، بالغ برهشتاد ودو کتاب وتاریخ والواح را مطالعه و مدت نه ماه تحقیق کرده و نتیجه این تحقیقات را دراین مجلد تقدیم کرده‌ام ولی درجلد سوم که تاریخ‌سیاسی آشور میباشد، درشرح حال پادشاهان آشور، با تفصیل‌بیشتر در اینمورد بحث شده.

باری، چنین‌بود زندگی ملتی بزرگ‌که مایه‌رشك جهان کهن بوده وموجب حیرت و تحسین جهان امروزه گشته. ملتی که در بحبوبه بربربت، تمدنی زوال ناپذیر را بنیان گذارد. تمدنی که حتی بقایای آن نیز امروزه عموم را به حیرت واداشته.

برقی درآسمان‌جست، تند بادی وزیدن گرفت، طوفانی‌عظیم برپاشدو ناگهان تمدنی شگرف ازصفحه روزگار محو گشت، اما مورخین بزرك تا حدودی خاطره آن‌ملت بزرك و آن سرزمین غنی‌وپربرکت‌را زنده نگهداشتند، تا آنکه کشفیات سنوات اخیر، بطورکلی، پرده از سیمای آشورکهن پس زدند و تمدن مدفون در بطن زمین‌را آشکار نمودند. نه تنها آشوریهای جهان، بالاخص آشوریهای ایرانی، بلکه عموم ملل‌نیز مدیون وسپاسگزار آن‌مورخین و آن باستان‌شناسانی‌بوده‌وهستند

ودر آینده نیز خواهند بود که با زحمات خود) ، با زحماتی که برشیرین داشتند ، (توانستند آشور کهن‌را بشناسانند و حال‌این وظیفه‌ما، وظیفه عموم آشوریهاست که میراث گرانبهای گذشتگان را باجان‌ودل پاس دارند .)

دراینجا جلد اول کتاب ما که شامل زندگی اجتماعی آشوریهاست به اتمام میرسد وجلددوم را نیزبعنوان ادبیات آشور وحماسه گیل گمیش ، ضمیمه‌این‌مجلد تقدیم‌می کنیم. لازم به تذکر است که شرح‌حال ادباوفضلای آشوری دردوره مسیحیت درمجلددیگری‌بعنوان « مسیحیت آشور » نوشته شده است .

پایان‌جلداول

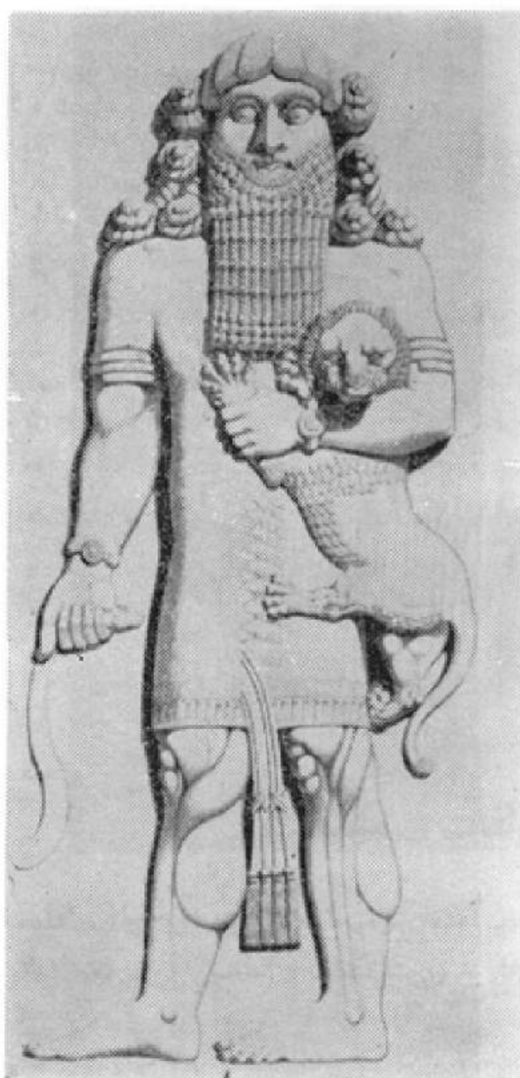
جلد دوم

قسمت سوم

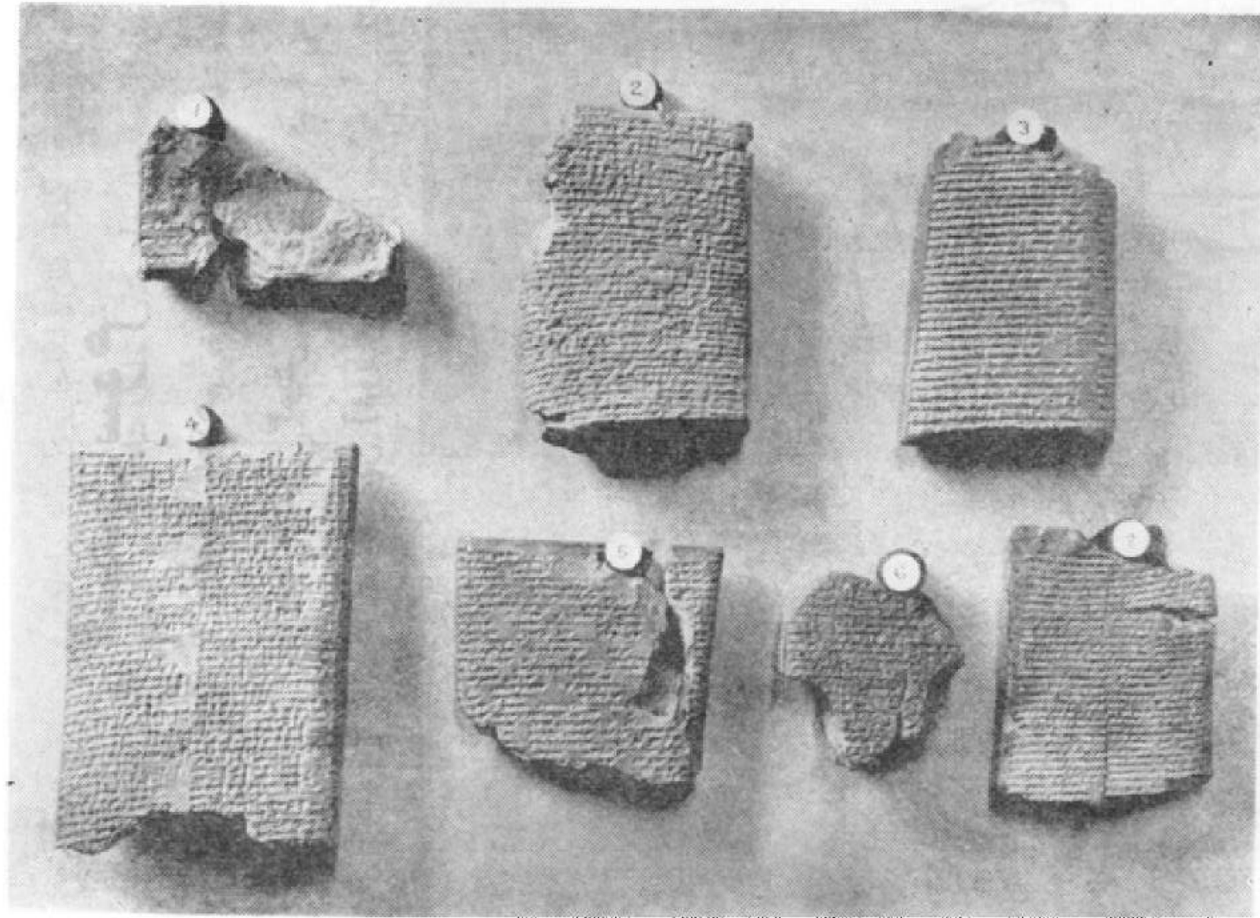
فصل سیزدهم

حماسه گیل گمیش

« ادبیات کهن آشور »







لوح های گلی که حماسه بر آنها حک شده

تذکر لازم

حماسه گیل گمیش که اینك تقدیم قارئین گرامی میشود، بطوریکه ازعنوان آن پیداست ، مربوط به قدیمی ترین حماسه آشوریها میباشد .

مولف نه تنها این حماسه را بادقت تنظیم، ترجمه وتالیف نموده، بلکه تاریخ پیدایش و وچگونگی بوجود آمدن این افسانه، ریشه اسامی و غیره رانیزبا تحمل زحمات بسیار و رجوع بآثارمتعدد، درقسمت اول کتاب ذکرنموده وبازحمات بسیار، این حماسه راازنظم به نثرآورده وحتی المقدورسعی کرده تا لطائف کلام پیشینیان راپاسداری نماید .

فهرست جلد اول که درصفحه بعدی آمده است بصورت فرهنك اسامی تنظیم گشته ومنبع بسیارمهمی میباشد برای کسب اطلاعات درموردحماسه، شخصیت ها وکاراکترهای آن که برای اولین باردرایران بچاپ میرسد . ضمنا لازم بتذکراست که حماسه گیل گمیش اولین باراست که بدین نحو، بطورکامل وباسبك شیوا واستادانه مولف دراینجا نوشته میشود . روش استادانه و قلم روان وادیبانه مولف درنوشتن یا درواقع ترجمه وبرگرداندن حماسه ازنظم به نثرموجب شده که متن کنونی گیل گمیش ازنکته نظرادبی ، مقام شامخی را در ادبیات نثرفارسی احراز کند . ناشر

فرهنك اسامی ولغات و مشتقات

درموردخدایان وکسانیکه نامشان درکتاب آمده، توضیحات لازم درخود مطلب داده شده اند لیکن برای آنکه خوانندگان بیشتربه تاریخ وریشه کلمات و اسامی پی ببرند ، ذیلا فهرستی رابترتیب الفباء مینویسیم :

اسم : **معنی**

آداد : طوفان، باران وخدای هوا

انوناکی : معمولا به خدایان زیرزمینی، قضات اموات واولاد (انو) اطلاق میشد.

آنشان: منطقه‌ای از(ایلام) واقع درجنوب غربی‌ایران، احتمالا منبع ذخائرچوب جهت تهیه کمان بوده زیرا گیل‌گمیش کمانی‌از(آنشان) داشته‌است .

آنتوم : همسر آنو

آنو: (آن) سومری ؛ پدرخدایان وخدای‌آتش‌و(اکبر) . درافسانه‌آفرینش‌سومری‌ها، قبل ازهمه دریائی‌وجودداشته که‌کوه دنیوی شامل‌آسمان (آن) ؛ وزمین (کی) ازآن سر بـر آوردند وتوسط (انلیل) ازهم جداشدند .آنگاه (آن)آسمانها رادورکرد و(انلیل) زمین را. (انو) بعداشروع به عقب نشینی‌کرد وبه (اوروك) رسید ومعبد مهمی‌درآنجابنا نمود.

آپسو: مغاك،آبهای اولیه زیرزمین، درافسانه‌های بعدی (انوما الیش) ؛ بخصوص آب شیرینی‌که باآب شوردریا وعنصرثالث‌آب ، احتمالاابر،کـه خدایان نخست ازآن موجودیت یافتند، بوجودآمد .آب (آپسو) راآبی‌می‌پنداشتند که با طلسم (ای)، درزیرزمین‌ساکن‌ما نده به خوابی‌مرك مانند فرورفته‌اند .

آریور: الهه خلقت یاآفرینش‌که (انکیدو) رابشکل (آنو) ازخاك رست‌آفرید.

آیا: شفق، عروس‌خدای‌آفتاب (شمش) ۱

بلیت شری: محررومیرزای خدایان تحت‌الارض.گاومیش‌آسمان_ متجسم‌کننده‌قحطی، مخلوق (آنو) جهت (ایشتار)

دیل مون : بهشت‌سومریها که درخلیج۲ فارس‌واقع شده وبعنوان (مکانی‌که خورشید از آن سربرمیآورد یاطلوع میکند) شناختــه میشد . برخــی‌دیگرآنجا را (سرزمین زندگان)

۱ـ بطوریکه ملاحظه میشود، شمش‌کلمه‌ای بوده‌آشوری بمعنای‌آفتاب‌که اعراب‌با تغییر ش‌موخرآن بصورت س،آنرابصورت (شمس)درآورده‌اند حال‌آنکه این (اسم) نیز چون اغلب کلمات دیگرعربی‌وفارسی، دراصل‌آشوری بوده است .

۲ـ بطوریکه گفتیم، این حماسه‌بارجوع‌به متون‌اصلی‌والواح های‌کهن ترجمه وگردآوری شده . بازمی‌بینیم‌که درتاریخ‌کهن وحتی درالواح نیــز اینجا را خلیج فارس نامیده‌اند نــه خلیج عرب . مولف

می‌نامیدند . اینجادرافسانه های سومری، مکان‌آفرینش وجائی بوده‌که پهلوان سومری، بنام (زیوسودرا) توسط خدایان به‌آسمان برده شد تاحیات جاوید بیابد.

دوموزی : سومریها (تموز) راچنین‌مینامیدند واین خدای‌گیاه وخدای نعمت بوده. ضمنا خدای جهان تحت‌الارض نیز بشمار میرفت . اورا (شبان) و همچنین (ارباب شبانان) نیز می‌نامیدند .

ای : بزبان سومری (انکی) . خدای‌آبهای شیرین، خدای عقل وخرد، حامی هنر و صنایع ویکی‌ازخالقین بشر. اوخدای بـزرك (ایریدو) نیز بوده‌کـه در آنجا معبدی مختص خویشتن داشته و در(اعماق) بسرمی‌بـرد . اجـدادوی ناشناس هستند ولی بطورقطع فرزند (انو) بوده .

انیا : معبدی در(اوروك) که جهت (انو) و(ایشتار) مقدس‌بوده .

ایگالما: کاخ بزرك دراوروك، خانه وماوای الهه (نین‌سان) ، مادرگیل‌گمیش

ایندوکوگا : با (نین دوکوگا) و خدایـان سومری در اعمـاق زمین بسر می‌برد ، والدین انلیل .

این‌کیدو : الهه‌آفرینش‌اوراازگل به شکل وشمایل (آنو) خدای‌آسمان و (نی‌نورتا) خدای جنك، درآورد . اودوست‌گیل‌گمش بوده .گاهی‌وحشی‌وزمانی طبیعی‌میشد . بعدها او را حامی‌یاخدای حیوانات دانستند وممکن‌است درافسانه دیگری‌آمده باشد.

انلیل : خدای زمین، بادوهوا، کشنده‌آنو. درافسانه‌های سومری، وی ازآمیزش(آن) آسمان و(ای) زمین بوجودآمد . سپس‌آنها را ازهم جـداساختـه وزمین رابسان حصه خود برداشت وبعدها (انو) رابعنوان خدای بزرك برگزید . وی محافظ شهر(نی‌پور) بوده.

ان مول : به اندوکوگا رجوع شود .

آنوگی؛ خدای‌آبیاری وناظرکانالها

انوما الیش : حماسه‌آفرینش‌قوم سامی‌نژادکه خلقت خدایان ومتلاشی‌شدن قوای‌مخرب (مردوك) جوان وآفرینش‌انسان ازخون (کین‌گو) پهلوان شکست‌خورده‌اغتشاشی‌درآن‌تشریح شده . عنوان حماسه‌ازکلمات اولیه حماسه اقتباس‌شده .

ایریش‌کی‌گال : ملکه جهان تحت‌الارض‌که متحملا روزگاری الهه آسمانی بود . در افسانه‌های دنیوی سومریها وی پس‌ازجدائی‌زمین وآسمان به جهان تحت‌الارض‌برده شد.

ای‌تانا؛ شاه افسانه‌ای (کیش)که بعدازوقوع طوفان فرمانروائی‌مینمود. درحماسه‌ای

که نامش آمده است ،گفته میشودکه (ای‌تانا) بــرپشت عقابی سوار شده و بسوی آسمان پروازکرد .

گیل‌گمیش: پهلوان‌حماسه، پسرالهه (نین‌سان) وراهبی موسوم به(کلب). (بروزن‌ملك) پنجمین شاه (اوروك) پس‌ازوقوع طوفان ، شهرتش بیشتر بدلیل اقدامات‌آبادانی‌بسیاروهمچنین قضاوت مردگان بود.

هانیش: ندای الهی‌که طوفان وهوای بدراخبرمیدهد .

هامبابا : که (هاواوا)نیزنامیده میشود. نگهبان جنگل سدری بود که بــا گیل گمیش درافتاده وتوسط وی و(انکیدو) بقتل میرسد .

ایگی‌گی : نام‌جمع خدایان بزرك‌آسمان .

ایرکالا: نام دیگری جهت (ایریش‌کی‌گال) ملکه جهان‌تحت‌الارض.

ایشتار: همان‌ایناناى‌سومری‌است . الهه‌عشق و برکت؛ الهه جنك، ملقب بەملکه‌آسمان. وی دختر(آنو) وهمچنین‌الهه حامی(اوروك) بوده ومعبدی درآنجادارد.

ایشولانو: باغبان‌آنوکه زمانی‌موردمحبت (ایشتار) واقع شده، لیك بدین‌عشق پاسخ‌رد داد ودرنتیجه توسط‌الهه، بصورت قاطری درآمد .

گی : زمین.

کلب : قسمتی‌ازاوروك

لوگول باندا : سومین شام دودمان اوروك، خدا وشبان بوده وپهلــوان سلسله‌ای از اشعارحماسی‌سومریهاست . وی محافظ‌گیل‌گمیش نیزمحسوب میشد .

ماگان: سرزمینی‌درقسمت غربی‌بین‌النهرین‌که‌گاهی‌آنرامصروزمانی‌عربستان می‌پندارند وبرخی‌اوقات سرزمین‌مردگانش میدانند .

ماگی‌لوم : معنای‌آن هنوزمعلوم نشده لیك‌احتمال میرودکه (قایق مردگان) باشد.

مامتوم : الهه‌ای‌که مسئول سرنوشت هابوده عقرب‌آدم نما ــ نگهبانی‌بوده‌که هیولای ماده‌ای نیزبااوبسرمی‌برد . درالواح بصورت‌انسانی‌منقوش‌شده که‌قسمت فوقانی‌بدنش‌شبیه‌انسان وقسمت تحتانی‌بشکل دم عقرب‌است .

بموجب (انوماالیش) این‌هیولادرآبهای اولیه قرارداده شد تاباخدایان جنك‌کند .

ماشو: این‌کلمه بزبان اکدی، (دوقلو) معنی‌میدهد وکوهی است با دوقله مشـابه که شب هنگام خورشید بین‌آنها میآساید . برخی‌اوقات آنرالبنان وباضدلبنان می‌پندارند .

نام‌تار: مظهرسرنوشت بصورت خبیث و شیطانی که بشکل هیولائی درجهان زیرزمینی ترسیم شده . ضمناقاصد ووزیراعظم (ایریش‌کی‌گال) نیزبوده وبلاومصیبت نازل میساخت.

ندو: به (نتی) رجوع شود.

نرگال : مظهرخدای زیرزمین که گاهی‌اوقات شوهر(ایریش کی گال) نیزنامیده‌میشود . در یکی از اشعاراخدی هایاآ کادیانی . شرح نـزول وی ازآسمان بـزمین‌داده شده و خدای طاعونش نامیده‌اند .

نتی : سومریها (ندو) راچنین مینامیدند واین دروازه‌بان ارشد جهان زیرزمینی‌است .

نیندوکوگا ـ یا (ایندوکوگا) خدایان بزرك درزیرزمین بسرمیبرد .

نین‌گال : همسرخدای ماه ومادر آفتاب.

نین‌گیرسو: درآغاز (نی‌نورتا) راچنین مینامیده‌اند واین خدای‌آبیاری و بـرکت است که مزرعه‌ای نزدیك (لاگاش) داشته وانواع گیاهان درآنجا می‌روئیده‌اند . او فرزند یك ماده بز بوده‌است .

نین‌گی‌زیدا : یـا (گی‌زیدا)، خدای برکت کـه بعنوان(سروردرخت حیات) نامیده میشود . برخی‌اوقات بصورت ماری متجسم میشودباسرانسان ولی‌بعدهامبدل بـه خدای شفا و استعلاج شده وهمکار(تموز) گشت . ایندوبالاتفاق ازدروازه‌بهشت مراقبت میکردند .

نین‌هورساك : سومریهاویراالهه مادرمینامیدند ویکی‌ازچهارخدایان اصلـی سومریها است که سه خدای دیگرعبارتنداز آن، انلیل وانکی. برخی‌اوقات همسر(انکی) میشود وتمام نباتات رابوجودآورده. معنای‌این‌اسم (مادر) است ولی‌اورا (نین‌تو)، بانوی زادوولد،وکی. کوه‌ارض، نیزمینامند.

نین‌کی: مادرانلیل.

نین‌لیل : الهه‌ارض وسمادرمقرزمین‌خود. همسرانلیل بوده ومادر(ماه) بوده و در شهر (نی‌پور) موردپرستش‌قرارمیگرفت .

نین‌سان : مادرگیل‌گمیش، الهه کم‌قربی که در(اوروك) می‌زیست وفقط بخاطرعقـل و خردشهرت داشت . وی‌همسر(اوگول‌باندا) بوده است .

نی‌نورتا :نام بعدی (نین‌گیرسو). پهلوان وخدای جنك، بادجنوبی وخدای چاهها و قنات‌هاوآبیاری، بموجب یکی‌ازاشعار، وی یکبارآبهای تلخ زیرزمینـی‌را نفرین‌کرده وبر هیولاهای دهشتناکی غالب‌آمده .

نیسبا:الهه غله .

نیس‌ری :احتمالابمعنای (کوه رستگاری) بوده وبرخی‌اوقات‌آنرا همان سلسله جبال جنوبی(پیـر عمـان قادران) در(زب) سفلی‌ویا باآرارات درشمال دریاچه وان. می‌پندارند.

پوزورآموری: سکاندار(اوتنوپیش‌تیم) درجریان طوفان بزرك

ساموکان: خدای احشام

هفت پیر: خردمندان عالمی که تمدن را به هفت‌شهر بین‌النهرین‌عطا کردند .

شمش: بزبان سومری (اوتو)، همان خورشید است . سومریهاخدای شمش‌یا(اوتو) را قاضی‌حق‌وقانونگذارمیدانستند .

قوم سامی‌نژادوی راپهلوانی‌شجاع وخدای عقل وخرد، فرزند (سین) وبرتراز پدرش میپنداشتند، باری‌اوشوهروبرادر(ایشتار)بوده‌است.

تصویروی راباباره‌ای نشان میدهند که باآن‌تصمیمات خودراقطع‌مینمود.اماهمان‌خدای آفتاب است که اعـراب با حذف (ش)آخـر وتبدیل‌آن به(س) بصورت (شمس) (آفتات) درآورده‌اند :

شولت : رعد وبـرق.

شولپا: خدائی که برجشنها وضیافتها نظارت میکرد.

شوروپاك : همان (فرح) کنونی‌واقع‌درهیجده میلی‌شمالغربی‌اوروك، یکـی‌ازقدیمی‌ترین شهرهای‌بین‌النهرین‌است . اینجازادگاه‌پهلوان‌حماسه‌بوده

سیدوری: دختر شراب وآبجوسازالهی .

وی درساحل دریا (محتملامدیترانه) ودرباغ خورشید بسرمی‌بـرد . نام این زن بزبان هوریانی(زن جوان) معنی‌میدهد وشاید تجسم دیگری باشدازایشتار.

سیلی‌لی: مادریك کره اسب .

سین : همـان (نانا)ی سومری ، یعنی ماه، پـدراوتوـ شمش، (ایشتار) والدیـن‌او (انلیل) و(نین‌لیل) بوده‌اند.

معبد عظیم‌وی در(اور)واقع شده بود.

تموز: همان (دوموزی)سومری، خدای محتضرنباتات که (ایشتار) بخاطرش شیون‌بسیار کرد. دریکی‌ازاشعارآکادیانی، (ایشتار) بجستجوی شوهرجوان خود(تموز) بجهان تحت‌الارض میرود، اما دراشعارسومری، (تموز) همان (ایناتا) میباشدکـه مسئول فـرستادن (دوموزی) بعنوان‌گروگان جهت بازگشت خودبسلامت، بجهان زیرزمین‌میباشد.

یوبارا۔ تونی: یکی‌ازشاهان (شوروپاك) وپدر(اوتناپیش‌تیم) . تنهـا شاه (کیش) کـه باستثنای (اوتناپیش‌تیم) نامش‌درفهرست سلطنتی‌آمده است .

اورشاناتی: دربابل‌کهن همان (سورسونابی) بوده واین ناخدای (اوتناپیش‌تیم) است

که روزهابر آبهای مرده که باغ شمس رااز بهشتی که (اوتناپیش‌تیم) الی‌الابد در آن بسر میبرد، جداساخته‌اند، قایقرانی‌مینماید . وی با راه دادن گیل گمیش بعنوان یك رهگذر، قانـون را نقض نموده ودرنتیجه همراه گیل گمیش به اوروك برمیگردد .

اوروك : درتورات ایریچ نامیده شده‌است وهمان (ورقه) کنونی‌است که در بابل‌جنوبی؛ بین‌فرح (شوروپاك) و(اور) واقع‌شده . باستانشناسان کشف کرده‌اند که این شهراز ازمنه بسیار کهن اهمیت بسزائی‌داشته ومعابدآنووایشتاردرآن قرارگرفته بودند . ازنکته نظر سیاسی ، دشمن شهرکیش بوده وپس از وقوع طوفان ، پایتخت خاندانـی از سلاطین گشت که گیل گمیش پنجمین آنها بوده .

اوتناپیش‌تیم : سومریها اورا (زیوسودرا) می‌نامیدند و از نکته نظرآنان شاهی بوده خردمند وکاهن (شوروپاك).درمنابع آکادیانی یك شهرنشین‌خردمند است.

باری، وی فرزند (اوباراتوتو) بوده و نـامش معمولا چنین ترجمه میشود (کسی‌که حیات‌رادید).

دیبا چه

«چگونگی بوجود آمدن حماسه»

یـا

تاریخ پیدایش حماسه

حماسه گیل گمیش، شاه نامدار (اوروك) دربین‌النهرین، ازعصری سرچشمه میگیرد که بطور کامل بدست فراموشی‌سپرده شده بود، تا آنکه داستانشناسان درقرن اخیرشروع بحفریات نموده وشهرهای مدفون خاورمیانه راازدل خاك بیرون کشیدند.

تا آن زمان تاریخ دوره مطولی‌که ابراهیم راازنوح مجزا میساخت. یابعبارت دیگر تاریخ زمان مابین‌نوح وابراهیم، برمبنای فصولی‌ازکتاب‌آفرینش (تورات)،شناخته میشد.

دراین فصول ازکتاب‌آفرینش (تورات) دونام بیش‌ازسایرین جلب نظر کـرده وبقـا آورده‌اندکه عبارتند از(نمرود) شکارچی‌وبرج بابل. اماابیاتی‌که درموردشخصیت وکاراکتر گیل‌گمیش‌گردآوری شده‌اند، مربوط به‌اواسط‌آن دوره میباشند.

این‌اشعاروابیات، درجهان ادبیات، مقام شامخی‌رادارا‌هستند زیرا نـه تنها قدمت آنها یکهزاروپانصد سال بیش‌ازدوره (هومر) است.٪بلکه مضامین‌بسیار گیرائی‌رادارابوده و حکایت را بسبك خاصی‌نقل میکنند. این حکایت ترکیبی‌است ازماجرا، ازتباهی وازتراژدی.

درهمان حین‌که ماجراپیش‌میآید، زوال ونیستی بطرزبسیارشیوائی تشریح شده ،کاوش علم ودانش وگریزازجامعه بی‌خردان، همه وهمه درآن واحد نشان داده میشوند وشنونده و یاخواننده درمی‌یابد خدایانی‌که عمرجاوید دارند، نمیتوانند مایه تالـم ومولد غم باشند

اگر گیل‌گمیش اولین‌پهلوان بشریت نباشد، لااقل نخستین پهلوانی‌است که‌حیاتش سرـ تاسرآمیخته به تراژدی بوده.

اوزمانی، درحین جستجوی حیات، درنظرما مردی میرسد بس باعاطفه .

آنچه که مایه حیرت میباشد، اینست که سابقه نداشته هیچ داستـان یاافسانه‌ای به این قدمت، کماکان قدرت کشش و تکان دادن خوانـنـده راداشته وقارئین قرن بیستم را مجذوب خود سازد .

علی‌ایحال، این زیباترین شعرحماسی میباشد که تا قبل اززمان نگارش (ایلیاد) توسط (هومر) یونانی‌وجودداشته ولی‌با این تفاصیـل علاوه برقدمت، ازحیث زیبائی‌نیز بر (ایلیاد) رجحان وبرتری دارد .

مدارکی دردست هستندکه بموجب آنها ثابت میشود غالب اشعار گیل گمیش‌طی قرون اولیه دوره هزارساله دوم قبل ازمیلاد مسیح نوشته شده‌اند ولی‌تاقبل ازآنکه نوشته شوند؛ قرنهاقبل،سال‌هاپیش‌ازآن نیز دهان بدهان نقل شده‌اند . بنابراین سرآغاز ایـن حماسه را نمیتوان پیداکرد با وجود این،کامل‌ترین نسخه‌ای که اشعارگیل‌گمیش را دارا است ، بـه قرن هفتم مربوط میشودکه توسط آشوربانی‌پال ، شاه بزرك وآخرین امپراطور آشور ، در کتابخانه‌اش محفوظ گشته .

بطوریکه میدانیم آشوربانی‌پال سرداری رشید. فاتح مصروشوش بوده ولی‌علاوه‌برآنکه جنگجوی دلیری بشمارمیرفت، کلکسیونرکتب والواح تاریخی‌نیزمحسوب میشد . او سرودها. اشعارومتون دینی وعلمی‌را درکتابخانه بزرك خویش‌گردآوری‌کرد . بطوریکه خود وی بر لوحی‌حك‌کرده است عده کثیری اززیردستان خودرا بجستجوی‌آرشیوها وآثار متعدد به بابل، اوروك، نی‌پوروغیره فرستاد وازآنهاخواست تاآن متون راکه بزبان سومـری قدیمی نوشته شده بودند، ترجمه ونسخه برداری نمایند . جزواین‌متون، حماسه‌ای نیزوجودداشت که بنا بر



نوشته آشور بانی‌پال : **بعینه ازمتن‌اصلی‌رونویسی‌شده ودرکاخ من،آشوربانی‌پال، شاه‌جهان، شاه‌آشور، نگهداشته شد»** این‌حماسه همان است که ماامروزه بعنوان (گیل‌گمیش) می‌شناسیم.

مدتی پس‌ازآنکه اشعارحماسه گردآوری شدند، مجدداً این حماسه بدست فراموشی‌سپرده شد ونام پهلوان‌آن ازیاد رفت تاآنکه درقرن نوزدهم، دگرباره‌آثار تاریخی آشور از خاك بیرون‌کشیده شدند واین حماسه مجددا جان‌گرفت ومقـام شامخ آشوررا در ادبیات به ثبوت رساند وجهانیان دریافتندکه‌آشوریها، درادبیات نیزچون سایر هنرها و سایر امور پیشرو و مقدم بوده‌اند.

۱ کشف حماسه براثرکنجکاوی دومرد انگلیسی‌صورت‌گرفت ووقتی‌کـه‌کشف شد، تمام لوحها راکنارهم نهاده وطبقه بندی‌کردند وبرای اولین‌باربزبان‌انگلیسی ترجمه نمودند.

جریـان‌کشف این لوحها درجلد اول شرح‌داده شده ولی‌درمورد تاریخچه کشف‌لوحهای مربوط به حماسه باید بگوئیم‌که‌کشف این لوحهامتعلق به نیمه قرن نوزدهم وزمانی دارد که طرق‌کشف وحفاری چون امروزه به حد تکامل نرسیده واین‌کارمستلزم خطرات بسیار بـود . درسال**۱۸۳۹** آستن هنری لایارد باتفاق یکی‌ازدوستان خویش‌عازم‌سیلان‌گشت‌اما دربین‌النهرین براثرمشاهده تپه های بزرگ‌آشور، توقف‌کرده قصدکاوش‌نمود . این توقف چند هفته‌ای، مبدل به اقامت چند ساله شد اما زمانی‌که نینواونمرود موردکاوش‌قرارگرفتند ، لایـارد موفق شد قسمت اعظم حجاریها و حکاکیهای‌آشور همراه هــزاران لــوح شکسته ازقصرنینوا رابه موزه انگلیس تحویل دهد .

موقعی‌که لایارد درنینوا اقدام به‌حفاری‌کرد، امیدوار بودکه‌کتیبه‌های ناچیزی پیــدا نمایداما بطوریکه درجلد اول‌خواندیم درعوض‌کتابخانه‌ای بزرگ وبی‌مانند راکشف‌نمود. برخی ازلوحهاگم شدند امارویهمرفته بیست‌وپنج لوح‌شکسته به‌موزه‌انگلیس رسیدند. کارترجمه حروف این‌لوحها وعمل‌کشف‌رمزآنها توسط هنری‌رالینسون دربغداد صورت‌گرفت. ۲

رالینسون‌که درآن‌زمان یك‌صاحب‌منصب درخدمت هندشـرقی محسوب میشد، پیش‌از حرکت به‌بغداد، کلید حل‌معما، یعنی رازخواندن خط میخی‌راکشف‌کرد. این‌کلیدعبارت‌ازکتیبه داریوش برصخره‌کوه بیستون نزدیك شهرکرمانشاه محسوب میشدکه به‌خط میخی‌نوشته شده‌است این‌خط تقریبا الفبای‌زبان پارسی‌کهن وبابلی‌را تشکیل‌میداد. کاری راکه رالینسون دربغـداد شروع‌کرد، بسال **۱۸۵۵** درانگلستان باتمام رسانید. وی‌اندکی‌بعد ازبازگشت بـه‌انگلستان کتابی منتشرساخت بعنوان «کتیبه‌ها ولوحهای میخی‌آسیای‌غربی» بسال **۱۸۶۶** دانشمندی‌بنام جرج‌سمیت نیزباوی درترجمه لوحها شرکت‌جست .

۲ دراین‌ایام، رسام، همکار آسوری لایارد درنینوا، کتابخانه‌ای راکشف نمودکـه حـاوی

لوح‌های متعددی بود که همگی حماسه گیل‌گمیش راحکایت میکردند. اهمیت این کشف تا بیست سال بعد، یعنی تادسامبر ۱۸۷۲ بروز نیافت امادراین تاریخ کمیته‌ای ازطرف انجمن باستانشناسی جدیدالتاسیس انگلیس تشکیل‌شده‌بود، که جرج‌سمیت طی‌یکی‌ازجلسات‌آن اظهارداشت: مدتی قبل، من‌جزو لوح‌های آشور که اینك درموزه انگلیس قراردارند، الواحی‌کشف‌کردم‌که طی آنهاحکایت طوفان یاسیل‌بزرك بخوبی‌تشریح شده».

اندکی پس‌ازنخستین اعلامیه،آن مرد جزوه‌ای چاپ‌کرد بعنوان (داستان‌کلدانیان در موردطوفان)۱ که‌طی‌آن، قسمتهائی ازحماسه گیل‌گمیش رانیزنقل نمود .

توجه جامعه به‌این‌موضوع جلب‌شد اماخودلوح سیل‌یاطوفان، ناکامل‌بود ، بهمین‌جهت تحقیقات ازسرگرفته‌شدند تاآنکه لوح‌های بیشتری‌کشف‌گشتند. روزنامه دیلی‌تلگراف مبلغ هنگفتی‌جهت عملیات‌حفاری درنینوا تقدیم‌کرد واین‌عملیات ازطرف موزه‌انگلیس، تحت‌نظر جرج‌سمیت صورت‌گرفتند که سمیت‌اندکی پس‌ازورود به‌نینوا، قسمتهای‌گم‌شده ومربوط به‌سیل را که درحماسه گیل‌گمیش‌آمده است، پیداکرد. سال‌بعد یعنی ۱۸۷۶سمیت موفق‌گشت که ترجمه کامل متن آسوری حماسه‌رامنتشرسازد وبعدخود درسن سی‌وشش‌سالگی براثرفقر وبیماری و گرسنگی ، نزدیك (آلپو) بدرود زندگی‌گفت اما زمینه راجهت تحقیقات بعدی مساعد ساخته بود .

سمیت در جزوه (سیل) یادآورشده بودکه لوح‌کشف‌شده توسط وی، بلاتردید نسخه‌ای است که ازروی یك‌نسخه بسیارقدیمی‌تر درشهر (اوروك)که امروزه بعنوان شهر(ورقه) شناخته میشود، کپیه شده‌است،چندسال قبل‌ازآن یعنی‌مابین سنوات ۱۸۴۹ و۱۸۵۲ یکی ازاعضای کمیسیون‌مرزی ترك وایران‌بنام و.ك.لوفتوس، شش‌ماه تمام در(ورقه) به‌حفاری پرداخت ودر آتن‌بقایای عجیبی راکشف‌کرد واین‌بقایا عبارت ازدیوارهائی موزائیك می‌باشندکه به سومین دوره هزارساله تعلق دارند (روی‌جلدکتاب)، اما(ورقه) درسنوات ۳۰ ـ۱۹۲۰ نیزشاهد کاوش‌های بیشتری‌گشت وآلمانها تعدادکثیری ازکشفیات جدید راازآنجا حمل‌کردند .

یکی‌دیگر ازمهمترین‌عوامل‌تکمیل حماسه گیل‌گمیش اقدامات‌یك‌باستان‌شناس‌آمریکائی بودند بنام (جان‌پونت پی‌ترز) که به‌سرکردگی عده‌ای ازطرف دانشگاه پنسیلوانیا، عازم ورقه شد و برتپه (نیفار) یا (نی پور) کهن‌که درجنوب عراق قراردارد ، به‌حفاری پرداخت .

بدوا کارباکندی ویاس پیش‌می‌رفت اما اواخرسال ۱۸۸۹ به‌کشفیات‌مهمی‌نائل‌آمدند .

---

۱ ـ منظورهمان سیل‌عظیم یاطوفان بزرگسی است که درکتب دینی‌بعنوان طوفان نوح مشهورشده .

باری، بالغ برچهل‌هزارلوح تازه کشف‌شده وبین موزه‌های فیلادلفیا واستانبـول تقسیم‌شدنـد . این‌لوح‌ها حاوی ترجمه‌های قدیمی‌حماسه گیل گمیش بزبان سومـری هستند .کار در (نی‌پور) کماکان ادامه‌داشت وتاسال ۱۹۵۸ نیز باستان‌شناسان به‌عملیات اکتشافی‌اشتغال داشتند وطی‌این مدت ازطرف‌انستیتوی شرقی دانشگاه شیکاگو وموزه دانشگاه پنسیلوانیا نیزعده‌ای‌جهت کمك به‌کار باستان‌شناسان اعزام گشتند. نتیجه این‌تحقیقات کشف لوح‌هائی بود که به‌اواخر دوره‌هزار ساله سوم‌منتهی میشدند. در خلال این‌مدت، لوح‌ها نیز یکایك ترجمه می‌گشتند و اسرار نهانی ازپرده بیرون می‌افتادند؛

اکثریت متون‌قدیمی‌را اسنادتجارتی یاسیاسی، آرشیوهای تجاری، لیست‌ها واختراعات وغیره تشکیل‌میدادند. قرائت اخیرمتن مربوط به‌عصربرنز هیچگونه نکته‌ادبی را مـکشوف نساخته.کتابخانه بزرگی‌که در(کل‌تپه) واقع درآناتولیای مرکزی کشف‌شد، بطور کامل مربوط است به گزارشات داد و ستد و نامه‌های متعددی که بین‌استانداران ردو بدل میشدند. اهمیت کشفیات در(نی‌پور)، (نینوا) وسایرمراکزبزرك ومهم تمدن‌اولیه بین‌النهریـن، دراینست کـه همگی دارای اصالت‌بوده واهمیت ادبی دربردارند .

حماسه گیل گمیش دردوره هزارساله دوم قبل‌ازمیلادکاملا مشهورشده‌بود زیرا درپایتخت سلطنتی (هی‌تیت)، جزوآرشیوهائی‌که بزبان (آکادیانی) (یااخد) پیداشدند، ترجمه‌ای بدست آمدکه بزبان هی‌تیت هندواروپائی وهوریانی نیزترجمه گشته بود. در نواحی جنوبی ترکیه،در سلطان‌تپه، بقایائی ازترجمه‌های حماسه‌مزبور به‌زبانهای عبری نیزبدست‌آمده‌اند وبدین‌ترتیب می‌فهمیم‌که نویسندگان اولیه‌کتاب تورات بخوبی باافسانه‌گیل گمیش وسیل‌بزرك آشنا بوده‌اند زیرا این‌حماسه بزبان عبری ترجمه‌شده‌بود وتورات مدتهابعد، یابعبارت دیگر چندقـرن بعد نوشته‌شد. بنابراین نویسندگان تورات بهافسانه مزبورآشنائی داشته وبه‌استنادآن بابـی از تورات رانوشته‌اند.

علاوه‌براینها درکتاب تورات افسانه‌های دیگری نیزراجع به آشور نوشته شده‌اند کـه کاملا بی‌اساس‌بوده وافسانه‌ای بیش‌نیستند حال‌آنکه قرن‌اخیرحقیقت آشور، آنگونه‌که بـوده ازروی کتیبه‌ها والواح‌که خود، مدارك زنده‌ای بشمارمیروند، روشن‌شد .

حفاریهائی‌که در(راس‌شمرا) یا (اوگاریت)کهن‌که درشمال‌شام قـراردارد ، صـورت گرفتند، این‌حماسه ادبی رابصورت مستقلی روشن‌ساختند بطوریکه تاریخ ترجمه‌های‌مزبور به اواخردوره هزارساله دوم می‌رسد .

افسانه گیل گمیش آنگونه‌که دراین‌کتاب تقدیم میگردد، یك‌سند تاریخی ازادبیـات و تاریخ آشور کهن است.

کشف لوحها ومتن‌اصلی وترجمه آن مارا به‌تاریخ ادبی این‌حماسه آشنا می‌سازد.
هرچندکه فقط نسخه کتابخانه آشوربانی‌پال باقی‌مانده‌است. اما اینطور بنظرمی‌رسدکه غالب‌عناصر مهم‌داستان، بصورت‌ابیات جداگانه، درادبیات‌قدیمی‌تر آشور باقی‌بوده‌اندو پیش‌از آنکه برلوح‌ها حك‌شوند، گردآوری و تنظیم گشته‌اند. آنچه‌که مسلم می‌باشد اینست‌که هیچ‌قسمت داستان نمی‌تواند دیرتر ازویرانی نینوا درقرن هفتم بوجودآمده‌باشد ولی‌قدمت آن رامیتوان به هزار ساله سوم رسانید.

همانگونه که تذکردادیم. پنج شعرمربوط به‌گیل‌گمیش ازادبیات سومری‌باقی‌مانده‌اند که ازمجموع آنها. دوشعر باابیات‌بعدی ترکیب شده‌اندکه عبارتند ار(گیل‌گمیش وسرزمین جانداران)

حماسه گیل‌گمیش‌شایدهنوز ناکامل باشدوممکن‌است‌لوح‌های دیگریافت‌شوندکه این‌حماسه را کامل نمایند.

درادبیات سومری. داستان (سیل‌عظیم) جزوسرگذشت‌گیل‌گمیش نیامده بلکه بصورت شعری جداگانه بوده که طی‌آن (نوح) کاراکتر اصلی‌راتشکیل‌میدهد.

ترجمه‌های بابلی این‌حماسه نیزدردوره هزارساله دوم صورت‌گرفتند که طی‌آنهاقهرمان ناشناس بوده ولی‌بعدها نام (آترام‌هاسیس) بخودگرفت. بدانسان‌که این‌حماسه نشان‌میدهد، بطوریکه کتاب تورات ودیگرکتب دینی‌هم تاکید می‌کنند، طوفان یاسیلی‌عظیم وجود داشته. ازنکته‌نظرعلمی‌هم چنین‌سیلی جاری‌شده وتمدن دنیای‌کنونی راازبین برده‌است. کشف فسیل جانوران عجیب‌وغریب دوران ما قبل تاریخ. وجود چنین سیلی راتائید می‌نماید. ازنکته‌نظر دینی‌هم. تمام‌کتب مذهبی جریان‌طوفان نوح راشرح داده‌اند.

حماسه گیل‌گمیش نیزمکمل‌مدارك مربوط به‌این‌طوفان بوده وازنکته‌نظر تاریخ‌وادبیات آنرا تائید می‌نماید.

علاقه‌ای که امروزه، بامطالعه این حماسه درخودحس می‌کنیم، بخاطر (گیل گمیش) تاریخی نیست‌بلکه علاقه‌ای است‌که هرمشتان تاریخ ازآن‌برخوردارمیباشند.

بطوریکه‌الواح مکشوفه تاریخی‌نشان می‌دهند، در (اوروك) شاهی حکومت میکردکه (گیل‌گمیش) نامیده‌میشدومعاصر(ساپنادا) نامی‌محسوب میشدکه‌گویا درنیمه‌هزاره‌سوم بسرمی‌برد، یعنی درزمان قبورسلطنتی(اور). درفهرست سلاطین‌سومری، که یکی ازمآخذومراجع حقیر بوده است، نام(گیل‌گمیش) درمقام پنجم، یعنی پس‌ازپیدایش نخستین‌دودمانی‌که بعدازوقوع‌طوفان در (اوروك)، سلطنت‌نمود، قراردارد. تاریخ‌سومرنشان میدهدکه (گیل‌گمیش) مدت یکصدو بیست‌وشش‌سال سلطنت‌نموده ولی‌پسرش سی‌سال‌حکومت‌کرد وازآن ببعد جانشینان وسلاطین

بعدی، دوره‌عادی حیات بشررا طی‌کرده وحکومتی عادی داشته‌اند اگـرایـن گیل‌گمیش شاهزاده‌ای واقعی‌بوده باشد. اگـر اورا افسانه نپنداریم، مسلمایکـی ازخارق‌العاده‌تـرین کاراکترها ویاکسانی بوده‌که طی‌حیات‌خودکارهائی نموده‌که نه‌تنها پس از مرگش خاطـره‌اش ازاذهان محونگشته، بلکه‌حتی‌افسانه‌ها وحکایات بسیـاری رأنیز بدونسبت داده وبنامش‌شعرها سروده وداستانها نقل‌کرده‌اند. بنابراین ازنکته‌نظرتاریخی، گیل‌گمیش وجود خارجی داشته ونفوذ وی‌بحدی بوده‌است‌که بعدازمرگش وحتی پس‌ازآن نیزنام جاویدوی سوژه اشعـار و حکایات گشته است. اگراویك فرمانروای واقعی‌بوده باشد، بدین‌مناسبت‌نامش درتاریخ زنده میماندکه لااقل یادبودی ازخودبرجای‌گذاشته ویاشاهی‌عادل بوده‌باشد. حفریاتی‌که‌در(ورقه) صورت‌گرفتند، بقایای بناهای‌مجلل معابدی رانشان داده‌اندکه درحماسه، آنهارا به‌گیل‌گمیش نسبت داده‌اند.

. مفتاح شعر حماسی، تشریح پهلوان است. اورا دوقسمت خداویك‌قسمت انسان‌تشریح کرده‌اند، زیرامادرش الهه‌ای بوده‌چون مادر(آشیل) .

پهلوان زیبائی، رشادت وماجراجوئی‌را ازمادر بارث‌برده وازپدرنیززوال وفنارا . داستان‌نکات تالم‌انگیز ودرضمن حساسی‌دارا است‌اما‌مهمترین‌آنها، نبردبین‌هوسها وخواسته‌های خدا وسرنوشت بشراست. مادرگیل‌گمیش الهه‌ای‌بوده ناشناس‌که معبـدی در(اوروك) دارا بود. درفهرست‌اسامی سلاطین، نام پدرگیل‌گمیش بطورمرموزی (لیلو) ذکرشده‌که بمعنای (ابله) ویادیومهیب‌است. (بطوریکه می‌بینیم‌کلمه (لولو) درفارسی‌از(لیلو)که دراصل‌آشوری بوده‌است‌گرفته شده.)

خدایان اصلی حماسه

علت ، چگونگی وریشه پیدایش خدایان آشور

عده‌کثیری ازخود می‌پرسندکه علت پرستش (الهه) ایشتار درآشور چه‌بـود ، یامثلا خدای (انو) چگونه وچرا بوجودآمده ویاچه علت داشت‌که آشوریها فلان‌بت یافلان عنصر را خدای خود می‌شناختند، برای‌توضیح این‌مطلب لازمست‌که چگونگی پیدایش خدایان راکـه براساس افسانه‌های کهن بوده‌است، شرح دهیم این‌افسانه‌ها که هریك پیدایش خدائی راتعریف می‌کنند، بعدها مبدل به‌یك حقیقت‌گشتند واعتقاد مردم راجلب نمودند اما تدریجا بابسط و گسترش علم، غیرواقع‌بودن آن بت‌ها وخدایان ثابت‌شد وحقیقت‌کهن مبدل به افسانه‌گشت و

این‌افسانه چون داستانی شیوا نقل‌شد.

هرچند شهرهای بین‌النهرین ازیك‌رسم وقانون پیروی‌میکردند، اماخدایان آنهـا متفاوت بودند وخدای واحدی درهمه‌جا پرستش نمیشد. وقتی‌که نژاد سام بـه‌بین‌النهرین حمله‌کرد، غالب‌خدایان سومری راتصاحب‌نموده ولی‌اسامی‌آنها راتغییرداد.

همانگونه‌که‌گفتیم هرشهرخدا وبتی‌دارابودکه حافظ وحامی‌اهالی‌محسوب می‌گشت ، انو(همان (آن) سومری) پدرتمامی‌خدایان بود .

چنانچه پروفسور (کریم) تحقیق‌نموده ومی‌نویسد، (آن) اولین‌زاده جهان‌بـود ، بطوریکه قبلاگفته‌شد، درافسانه‌های سومری، نخست (دریای‌اولیه) وجودداشت وبقیه عناصـر ازآن بوجودآمده‌اند. (آن) یا (انو)آسمان وکهکشان بوده‌است، اونیزچـون (اورانوس) یونانی، بازمین‌آمیزش‌کرد و(انلیل) خدای‌هوا بوجودآمد، دراین‌زمان جهان هنوزدرظلمت بود وانلیل، یعنی‌هوا، بین‌سقف تاریك‌آسمان، بین‌آسمان تاریك بـی‌ستاره وسطح زمیـن محبوس‌بود، از(انلیل) فرزندی‌بدنیاآمدکه همان‌ماه‌بود (نانا ویا (سین)) این‌فرزند (ماه) درقایقی سفرمیکردکه آسمانهای تیره‌وتار رامنورمیساخت. (نانا) نیزدرعوض صاحب‌فرزندی شد بنام (اکو) یا (شمش)که همان‌خورشید است. فرزند دیگری‌هم ازاوبوجودآمدکه‌همان (اینانا) یا (ایشتار) الهه‌عشق وجنگ بود.

بطوریکه برالواح‌آمده است، (انلیل)که خدای‌شهر(نی‌پور) محسوب‌میشد، همان باد وطوفان، نفس وکلام (آنو) خـدای خالق خـدایان بوده‌است زیرا درسرودها او راچنین ستوده‌اند: (روح‌کلام، همان انلیل‌است، یعنی‌روح وقلب انو) این انلیل قوه فعل است و (انو) قوه وجود.

درحماسه‌گیل‌گمیش هریك ازعناصرطبیعت ، باد،باران، سیل، طوفان، ظلمت‌وغیـره نامی داراهستند واینجانام رابه‌خدائی منسوب میکنند.

مثلا وقتی‌که‌گفته میشود انلیل باگرز برسر(کی) زد و اورا ازبین برد، منظـور اینست‌که سیل (گفتیم‌که انلیل سیل است و (کی) یعنی زمین) زمین رافـراگرفت وآنرا نابود ساخت .

البته طی‌حماسه تمام این‌وقایع بصورت شخصیت‌های مختلف تشریح شده‌اند واگربه‌ کنه مطلب نیندیشیم ،گمان خواهیم‌کردکه افسانه‌ای‌شیرین‌رامطالعه‌کرده‌ایم امابا‌توجه‌به‌آنچه که‌گفته‌شد، یعنی‌اگرنظیر معتقدین به‌حقیقت وجود افسانه‌ها، حقیقت خدایان راتقبل نمائیم و این‌حقیقت رابا‌آنچه‌که شرح داده‌شد، یعنی بامعنای اصلی‌وآنچه‌که بعدها مبدل به افسانـه گشت، تطبیق دهیم، متوجه میشویم‌که ماتاریخ جهان رابه‌سبکی فیلسوفانه قرائت‌کرده‌ایـم .

بنا براین فهم معانی حائزاهمیت فوق‌العاده‌ای‌است.

باری ، درمعبدعظیم (اوروك).الهه ایشتاریا (ایناتا درزبان سومری) مورد پرستش قرارمیگرفت .او ملکه‌آسمان والهه عشق وجنك است .

، هرچندکه خدایان نقش عمده‌ای رادرحماسه بازی میکنند، امـا رویهمرفته ، حماسه گیل‌گمیش‌چنان بنظرمیرسدکه‌گوئی شعری دنیوی چون (اودیسه) «۱» باشد .

دوستی گیل‌گمیش وانکیدوطی یك مسابقه‌کشتی‌در(اوروك) صورت میگیـرد و بمثابه رشته‌ای است‌که سرتاسروقایع داستان رابهم ربط میدهد .

حتی گیل‌گمیش‌پیش‌ازآنکه با (انکیدو)آشناشود، درخواب براثر جذبه‌ای چون (**عشق یك زن)** بسوی اوجلب شد . پس‌ازملاقات، (انکیدو) چون (برادرکوچك) و(دوستی صمیمی) گشت حال‌آنکه دراشعارسومری، دوستی خادم ومخدوم به درجه علیاتری مقیاس‌زده شده.

کتاب حاضر، یا بعبارت بهترترجمه‌کنونی گیل‌گمیش‌کامل ترین وصحیح ترین ترجمه‌ای است‌که تاکنون ازروی الواح اصلی‌بخط میخی، صورت‌گرفته است ، منابع ماترجمه‌های‌متعدد انگلیسی، فرانسوی، آلمانی‌وروسی‌بوده‌اند .

ممکن‌است برخی‌اوقات، وقایع داستان ترتیب ونظم خودراازدست بدهند ولی‌ترتیب ماجراهاکاملادرست است .

در پایان لازم بتذکر است بطوریکه گفتیم این حماسه بر دوازده لوح درکتابخـانه آشوربانی‌پال نوشته شده‌که ترجمه‌آنهاتقدیم میگردد .

۱ـ اودیسه وایلیاد دوائرحماسی هومرشاعربزرك یونانی‌که امروزه در ادبیات جهان مقام شامخی‌داراهستند .کتاب اودیسه به ترجمه حقیرناچیز رسیده است . مولف

حماسه گیل گمیش

فصل چهاردهم

گیل گمیش شاه اوروك

ای گیل گمیش ، فرمانروای (کلاب) چسان میتوان تـراستود ، زیرا برتر از هرستایش هستی ، مردی هستی که چیزی از توپوشیده نیست . اوشاهی بود که ممالك جهان را می‌شناخت خردمند بود و از اسرار نهفته خبرداشت و داستانـی از ایام قبل از طوفان عظیم را همراه خود بارمغان آورد . او (گیل گمیش .م) عازم سفری طولانی شد . خسته و کوفته ، ناتوان و درمانده از شدت کاربر گشت وتمامی حکایت را برسنگی حك نمود .

وقتی که خدایان ، گیل گمیش را آفریدند ، جسمی بی‌نقص بدو عطاکردند. شمش ، خورشید پرشکوه ، حسن و جمال باو بخشید ، (آدا) ، خدای طوفـان ویرا از حیث شهامت ودلاوری غنی ساخت ، خدایان بزرك زیبائی وملاحتش‌راکامل وبی‌همتا ساختند . دوسوم او را خدا ویك سومش را انسان آفریدند .

او درشهر (اوروك) دیوارهای مرتفع بناکرد ، برجی بزرگ ساخت ومعبد مقدس (اینا) را جهت خـدای فلك ، یعنی (انو) و الهه عشق ومحبت (ایشتار) بنا

نمود . امروزههم این معبد پا برجاست . بدان بنگرید . بردیوار آن نگاه کنید و ببینیدکه چسان ازجلای مس ، میدرخشد ودیواره درونی آنرا تماشا کنید کهچقدر مستحکم و زیباست . هشتی معبد بس قــدیمی است . بــه (اینا) ، بــه معبد مسکن (ایشتار) الهه عشق و جنگ نــزدیك شوید چون اینجائیستکههیچ شاهی وهیچ بشری قادر به بنای مثالش نیست . ازدیوار های (اروك) صعودکنید وبر آنهاقدم بزنید وبرتراس نگریسته ومعماری بنارا بررسی نمائید . آیاجز اینست که باآجر پخته و اعلا ساخته شده ؟ سنگ زیر بنارا هفت پیر خردمندکار گذاشتهاند.



آمدن انکیدو

۱- **گیل گمیش** دراین جهان پهناورکه عرصه دلاوریها و ماجراهاست ، سیاحت نمود ، لیك‌کسی را نیافت که یارای مقابله با اورا داشته باشد ، لذا بسوی (اروك) باز گشت . با مراجعت او ، مردان (اوروك) در خانه های خویشتن به زمـزمه و نجوا پرداخته و گفتند :

گیل گمیش محض‌خوشی‌سازخود را بصدا درمیآورد ،عشق‌وهوسرانی‌وشهوت غریب اورا حد و حصری نیست ،هیچ‌پسری درکنار پدرش نمانده‌زیـرا او همه را ستانده است ، حال آنکه شاه باید بهر ملت خود بسان شبانی دلسوز باشد ، شهوت او تابدان حد رسیده‌کـه نه باکره‌ای را برای نامزدش باقی گذاشته ، نه از دخت پهلوانان ونه ازهمسر نجیب زادگان گذشته ولی باتمام این تفاصیل ، او شبان شهر است ، شبانی خردمند ، دانا وعادل .

چون اینهمه گله وزاری به سمع خدایان رسید ، جمله فرمانروای (اوروك) یا (آنو) خدای (اوروك) را مخاطب قـرار داده و گفتند : گیل گمیش را الهه‌ای آفریده و نیرو وقدرتی بی‌پایان بدو بخشیده ، بدانسان که کسی را یارای برابری

بااونیست . هیچ‌پسری کنار پدرش باقی نمانده چون گیل گمیش همه را ازبین‌برده اینست شاه یك‌ملت ؟ اینست شبان مردم ؟ شهوترانی او نه‌باکره‌ای باقی گذاشته و نه از دختران پهلوانان روی برتافته ونه از همسران نجبا در گذشته . »

چون **آنو** فریاد وفغان خدایان بشنید ، همگی (آرورو) الهه آفرینش‌راندا در دادند وفریاد برآوردند : این توئی که اورا خلق‌کرده‌ای ای (آرورو) ، پس وقت آن‌رسیده که یکی‌دیگر مثل او بیافرینی ، چنانچه این‌نو آفریده کاملا شبیه او بوده وبسان گیل گمیش ثانوی‌باشد ، باقلبی پرخروش وعاصی. باشد که این‌دو باهم ساخته و (اوروك) را ترك گویند .

الهه خلقت درمتخیله خویشتن شکلی متجسم ساخت ، آنگـاه دست در آب خیس نموده وخاك را گل‌کرد و گل را دربیابانی پرتاب نمود ، ودرنتیجه **انکیدو** پا به‌جهان هستی گذاشت .

خمیره‌اش با تقوا و پرهیزکاری خدای جنك ، یعنی خود (نی‌نورتا) سرشته شده ، جسمش زمخت وقوی و موهایش چون گیسوان (نی‌سابا) الهه غلـه ، بدنش مانندخدای احشام ، یعنی (ساموقان) پوشیده ازپشم بود . ازبشریت بی‌اطلاع بوده وازسرزمین‌های آبادبی‌خبر .

انکیدو درتپه‌های سرسبز ، همراه آهوان علفخواری میکرد وهمراه دیگر حیوانات وحشی ازبرکه آبها خود را سیرآب مینمود وباوحوش آب تنی‌میکرد.

اما چنین اتفاق افتادکه روزی‌دام اندازی‌کنار برکه‌آبی ، روی‌درروی‌باوی مواجه شد زیرا حیوانات وحشی به منطقه او داخل شده بودند . دام‌انداز سه روز متوالی او را نظاره‌کرده و ازشدت ترس و هراس برجای خشك‌شده بود تا آنکـه سرانجام ترسان ولرزان ، متوحش و مضطرب ، همراه صید خود بخانه برگشت ، جبین درهم وپریده رنگ ، باقلبی لرزان به پدرش گفت :

پدر چه‌نشسته‌ای برخیز که مردی دیدم مغایر تمامی مردان جهان که از تپه سرازیر میشد. او نیرومندترین پهلوان جهان‌است وچنان مینماید که گوئی‌موجودی زوال‌ناپذیر بوده واز آسمان به‌زمین‌آمده ، او با حیوانات وحشی برتپه‌ها میچرد وبه زمین‌های شما تجاوزکرده و ازآب قنات‌ما رفع‌عطش میکند. من‌آنچنان دچار ترس شده‌ام که شهامت نزدیك شدن به‌اورا ندارم. او تمام گودالهائی راکه برای بدام انداختن‌حیوانات حفرکرده‌ام، پرکرده وتمام تله‌هارا پاره‌می‌کند وحیوانات راکمك می‌نماید تاازدام‌جسته وازچنك‌ما بگریزند.

پدر بشنیدن این سخنان ، خطاب به‌فرزند دام‌انداز خود گفت : فرزند ، در (اوروك) ، پهلوانی (گیل گمیش) نام بسر می‌بردکه تاکنون مدعی ورقیبی برایش پیدا نشده وقدرتش چون ستارگان آسمان‌است. بیدرنك عازم (اوروك) شو و گیل‌ـ گمیش را بیاب وقدرت این‌مرد وحشی‌را خنثی کن. ازگیل گمیش‌طلب فاحشه‌ای کن ازمعبدعشق‌که کارش بخشش لذت‌باشد. آنگاه باوی بدینجا باز گرد وبگذار نیروی آن‌زن براین‌مرد وحشی‌غلبه کند. هنگامی‌که‌این‌موجودموحش‌بقصدنوشیدن آب برسرقنات بیاید، آن زن‌را در آغوش‌خواهد گرفت ودرنتیجه حیوانات وحشی اورا طرد خواهندنمود...

بدین ترتیب مرد دام‌اند عازم (اوروك) شده وبه‌حضور گیل گمیش باریافت‌و اظهارداشت : مردی مغایر تمامی مردان‌روزگار ، موجودی وحشتناك وهول‌انگیز درمراتع ما می‌چرد. قدرتش بحدی‌است که مرا ازنزدیك‌شدن به‌او باز میدارد. او باعث فرار شکار ماشده و گودالهای دام را پر میکند ودامهارا درهم میگسلد.

گیل گمیش گفت : ای مرد دام‌انداز، برو فاحشه‌ای باخود بردار و برسر قنات ببر تااین هیولا اورا دربرگیرد و در نتیجه سایر حیوانات وحشی وی را از خود برانند.

دام‌انداز سلیطه‌ای را همراه خود برده وپس ازسه‌روز، برسرقنات رسیدند و آنجا به‌انتظارپرداختند .

هردو روبروی هم نشسته وانتظار آمدن گله را می کشیدند. دو روزمتوالی بهمین نحو سپری شدند ولی روز سوم ، گله نمودارشده و همراه (انکیدو) به‌قنات نزدیك گشت.

حیوانات کوچك جنگل از دیدن آب جست و خیز میکردند و (انکیدو) نیز که همراه آنان از علوفه و سبزه ها شکم سیر مینمود، بسی‌شادی کرد.

زن خودفروش برآن موجود وحشی که از تپه فرود میآمد ، نظر دوخت و دام‌اندازگفت : خودش‌است ، فورا سینه عریان‌کن وپستانهایت‌رابنمایان ، بهیچوجه شرم وخجلت بدل راه نده وبگذارکه او تورا دربرگیرد ، بگذار اندام عریان ترا تماشا کند و بدن زیبایت‌را تصاحب نماید ، وقتی که نزدیك شد، بدن عریان کن و بااو همبسترشو واین‌مرد وحشی‌را ازهنرزنانه خود، تعلیم ده ، زیرا وقتی که عشق او نسبت بتو جلب شد ، حیوانات وحشی که بااو در تپه ها بسر می‌برند ، وی‌را خواهند راند .

زن هرزه را کوچکترین شرم وباکی از همآغوشی با هیولا نبود و بسرعت لخت شده ووی‌را باآغوش‌بازپذیرفت وتمامی اسرار زنانگی‌را بدوآموخت. آن دو مدت شش روز وهفت‌شب همبستری کردند زیرا (انکیدو) غرق در مستی حلاوت بخش عشق بود، بدانسان که زادگاه خودرا ازیادبرده ولی چون آتش‌فرونشست عازم ماوای خودشد ، آهوان‌خمارچشم، بدیدن او' روی بر تافتند و بسرعت دور شدند ودیگرجانوران وحشی‌نیز پابه گریز نهادند.

انکیدو بدوا قصد حرکت بدنبال آنها نمود، لیکن چنانکه گوئی باطنابی ناگسستنی ، بسته شده‌است' یارای حرکت‌نداشت وهنگامی که عزم دویدن کرد ،

زانوهایش لرزیده و چستی وچالاکی خودرا ازدست‌داده بود.

حیوانات وحشی همگی گریخته بودند و (انکیدو) نیز دچار سستی‌ورخوت گشت زیرا عقل و خرد دروی بیدار شده و افکار بشری در قلبش (۱) به جولان درآمده بودند.

لذا برگشته و زیر پاهـای زن فاحشه نشست و دقیقا به آنچه که میگفت، گوش فراداد.

آن‌زن گفت :انکیدو، تو باشعور وخردمندی ، واینك بسان‌خدایان گشته‌ای چرا میخواهی همراه دد وحشی درتپه‌ها سرگردان باشی؟ بامن بیا تاترا به‌شهر مستحکم (اروك) ، به معبد مقدس (ایشتار) و (آنو) ، معبد عشق درآسمان‌ببرم : گیل‌گمیش پهلوان نیز آنجا بسر میبرد وبرمردم حکمرانی میکند.

انکیدو را شنیدن این کلمات بسی خوش‌آمد واحساس نمود که خواهان‌یك دوست‌است،دوستی که مکنونات قلبی اورا دریابد ، لذا گفت : زن،بیا ومرا به معبد مقدس هدایت کن . مرا به‌خانه (آنو) و (ایشتار) و جائی که (گـیل‌گمیش) بر ابناء بشر فرمانروائی می‌نماید ببر، من حاضرم بااو مبارزه کنم و فریاد برآورم که من اینجا ازهمه قوی‌ترهستم وآمده‌ام تا با فرمانروای قبلی مبارزه نمایم ، من آنم که زاده تپه‌ها بوده ودرزوربازو تائی‌ندارم.)

زن افسونگر اظهارداشت: بیا برویم تاگیل‌گمیش را نظر برچهره توافتد، من میدانم که گیل‌گمیش‌کجا بسر می‌برد، ای انکیدو، آنجا مردانی‌راخواهی‌دید که همگی خرقه برتن‌دارند ، هیچکس‌را دریده قبا نخواهی یافت، در (اورك)همه

---

۱ ـ درایام قدیم قلب را مرکز احساسات و افکار میدانستند . در اینجا مناسبتر بود اگر می‌نوشتیم (متخلیه) . لیکن برای حفظ اصالت ترجمه لوح ها ، همـان قلب را بکار بردیم .

روز ،جشن است‌وشادی ، تماشای جوانان‌و دختر کان، باصره را بسی خوش می‌آید ، عطری‌را که بخود میزنند شامه‌را نوازش‌میدهد! ای انکیدو، ای‌توئی‌که حب‌حیات داری، بیاتا گیل گمیش‌را ببینی وحیات‌را دریابی، او مردی است‌سعادتمند و بی‌نظیر که ازمردانگی کمبودی ندارد، جسمش درقوت وبرازندگی بی‌نظیراست ، او نه شب آرام دارد و نه روزها می‌آساید ، و من معتقدم که ازتو قوی تراست . پس شایسته نیست که این چنین لاف از رشادت بزنی . **شمش** ، خورشید تابان ، گیل گمیش را مورد لطف و عنایات خود قرار داده **آنوی** آسمانها **انلل** و **ای** خردمند نیز شعور وخرد بدو عطا کرده‌اند . هر آینه بتو می‌گویم ، که حتماً پیش از آنکه‌پا از بیابان و برهوت بیرون گذاری ، گیل گمیش پی به‌آمدن تو خواهد برد . »

واقع نیزچنین بود وچون گیل گمیش سراز بالین برداشت ، خواب خود را به مادرش **(نین سان)** ،که یکی ار خدایان خردمند بود تعریف کرد واظهارداشت:

مادر، دیشب خوابی‌بس‌غریب‌دیدم که‌مرا سخت به‌حیرت واداشته، این‌خواب نه مهول‌است‌ونی‌عادی، خودرادیدم‌غرق‌درشادی وسرور.پهلوانان‌همگی گرد من‌حلقه زده ومن‌درظلمت شب ، در پرتواختران قدم میزدم که شهابی بشکل (آنو) سقوط کرد. سعی‌کردم که این شهاب را بلندکنم لیکن خیلی سنگین بود ، تمامی اهل (اوروك) جهت تماشای آن حضور بهم رسانیدند ، عامیان زبان به ستایش گشوده و نجباء بوسه برقدومش‌زدند ،کشش وجذبه این شهاب که شکل آدمیزادبخود گرفته بود چون عشق زنی مرا بخود جلب کرد و من دست بر پیشانی‌کشیده سرانجام آنرا بلندکرده و نزد تو آوردم وتو آنرا برادرمن خواندی»

(نین‌سان) که ازخردی بی‌پایان بهره‌مند بود ، خواب فرزند را تعبیر کردو گفت : فرزند آنچه که تودیده‌ای ، این ستاره آسمانی که تو چون زنی برویش

خم شده‌ای ، رفیق نیرومندی است که دروقت مقتضی بداد دوستش خواهد رسید او قوی تراز هر موجود وحشی است و هیــچ ددی در زور و قدرت به گــرد او نمیرسد . چون ترا نظــر برچهره‌اش افتد ، غرق در سرور خواهی شد چــه قدرتش بسان قدرت یکی از فرمــانروایان سماء است . بله ، چنین است تعبیرخواب تو »

گیل گمیش متفکرانه گفت: مادرمن علاوه براین،خواب دیگری هم دیده‌ام درخیابانهای شهر(اوروك) تبر بی‌صاحبی افتاده‌بود بس غریب‌که مردم اطرافش‌حلقه زده بودند . بدیدن آن نیزخوشنود شده ودرحالیکه سخت مجذوب آن شده بودم، بجلوخم گشتم ،آنرا چون ماهروزنی پسندکرده‌ودرغلاف‌کمر آویختم.

(نین سان) پاسخ داد : فرزند ، تبری که تو دیده‌ای، و آنچنان ترا چون جذبه عشق زنی بسوی خود جلب نموده ، همان دوستی است که ذکرش رفت ، او باقدرت وجلال هرچه‌بیشترسرمیرسد، اورفیقی است شفیق که درمخمصه بداددوستش خواهد رسید .

گیل گمیش گفت : حال که قسمت چنین است ، من نیز مطیع هستم و این دوست را می‌پذیرم.» ۷

اما از سوی دیگر، زن خودفروش به انکیدو می گفت : هرقدرکه بیشتر بر تومینگرم ، بیشتردروجود تو، شکل خدایان را می‌بینم ، چرا این چنین سر کش و وحشی درجوار حیوانات ، درتپه وماهورسر گردان شده‌ای ؟

زمین بسترشبان است ، برخیزکه مناسب تونمی‌باشد،»

(انکیدو) بادقت هرچه بیشتر به سخنان زن هرجائی گوش فرا داده بود و اندرزآن زن ویرا پسند آمد و درنتیجه از جای برخاست، زن لوند جامه خود را درید وبایك‌نیمه ازآن ویرا پوشانده وبانیم دیگرخویشتن سترعورت‌کرد. آنگــاه

دست اورا گرفته وبسان لله‌ای بسوی گله گوسفندان هدایتش کرد وبعد به‌محل غذاخوری چوپانان برد .

تمام چوپانان‌دوراوحلقه زده ونان‌خویش رابآن پهلوان تعارف‌کردند . ولی (انکیدو) فقط ازشیرحیوانات وحشی تغذیه‌میکرد وحال ازعدم وجود این قوت ، بخود می‌پیچیدودرحیرت بود که چسان از آن نان‌خورده وباجام شراب رفع‌عطش کند. تااینکه زن لوند گفت: انکیدو، این‌نان، ماده حیات‌است، آنرابخور، نوشیدن شراب نیزرسم این‌سرزمین است.

انکیدو بهاکل غذاپرداخت ومتعاقب آن هفت‌جام شراب سر کشید. حالتش دگرگون شده، رنگش به‌سرخی گرائید وجبین ازهم درگشود پشمهای مجعدبدن راصاف کرده وخودرا باروغن خوشبوئی تطهیرکرد. اویك‌مرد، یك‌انسان شده‌بود اما وقتی‌که جامه مردان برتن‌نمود، بیش‌ازهرچیز به‌یك‌داماد شبیه‌شد. سلاح‌بدست گرفت تا به‌شکارشیر بپردازد وچوپانان بتوانند شب رابآرامی بخوابند. اوگرك ـ های متعدد را بدام انداخته وشیرهای بسیاری رابخاك وخون غلطانید. بدانسان‌که دیگر شبانان رابیم وهراسی نماند زیرا (انکیدو) محافظ‌آنان شده‌بود. محافظی تنومند وبلارقیب.

ایام بهمین‌نحو سپری میشدند وپهلوان درجوار شبانان سرمیکرد تاآنکه روزی اورا دیده برمردی افتاد که بدانجا نزدیك میشد وباشتاب خطاب به‌همبستر لوند خود گفت: زن، فوراً آن‌مردرا اینجابیاور تاعلت‌آمدنش راجویاشوم . مایلم که ازنام‌ونشانش آگاه‌شوم .

روسپی دور گشت وآن‌مردرا ندا درداد وگفت: قربان به چه‌منظور ونیتی این‌ره توان‌فرسا را درمینوردید؟

ناشناس (انکیدو) رامخاطب قرارداد وگفت :

ای پهلوان، گیل گمیش به‌جبر واردمعبدی‌شده که قانوناً تعلق به ملت دارد . مردم همه گردهم جمع شده‌انـد تـا عروسی بر گزینند، لیکن (گیل گمیش) آنان را ملامت مینمایـد . او در (اوروك)مرتکب اعمال بس غریبی میگـردد . هنوزهم اصرار داردکه چـون همیشه ، قبـل از داماد با عروس همبستر گردد و ازحلاوت بکارت اومتـلذذ شود. خدایان ازهمان بدو تولد این امتیاز را بـه او بخشیده‌اند، ازهمـان زمانی‌که نافش را بریدند، این رویه رادرپیش گرفته. اماحالا که طبل‌ها بصدا درآمده‌اند تاعروس رابرای جوانـی انتخاب‌کنند ، مردم همگی عزادارند و شیون می‌نمایند .

بشنیدن این‌سخنان، انکیدو جبین درهم کشید و رنك رخسارش بـه سپیـدی گرائید و گفت : من‌الان به‌شهری خواهم رفت‌که گیل گمیش خودرا مالك مطلق آن نمـوده‌است . باشهامت هـرچه تمامتر با اومبارزه خواهم کـرد و در (اوروك) فریاد بـر می‌آورم : من آمده‌ام تافرمانروای سابـق را درهم بکوبم زیـرا من از همه نیرومندترم.

(انکیدو) درتعقیب این‌کلمات، بحرکت پرداخت×وروسپی لوندنیزدرقفایش راه افتاد، آنها بهمین‌نحو پیش‌رفتند وچون به‌شهر (اوروك) رسیدند ، وارد بـازار بزرك شدند. مردم بامشاهده آن‌هیولا ، دست ازکارکشیده واورا احاطه نمودند وبه اظهارعقیده پرداختند، یکی گفت: اوبه گرد گیل گمیش نمیرسد.

دیگری اظهار داشت. اوکوتاه‌تر است .

عده‌ای را عقیده براین بود که او درشت‌استخوان‌ترمیباشد.

وگروهی چنین دادسخن دادندکـه : این همان است‌کـه ازشیر حیوانـات وحشی تغذیه‌کرده ورشد نموده و اورا در زور وقدرت رقیبی نیست.

مردان هلهله‌کنان‌فریاد برآوردندحال دیگردوران قدرت گیل گمیش‌به‌آخر

رسیده . این جهان‌پهلوان، این مرد رشید که حسن‌وجمال ازخدایان به‌ارث‌برده ، همان‌کسی است که میتواند با گیل گمیش مقابله نماید.

درهمین حین، حجله عروس را در (اوروك) آماده کرده بودنـد و عـروس انتظار داماد رامیکشید اماچون شب فرارسید واختران‌وماه، آسمان رامنورساختند (گیل گمیش) ازجای برخاست وبسوی حجله عروس روانه گشت امابنا گه(انکیدو) ازکمین خارج شده وراه براو بندآورد .

هردو جلو دروازه خانه عروس باهم روبرو شدند، (انکیدو) پـای خـود را فرانهاده ومانع ازدخول گیل گمیش به‌خانه گشت و بهمین جهت هردو دست به‌گریبان شدند وچون دو گاو که شاخ به‌شاخ گردند، به‌تقلاپرداختند .

لنگ‌های درب ازجا درآمدند ودیوارها ازکشمکش آنان به‌لرزه افتادنـد و آندو کماکان چون دو دیو تنوره می‌کشیدند ودرهم پیچیده بودند .

دربهای مجاور تکان خورده ودیوارها به‌لرزه درآمدند ، گیل گمیش پـای خودرا خم‌کرد وبا یك حرکت سریع ، برگشته و انکیدو رانقش برزمین ساخت ، (این فن امروزه درکشتی به سگك مشهور است، مولف)

پس ازاین ، خشم وی فرو نشست ، انکیدو چون خود را نقش برزمین‌دید اظهارداشت : دراین جهان تورا تائی نیست ، مادر تو، (نین‌سان) که چون گاو‌میشی تنومند بود ، ترا زاده وشیرمردی را به‌جهان عرضه کرده که برتر ازتمام مردان روزگار است . (انلیل) هم سلطنت را بتو بخشیده زیرا قدرت تو بـرقـوه دگر مردان غلبه نموده .

بدین ترتیب کشتی خاتمه یافت و دو پهلوان یکدیگر را درآغوش فشردند ودوستی آنان مستحکم و استوار شد ۱

۲

سفر جنگل

(**انلیل**) پدر خدایان، سرنوشت گیل گمیش را تعیین‌کرده بود. بهمین‌جهت گیل گمیش‌خوابی‌دیده‌وبه‌انکیدو گفت: تعبیرخواب‌من‌اینست: بمن گفتندپدرخدایان بتوسلطنت بخشیده واینست سرنوشت تو. عمرجاوید قسمت تو نیست، مبادا بخاطر این موضوع پریشان خاطر وملول گردی ویاغم وحسرت بدل راه دهی. اوبتو قدرت مطلق بخشیده، میتوانی اسیر کنی ویا آزادی بخشی، که ظلمت و یاتیرگی بشریت گردی. اوبتو فرمانروائی برابناء بشررا اعطا کرده . پیروزی درجنگ ـ هائی‌که هیچ فراری را یارای گریز وبر گشت درآنها نیست نصیب توساخته ، اما این قدرت را لگدمال مکن، بازیردستان خود درقصر بمهربانی رفتارنما ونیکی و عطوفت را شعار خود ساز ودرپیشگاه شمش باعدالت رفتار کن.»

«گیل گمیش» سپس افکار خودرا بسوی سرزمین زندگان و فرمانروای سدرها معطوف ساخته وبه نوچه‌اش انکیدو گفت : من بدانسان که تقدیر خواهان

است ، نام خودرا بر آجر حك نکرده‌ام. بنابراین به سرزمینی خواهم رفت که در آن سدر می‌روید ونام خودرا جائی که اسامی دیگر بزرگان ومشاهیر حك شده‌است منقوش‌خواهم ساخت.وجائی که‌تاکنون نام هیچ‌مردی‌نوشته‌نشده‌باشد، یاد بودی‌بهر خدایان میسازم . »

بەشنیدن این‌سخن سرشك درچشمان (انکیدو) حلقه زده وقلبش مالامال از اندوه شد و آه عمیقی بر آورد .

گیل‌گمیش چشم بدو دوخت و گفت: دوست عزیز چرا این چنین غمین و اندوهناکی ؟

(انکیدو) لب به سخن گشود و گفت : من ناتوان هستم و قوه از بازوانم رخت بربسته و فریاد غم درگلویم شکسته ، آخر ترا ازاین سفر چه حاجتی است ؟

گیل‌گمیش پاسخ داد: درآن دیار هیولائی بسرمی‌برد که خلق را به تنك آورده . مابه جنگل میرویم واین اهریمن‌رانابود میسازیم. نام این‌غول **(هام‌بابا)** است که از (عظمت وتنومندی) مشتق میشود.

انکیدو آه پرسوزی کشید و گفت : زمانی که درجوار حیوانات سرکش ، آواره بیابانها بودم، گذرم به حوالی همین جنگل افتاد. طول آن ده هزارفرسنك است . **(انلیل)** خود به شخصه (هام بابا) را جهت محافظت این جنگل گماشته و او را باهفت خوان موحش حمایت می‌کند. خود (هام‌بابا) موجودی است مهول ودهشتناك که هرگاه نعره برمی‌آورد ، گوئی دم‌آهنگری گداخته‌اند ودندانهایش مرك به‌ارمغان میآورند او آنچنان ازسدرهای جنگل محافظت می‌کند که اگر جنبنده‌ای درجنگل تکان بخورد ، حتی اگر درمسافت بعیدی هم باشد ، صدایش به‌سمع این هیولا میرسد . کدام مرد است که حاضر باشد قدم بدین سرزمین

بگذارد واعماق آنرا کاوش کند؟ بمن گوش کن . هرآنکس که به‌این‌جنگل نزدیك شود ، دچار سستی ورخوتی غریب میگردد و از نبرد با (هام بابا) ثمری نمی‌برد . گیل گمیش ، محافظ جنگل دلاوری بی‌مانند است . هیچگاه چشم برهم نمی‌نهد .

گیل گمیش پاسخ داد : کیست که بتواند خلاف میل خدایان رفتار کند؟ تنها خدایان هستند که عمر جاوید می کنند و درجوار (شمش) تابان بسرمیبرند. اما درمورد ما ابناء بشر ، حیات ما بموئی بستگی داشته و ایام عمرمان انگشت شمارند من ازاین درحیرتم که چه امری موجبات ترس ترا فراهم آورده ، هرچند که ارباب توهستم ، لیك پیشاپیش حرکت می‌کنم وتو درقفای من قدم بزن تا من پیش مرك باشم . کافیست که تو مرا ترغیب به‌پیشروی کنی تامباداافسون ابلیس خللی دراراده‌ام واردسازد . هرآن فریاد بزن: **پیش برووترسی نداشته باش** اگر احیانا شکست خورده و ازبین بروم ، نام و نشانی ازخود خواهم گذاشت نیك و جاوید. بعد ازمن جمله مردان روزگار خواهند گفت : گیل گمیش‌در نبرد با (هام‌بابا) شکست خورد .

انکیدو اظهار داشت : سرور من ، دانی‌که من عبد و مخلص توهستم . اگر عزم خودرا جزم کرده و انصرافی در اراده‌ات وارد نمیشود ، نخست در آستان (شمش) زانو بزن وخدای آفتاب را ازعزم راسخ خود آگاه کن زیرا آن‌سرزمین بوی تعلق دارد . سرزمین سدر مال اوست .

گیل گمیش بزغاله‌ای سپید و بی‌خال وبره‌ای قهوه‌ای رنك برداشته و آنها را برسینه چسباند وبه معبد خدای آفتاب برد ، آنگاه تیغی نقره ای جهت ذبح آنها بدست گرفته و شمش تابان را مخاطب قرارداد و گفت : ای شمش من عازم

آن دیار هستم و از تو میخواهم‌که مـرا صحیح وسالم به (اوروك) باز گردانـی ، عاجزانه از درگاه تو میخواهم تا حمایت خویش ازمن دریغ ننمائـی ویار و یاور من باشی .

شمش تابان پاسـخ داد : گیل گمیش تو قـوی ونیرومنـدی پس سرزمین زندگانی برای تو چه اهمیتی دارد ؟

ـ ای شمش بمن گوش‌کن وبگذار که ندایم به سمع تو برسد، اینجادرشهر' آدمها با قلبی مالامال ازآرزو ، با روحی‌آزرده وجسمی ستم دیده ، چشم ازجهان فرومی‌بندند . من بارها ازفرازدیوار به بیرون نگریسته واجساد بسیـاری را شناور بر آب نهر دیده‌ام و میدانم که قسمت من نیزچنین خواهد شد . حقیقت نیزهمین است زیرا هر کس که درمیان‌آدمیان بلند تراز سایرین باشد، نمیتواند به آسمانها برسد وحتی‌آنکه بلند مرتبه تر از سایرین هم باشد نمیتواند زمین را اشغال‌کند . بنابراین من به‌آن سرزمین پا میگذارم زیرا برخلاف آنچه که مقـدر بوده ، نام خود را برآجرمنقوش نساخته‌ام پس به سرزمینی خواهم رفت که‌درآن سدرمیروید ونام خود را کنار نام مردان بزرك حك میکنم وجائی که نام‌هیچ مردی نوشته‌نشده باشد، یادبودی بهرخدایان بنا میکنم .»

دراینجا اشك چون دانه‌های مروارید بر گونه‌های پهلوان غلتیده و افزود : دریغا که باید این سفرمطول را به سرزمین «هام‌بابا» انجام‌دهم. آخرای شمش‌بزرك اگراین سفرصورت نگیرد، پس چرا میل به تکامل‌آنرا چون‌اخگری سوزان در نهاد من افروختی تا ازلهیب‌آن بسوزم؟ چنانچه تومرا حمایت نکنی' چسان توفیق حاصل خواهم‌کرد؟ اگر من درآن دیار جام مرك سربکشم ' کسی ملامتم نخواهد نمود لیکن اگر با پیروزی برگردم وباده موفقیت نوشم ، خدای شمش را غرق درهدایا خواهم نمود .»

«شمش» را دل بر سرشك گیل گمیش برحم آمده وبه رقت آمد و متحدین نیرومندی را جهت گیل گمیش گماشت که جمله فرزندان یك مام بوده ودرغارهای کوهستانی کمین گرفتند . وی بادهای وزان را نیزسپر بلای او ساخت‌واین بادها ، همانا بادهای شمال، گردباد، طوفان، باد منجمدکننده وبادهای سوزان بودند .

گیل گمیش ازبرکت وجود این حامیان ودارا بودن این‌سلاح‌ها،که چون افعی، بسان اژدها، مثل‌آتش سوزان، نظیرهیولائی که قلب را ازطپش باز میدارد ، مانند سیلی مخرب، ومشابه برق لامع با خصم نبرد میکردند، احساس مسرت‌نمود پهلوان نزد اسلحه سازان رفته و گفت :

«به‌آهنگران فرمان میدهم تا تحت نظرخود ما، برای ما زره بسازند.»

هنرمندان جلسه شورتشکیل دادندآنگاه بسوی جنگل رفته ، درختهای بید و گردو را انداخته وتبرهائی بوزن قریب نه پوند برایشان ساخته وشمشیرهائی با تیغه‌هائی بوزن شش پوند ریخته وتحویل دادند . تبر گیل گمیش را تبر (پهلوانان نیرومند) نامیدند وکمان (آنشان) را بدو سپردند . هردودوست مسلح شدند ووزن سلاح‌آنان با زره وغیره، هریك سی پوند بود.

مردم وریش‌سفیدان درخیابان ودربازار بزرك اوروك حلقه زدندو بالاتفاق از دروازه هفت کلونی گذشتند و گیل گمیش آنهارا مخاطب قرارداد و گفت :

من گیل گمیش، به دیدن‌آن هیولائی میروم‌که همگی وصف اوراشنیده‌اید، آوازه وی درسرتاسرعالم پیچیده ولی من اورا در قلمرو خودش ، دربیشه درختان سدرشکست داده و قدرت فرزندان اوروك را بوی نشان خواهم داد . همه جهانیان باید از این امر مطلع گردند . من چاره‌ای جز عزیمت ندارم . باید از کوهستان صعود نمایم ، درختان سدر را بیندازم و در قفای خود نامی جاوید به یادگار گذارم . »

ریش سفیدان (اوروك) گفتند : «گیل گمیش تو هنوز جوان هستی و غرور و شهامت شباب ترا بصوب تباهی سوق خواهد داد . ما شنیده‌ایم که (هام بابا) نظیر سایر آدمیان زوال پذیر نیست . اسلحه اوچنان است‌که کسی‌یارای مقاومت در برابر آنرا ندارد . قلمرو او نیز ده هزار فرسنك طول و عرض دارد . کدام عقل سلیم است که این مخاطره را تقبل نموده و رنج سفر بـرخویشتن هموار سازد ؟ وقتی هام بابا نعره برمیآورد ، چنانست که گوئی آسمان غره آغاز شده و هر گاه نفس برمیآورد ، گوئی دم آهنگری را گداخته‌اند . دندانهایش نیزمرك را بارمغان میآورند . پس چه الزامی دارد کـه عـازم این سفر شوی؟ نبـرد با (هام بابا) عایدی ندارد:»

گیل گمیش چون سخنان واندرزهای ریش‌سفیدان بشنید؛ نگاهی‌چون‌نگاه عاقل برسفیه بر آنان انداخته، سپس روبدوستش نمود و گفت :

پاسخ اینانرا چسان دهم ؟آیا باید بخاطرترس وهراس از(هام بابا) تمام‌عمر خانه نشین گردم ؟ای دوست من، ای انکیدوبیا تا بکاخ اعظم، نزد (اگالما)برویم ودرپیشگاه ملکه (نین‌سان) حاضرشویم. (نین‌سان) خردمندوعالم استوراه چاره‌ای پیش پای ما خواهد گذاشت .»

بدین ترتیب دوپهلوان دست بدست هم داده وبسوی (اگـالما) روان شده و بحضورملکه (نین‌سان) رسیدند . گیل گمیش پس ازدخول گفت :

«نین‌سان بمن گوش‌کن . من عازم سفری هستم بی‌باز گشت . من به قلمرو (هام بابا) میروم وباید راههای ناشناس را درنوردم وازچند خوان وحشت ردشوم . ازروزحرکت تا باز گشت، تا وقتی‌که به جنگل رسیده واین ابلیس مخوف رابقتل رسانم، برای من دعاکن وازدرگاه شمش حمایت وعنایت مسئلت نما.»

(نین‌سان)بخلوتگاه‌رفته ولباسی برازنده‌وفاخر برتن‌کرد وسینه‌به‌جواهرآلات

آراست ودامن‌کشان بسوی محراب خورشید روان شده و بربام معبد ایستاد. آنگاه کندرسوزانده ودستها را بسوی شمش بلندکرد وصدایش طنین‌اندازشد که: ای‌شمش چرا این روح عاصی، این قلب بی‌آرام را به فرزندم گیل گمیش عطا کردی؟ او حالا عازم سفر به قلمرو(هام بابا) است و باید جاده های خطرناك را طی نموده و جنگهای دهشت‌انگیزی بنماید وبا مخاطرات بسیاردست وپنجه نرم کند.

ازلحظه حرکت تا بازگشت، تا رسیدن به‌جنگل سدر، تا کشتن (هام بابا) و ازبین بردن آنچه که تو حرام کرده‌ای، حمایت خویش را ازوی دریغ منما، باشد که عروس یکی یکدانه تو، (آیا)، شفق پرشکوه، همواره این‌نکته را بتو یادآور شود که چون روز بسر آمد، فرزند مرا بـه پاسدار شب بسپار تا او را در کنف حمایت خویش قرار دهد و ویرا ازهر گزندی مصون دارد.

(نین سان) بدنبال استغاثه خود کندر را خاموش نموده و (انکیدو) را فـرا خواند و گفت:

انکیدوی دلاور، تو فرزند جسم من نیستی، لیکن تراچون فرزندخوانده خویش می‌پذیرم تونیز فرزندم خواهی‌شد. ازجان ودل گیل گمیش را حرمت و خدمت‌کن. من این تقاضا را درحضور خادمین معبد ازتو می‌نمایم.

نین‌سان سپس طلسم دفع شر بدور گردن (انکیدو) انداخت وافزود: فرزند خودرا بتومی‌سپارم. اورا صحیح وسالم به مادرش باز گردان.

آن‌دویل‌زره برتن نموده وتیغ سهمگین در نیام طلائی نهاده‌وکمان بردوش آویختند.

گیل گمیش تیر خودرا برداشته وتیردان را نیز برداشت و کمان (آنشان) را بـه دوش افکند و شمشیرش را در غـلاف کمـر محکم نمود و هـر دو آماده حرکت شدند.

همه مردم بدیشان نزدیك شده ودستشان را فشردند و گفتند : چه موقع به شهرخود برمیگردید ؟

شیوخ، گیل گمیش را برکت داده و اظهار داشتند : چندان به نیروی خود متکی نباش . همواره گوش بزنك باش و سعی‌کن تو اول ضربه وارد کنی. آنکس که پیشاپیش حرکت نماید ، سپربلای دوستش درقفا خواهدبوداین‌را بخاطر بسپار. ضمناً ، راهنمای خبره‌ای که بلد راه باشد ، دوستش را محافظت خواهـد نمود ، بگذار (انکیدو) راهنما وبلد تو باشد زیرا به‌راه جنگل آشنائی دارد. او (هام‌بابا) را دیده وبا وی دست وپنجه نرم کرده . بگذار که اونخست ازتنگه‌هـا بگـذرد و مراقب باشد ، بگذار انکیدو ازتوحمایت نموده وترا صحیح وسالم‌بهما بازگرداند ای (انکیدو) ما شیوخ (اوروك) شاه خودرا بتو مـی‌سپاریم . او را صحیح و سالم بازگردان . »

ریش سفیدان مجددا گیل گمیش را مخاطب قرارداده و افزودند : باشد که شمش خواسته قلبی ترا برآورد . باشدکه وی‌بانی تکامل‌آرزوهای توبوده وموجب گردد که چشمهایت‌ببینند هرآنچه راکه لبهایت به‌تمنا ابراز داشته‌اند ، باشدکه او راه را برایت هموار سازد ، مصائب کوهستانها را مرتفع کند ، شبانگه تـرا در کنف حمایت خود گیرد و اینکه (لوگول‌باندا) خدای حامی تو ، جهت ظفرکنار توباشد . باشد که دراین ستیز چنانچه‌گوئی باطفلی دست و پنجه نـرم کرده‌ای ، پیروزگردی . پاهایت را درنهر (هام بابا) بشوی وشب هنگام چاهی حفـرکن تا خیك تو همواره ازآب تازه و گوارا پرباشد . به شمش آب خنك هـدیـه کن و (لوگول باندا) را ازخاطر مبر.

(انکیدو) لب بازکرد و گفت: پیش برو که باکی‌نیست. بدنبال من‌بیا زیرا راه قلمرو (هام‌بابا) را می‌شناسم. هیچ جای دلهره واضطراب نیست .[۱]

مشایخ شهر بشنیدن این سخنان تسلی‌بخش، پهلوان را ترغیب به پیشروی کردند . »

دو پهلوان ره طولانی را درپیش گرفتند و پس ازپیمودن بیست فرسخ روزه شکسته وچون سی فرسنك دیگررا طی‌کردند ، جهت استراحت شبانه اطراق‌نمودند آنها درعرض یکروز پنجاه فرسنك راه راطی نموده ومدت سه‌روز مسافتی را کـه طی یك‌ماه ودوهفته پیموده میشد، پشت سر گذاشتند.

پیش ازرسیدن به‌دروازه جنگل ، ازهفت‌کوهستان عبور کردند تاآنکـه به عجائب جنگل سدر نزدیك شدند. آنان هنوز اثری ازدرختان سدر ندیده لیکن با مشاهده الوار دروازه غرق حیرت گشتند . ارتفاع دروازه هفتاد ودو ذرع وعـرض آن بیست وچهارذرع بود. این‌دروازه بدست هنرمند ان شهـر (انلیل) در (نی پور) ساخته **شده**بود .

(انکیدو) نعره برآورد : ای گیل گمیش عهد خودرا ازیاد مبر وبخاطرآور که چسان در (اوروك) لاف مردانگی میزدی پیش برو ای فرزند اوروك ، حمله کن که هیچ باکی نیست »

گیل گمیش باشنیدن این‌حرفها، احساس عودت شجاعت کرده وجواب داد: عجله کن. نزدیك بیا . اگرنگهبان نزدیك باشد ، نگذار به‌جنگل بگریزد کـه درآنجا ناپدید خواهدشد . او اولین زره ازهفت‌زره پولادین خویش رابرتن‌نموده ولی شش‌زره دیگررا مجال پوشیدن‌نیافته. بیا پیش‌ازآنکه مجال پوشیدن‌آنهانماید وی رابدام اندازیم .» گیل گمیش سپس چون شیری غران پنجه بـرزمین کشید و محافظ جنگل، هام‌بابای غول‌پیکر مانند گاوی تنومند بسوی خانه خود درجنگل گریخت .

انکیدو باسرعت به‌دروازه نزدیك شد. زیبائی وعظمت آن ، چنان‌خیره‌کننده

بود که پهلوان ازدرهم شکستن آن‌احساس ناراحتی مینمود ولی چاره‌ای نداشت و باضربات تبر آنرا خردنمود وبه دوست خود گفت : گیل گمیش بداخل جنگل نرو زیرا وقتی دروازه را گشودم ، بازوانم قدرت خودرا از دست دادنـد.» گیل گمیش جـواب داد: دوست عـزیز، رفیق شفیق ، تراچه میشودکه این‌چنین بزدلانه سخن میگوئی ؟ آیا تمام این مخاطرات ورنج سفررا برخود هموار ساخته‌ایم که از اینجا پشت به‌خصم نمائیم ؟ تودرجنگ وستیز شهره آفاق هستی . ازمن دور نشو تا خوف ورعب‌مرگ وجودت رامسخر ننماید. کنارمن باش تاضعف ورخوت ازوجودت‌رخت بربندد. نه، ماهردو بالاتفاق به‌اعماق جنگل خواهیم شتافت. جنگی مهیب درپیش داریم، پس برازنده نیست‌که ازحالا جبن بدل‌راه دهی. موت را به‌فراموشی بسپار وباعزمی راسخ و اراده‌ای خلل‌ناپذیر بامن همراهی کن تاهردو دراین‌نبردشرکت جوئیم ودرعین حال مراقب‌هم باشیم، واگر احیاناً شکست خوردیم ، نامی نیك از خود بیادگار خواهیم گذاشت .»

دودلاور دوش بدوش‌هم‌ازدروازه گذشته وبه کوهی سرسبز وخرم رسیدند.مات ومبهوت، برجای ایستاده ودیده برجنگل دوختند. درختان سربفلك کشیده جنگل آنان رامتحیر ساخته ومعبر (هام‌بابا) بنظرشان رسید.این‌معبر: عریض وهموار بود. بر کوه سدرها ، اقامتگاه خدایان و اریکه (ایشتار) نظـر دوختنـد . سایـه سدر همه‌جـا را فراگرفته و باصره را بسی خوش میآمد. آرمیدن درسایـه پس از آن سفر توان فرسا ، جسم را آرام وروان را نشـاط می‌بخشید اما این وسـوسه زودـ گذر بود .

گیل گمیش چاهی مقابل خورشید شامگاهان حفرنموده وبعد به قله کـوه صعود کرد وغله بر آن پاشید و گفت: ای‌کوه لایزال، ای مقر خدایان ، خـوابی تسلی‌بخش بمن عطا کن .»

آنگاه دوپهلوان دست بدست هم داده ودیده برهم نهادند وقدم درکشور خواب گذاردند. مست و بی‌تاب‌درفضای بیکران پرزدند وخوابی‌دلخواه‌بر گیل گمیش مستولی‌شد. چون شب به‌نیمه رسید، دلاور دیده گشوده و خواب خویش را برای دوستش تعریف کرد و گفت : انکیدو، اگر تونبودی ، پس چه عاملی باعث شد تا بیدارشوم ؟ دوست من، خوابی بس‌غریب دیدم. ما هردو درپایه کوه ایستاده بودیم که ناگهان کوه فروریخت. مادرقبال اینهمه عظمت بسان دومگس بودیم.درخواب ثانوی خویش ، دگرباره فروریختن کوه راشاهد شدم واین‌بارکوه مرا زیر گرفت بناگه شعله‌ای فروزان که زیبائی وفروغش برتر ازتمام عالم بود، درخشیده ومرا از زیرکوه بیرون کشید. آبم داده وقلبم راتسلی‌بخشید ودگرباره مراآزادساخت .

انکیدو، فرزند دشت‌ها وبیشه‌ها گفت : بیا از کوه پائین برویم و دراین‌باب سخن گوئیم . »

واندکی بعدافزود: رفیق، خواب توبسیار نیکوست. کوهی که بنظر آورده‌ای همان (هام‌بابا) بوده . بلاشك اورا اسیر ومقتول خواهیم ساخت وجسدش رامثل آن کوه که بر دشت فروریخت ، به‌پائین می‌اندازیم .»

روزبعد، پس ازطی بیست فرسنك روزه خودرا شکسته وچون سی فرسنك دیگررا پیمودند، توقف‌کردند. این‌بار نیزچاهی مقابل‌خورشید زدند و گیل گمیش از کوه صعود کرد و گفت : ای‌کوه . ای مقرخدایان ، خوابی دلچسب بر انکیدو نازل‌کن .» کوه خوابی بر (انکیدو) نازل کرد بطوریکه وی درعالم خواب خیس عرق شده وچون بید به‌لرزه درآمد . اما گیل گمیش کنارش نشسته وسر بجیب تفکر فروبرده بود تاآنکه خواب براونیز غلبه کرد . اواسط شب بیدارشده و دوستش رانیز بیدارساخت و گفت : تومرا بیدارکردی ؟ تومرا لمس نمودی ؟ پس چرا این‌چنین دچار هول وهراس شده‌ام ؟ حتما یکی ازخدایان ازجوارمن گذشته

که این حنین دچار رخوت شده‌ام . دوست من ، سومین خواب راهم دیده‌ام . این خواب مرا غرق دردهشت نموده . آسمانها می‌غریدند وزمین بلرزه درآمده‌بود. روشنائی روز محوشده وجای خودرا به‌ظلمت سپرد و دردل این تیرگی برقی‌ساطع شده و آتش زبانه کشید . ابرها پائین آمده و باران مرگ باریدن گرفت تا آنکه نورزائل گشت ، آتش فرونشست و همه‌جا مبدل به خاکستری شد که مارامحصور نموده بود . بیا از کوه پائین برویم وبه عاقبت خود بیندیشیم.»

چون از کوه نزول کردند، گیل گمیش تبر بدست گرفت وبه‌انداختن‌درختان سدر پرداخت. صدای افتادن درخت‌ها به‌سمع (هام‌بابا) رسیده وکاسه خشمش را لبریزساخت ونعره بر آورد: کیست این گستاخ جوانی‌که به‌درختان من تجاوز نموده؟ شمش تابان از آسمان خطاب به دو پهلوان گفت : پیش بروید . ترس بدل راه ندهید . »

ولی ضعف وسستی بر گیل گمیش عارض شده وبدون‌تکلم وبدون ادای‌کلامی درازکشیده بود. چون (انکیدو) ویرا لمس کرد ، بهیچوجه نجنبید ووقتی با او سخن گفت ، پاسخی دریافت نکرد و گفت : ای گیل گمیش ای امیر دشت (کلب) جهان تیره وتارشده ، سایه‌ها همه‌جا گسترده‌اند، (شمش) دور شده وسرتابانش را برسینه مادرش (نین گال) نهاده تا بیارامد . ای گیل گمیش ، تاچند غرق درخواب خواهی بود ؟ نگذار مادری که ترا بدنیا آورده است، در میدان شهر عزاداری کند. »

سرانجام گیل گمیش صدای رفیق خود را شنید وزره سی شه‌کلی برتن‌نمود و چون گاوی خشمگین زمین راخراشیده و فریاد برآورد : قسم به‌جان مادرم (نین‌سان) که مرازاد وسوگند به‌جان پدرم (لوگال‌باندا)، کاری خواهم کرد که چون وقت تولد ، زمانی که برداماں مادر می‌آرمیدم ، مایه فخر ومباهات اوشوم »

اند کی بعد اضافه کرد : قسم به‌جان مادرم نین‌سان که مرا زاده و سوگند به جان پدرم لوگال باندا ، تاوقتی‌که بااین مرد ، اگرمرد باشد ، بااین خدا ، اگر خدا باشد ، بااین هیولا ، اگرهیولا باشد، نبرد نکرده واورا ازپای درنیاوریم وتا وقتی که سرزمین زندگان را تصرف نکنیم، به‌شهرخود بازنگردیم.»

انکیدو ، آن همدم دلسوز ، ملتمسانه گفت : سرورمن تو این هیولا را نمیشناسی وبهمین سبب نمی‌ترسی . من‌که اورا دیده‌ام ، ازفرط هراس‌بخودمیلرزم. دندانهایش نیش اژدها هستند ، سیمایش چون شیر بوده و مانند سیل خروشان پیش می‌تازد وبانگاه خشم‌آلودش درختان جنگل وخزه‌های مردابها رانیزله‌مینماید سرورمن ، اگرخواسته توپیشروی باشد ، میتوانی این‌کار را انجام دهی ، ولی من به‌شهر بازمیگردم. مادر بزرگوارت را ازتمامی اعمال شجاعانه توآگاه میسازم تا غرق درشادی ومسرت گردد وبعد اورا از مرگی‌که نصیت توشده ، مطلع می‌نمایم تا گریه سردهد. »

گیل‌گمیش اظهارداشت . شیون وزاری هنوز لزومی ندارد. قایق‌مرگ‌نباید بادبان برافرازد وپارچه کفن نباید برایم پاره شود. مردم نباید گریه‌کنند و خانه‌ام رابسوزانند. امروز توبامن مساعدت کن تامن نیز ترا یاری کنم . دراین صورت از چه‌چیزی باید بترسیم؟ تمامی موجودات زنده که از گوشت واستخوان می‌باشندباید عاقبت‌الامر درقایق غرب بنشینند. و وقتی که این قایق غرق شد ، وقتی که‌قایق (ماگی‌لوم) به‌آب فرورفت، آنها نیز ازبین میروند ولی‌ما باید پیش‌برویم وچشمهای خودرا براین دیو بدوزیم. چنانچه تودچار رعب وهراس شده‌ای ، خویشتن راتسلی ده . تبربدست بگیر وحمله‌کن. هرگاه کسی جنگ وستیزرا نیمه‌کاره بگذارد،دچار عذاب وجدان خواهد گشت .»

دراین موقع (هام بابا) تنوره‌کشان ازپناهگاه مستحکم خود در جنگل

بیرون آمد ونگاهی بر گیل گمیش انداخته وچشمهایش را که چشمهای مرگ بودند بر او دوخت.

گیل گمیش باچشمی‌اشکبار، (شمش) رامخاطب قرارداده و گفت: ای‌شمش تابان،من راهی راکه پیش پایم گذاشته بودی طی‌کردم، ولی اگرحمایت خودرا از من دریغ نمائی، چسان موفق میشوم ؟ شمش ندبه ویراشنیده وباداعظم، بادشمال. گردباد ، طوفان وباد منجمد کننده وباد سوزان‌را احضارکرد وآنهاچون اژدهـا ، مثل‌آتش سوزان، نظیرافعی ، بسان سیلی مخرب وبرقی ویران کننده فرارسیدند . هشت‌باد مخوف بسوی(هام‌بابا) وزیدن گرفتند ودیدگانش‌راتیره وتارساختند‌بطوری که وی نه‌یارای عقب نشینی داشت ونه‌قدرت پیشروی .

گیل گمیش فریادبرآورد: به‌جان‌مادرم (نین‌سان)قسم وبه‌جان پدرآسمانی‌ام لوگال باندا سوگنـد که بالاخره پناهگاه ترا دراین قلمرو زندگان پیدا کرده و با بازوان ناتوان وسلاح ناچیز خود ترا بزانـو درمیآورم و قـدم به خانـه‌ات میگذارم » .

گیل گمیش درتعقیب این‌سخن اولین درخت سدر را انداخت وآن دوشروع به‌قطع شاخه‌ها ونهادن آنها در کوهپایه شدند، (هام‌بابا) بااولین‌ضربه تبر، تنوره‌ای کشید ولی‌آن دوبه‌کار خود ادامه داده وهفت سدررا انداخته وشاخه‌های آنهـا را قطع ودرپای کوه نهادند و (هام‌بابا) هفت‌بار خشم خودرا بسوی آنان جاری‌ساخت وآتش ازدهانش بسوی آنان زبانه‌کشید. اما باهفتمین لهیب، آنها به پناهگاه وی رسیدند. (هام‌بابا) نفس خودرا چون بوسه‌ای داغ بدرون‌کشید وبعد تنوره کشان و غران نظیر گاوی وحشی که بسته‌شده و چون پهلوانی که دستهایش را بهـم پیچیده باشند ، به‌آنان نزدیك گشت، رنگش پریده واشك درچشمانش حلقه‌زده بود . باد- های‌کشنده قدرتش را زائل ساخته ورسیدن پهلوانان به‌خانه‌اش ، طلسم قدرتش‌را

درهم شکسته بود وزاری‌کنان گفت : گیل گمیش، بگذار سخنی چند باتو بگویم . من هرگز مادری نداشته و ازمهرومحبت پدرمحروم بوده‌ام . من بر کوه بدنیا آمد وزاده کوهستان می‌باشم وانلیل مرا بعنوان محافظ جنگل خسود برگزید . مسرا خلاص‌کن وبگذار بروم تاتمام عمرخدمتگذار وعبد ومخلص شماشوم ، شما سرورمن خواهیدشد تمام‌درختانی‌که بازحمت براین کوه پرورده‌ام، بشما تعلق‌خواهند گرفت آنها راقطع می‌نمایم و کاخی‌عظیم برایتان میسازم،»

(هام‌بابا) سپس دست گیل گمیش را گرفته و بطرف خانه‌اش هدایت نمود بطوریکه قلب گیل گمیش به‌رقت درآمده وبه‌حیات آسمانی وزمینی و تحت الارض خویش سوگند یادکرد و گفت : ای انکیدو ، بهتر آن نیستکه این‌مرغ اسیسر و بدبخت به آشیانه‌اش برگردد ؟ صلاح‌در این نیست کـه مرد اسیر سربدامان مادر بگذارد ؟

انکیدو جواب داد : قوی‌ترین مردان روزگار درصورتیکه عـدل‌و عدالتی نداشته باشند، تسلیم سرنوشت خواهندشد . (نامتار) آن‌تقدیر شوم که‌بین‌ابناء بشر استثنائی قائل‌نمیشود ، اورا نابود خواهدساخت . دوست من، اگرمرغ اسیر به ــ آشیانه‌اش باز گردد، تودرعوض نخواهی‌توانست به‌شهری‌که مادرت ترادر آن زاده مراجعت کنی . همین مرغ‌اسیر، کوه را سد راه تو ساخته و راه را پر از مصائب خواهد ساخت.

(هام‌بابا) گفت : انکیدو توسخنان ناروائی میگوئی . توئی که آزاد زاده بوده وفرزند دشت‌وصحرائی! تواز روی غبصه،وترس ازرقیب، این سخنان‌شریر را ابراز میداری !.

انکیدو جـواب داد : گیل گمیش گوش بحرفهای او نده . هام‌بابا باید بمیرد . »

اما گیل گمیش گفت : اگر او را لمس کنیم، روشنائی و حرارت از بین میروند . شکوه وجلال عدالت پایمال میگردد وشعاع زرین آن نابود میشود.»

انکیدو بتندی گفت : گیل گمیش این طور نیست . اگر نخست مرغ را به‌دام اندازیم در آنصورت جوجه‌ها به کجا خواهندرفت؟ ما میتوانیم بعدها شکوه و جلال را ، آن زمـان که جوجـه‌ها در سبزه ها سر گردان میشوند ، جستجو نمائیم . »

گیل گمیش گوش به‌اندرز دوست‌خود فرا داده و تبر به‌یك بدست گرفت وشمشیر ازنیام برکشید وضر به سختی بر گردن (هام‌بابا) وارد ساخت و انکیدو نیز دومین ضربت راوارد نمود.

(هام‌بابا) باسومین ضربه نقش برزمین شده و جابجا جهان را وداع گفت : ناگهان انقلابی بوقوع پیوست زیرا محافظ جنگل کشته شده بود . محافظی که با کلامش (هرمون) و (لبنان) به‌لرزه درمیآمدند . کوه‌تکان خورده و تپه‌ها به لرزه درآمدند چون‌نگهبان سدر مرده‌بود.

(انکیدو) ضربه را واردساخته و سدرمتلاشی شد، بله ، انکیدو اسرار مقر (اعظم) را برملا ساخته بود. گیل گمیش درختان جنگل را قطع‌نمود و (انکیدو) ریشه‌آنهارا تانزدیك فرات اززمین‌بیرون کشید . آنهالاشه هام‌بابا رامقابل خدایان برمحراب (انلیل) نهاده وبوسه برزمین زدند وبعد کفن را گسترده و سر مقتول را مقابل خدانهادند . انلیل بادیدن سر هام‌بابا، به‌خشم آمدو گفت : چرا مرتکب‌این عمل شدید؟ باچه مجوزی‌چنین کاری کردید؟ ازحالابعد هرجا که‌قدم‌میگذارید آتش در گیرد، میخواهم که‌آتش آن‌نانی را که‌اکل میکنید ، بسوزاند وآبی‌راکه می‌نوشید بخار نماید.»

انلیل سپس شکوه و جلالی را که قبلا از آن (هام‌بابا) محسوب میشد ستانده و به‌بربرها ، به شیر، به بیابان و به‌دخت خشمگین یعنی (ایریش‌کی‌گال) سپرد اما از گیل گمیش، آن روح عاصی که کوهها را درنور دیده ودریا را می‌پیمود واز (انکیدو) شکوه و عظمت (انلیل) را بازستاند.



ایشتار و گیل گمیش و

مرك انکیدو

گیل گمیش طره موهای بافته‌اش را آب کشیدو خون از سلاح خود زدود، سپس لباس کهنه‌و ژنده خویش را باجامه ی نوتعویض کرد ✗پهلوان شنل سلطنتی خودرا بردوش انداخته وچون افسر بر سر نهاد، (ایشتار) باعظمت ، دیده‌بر گشودو چون ویرا نظر برآنهمه‌جمال‌وزیبائی افتاد، گفت : گیل گمیش بیا و بامن‌همبستری کن، مرا ازفیض وجود خود بهره‌مند کن وبگذار دمی عروس توباشم و توشوی‌من گردی ، عرابه‌ای ازسنك لاجورد وطلا برایت‌میسازم که‌چرخهای آن‌طلائی‌و بوقش برنزی باشد. دیوهای تنومندطوفان‌راعرابه‌کشان توخواهم ساخت . وقتی تو بخانه ما، دربیشه معطر قدم گذاری ، هشتی واریکه بوسه برپاهایت خواهندزد . سلاطین و امرا ، وشه‌زادگان درمقابل توپیشانی برزمین خواهند سائید . ازدشت و از کوه برایت خراج‌میآورند. گاوهای تو دوقلو زایند و بزهایت سه‌چندان بزغاله بدنیا

میآورند . اسبهای تندباد تو شهره آفاق خواهند بود .

گیل گمیش دهان گشود وپاسخ ایشتار با عظمت وپرجبروت را چنین داد :
اگر ترا به مزاوجت درآورم، خود چه تحفه‌ای میتوانم درعوض برایت بدهم ؟چه زیوری میتوانم بیابم که زیب پیکرت بوده و چه غذائی است که مناسب تو باشد ؟ من چگونه میتوانم یك الهه راآب ومشروب بدهم ؟ ضمنا اگـرترا بعقد خود در آورم، برسرم چه خواهدآمد ؟ عشاق سینه چـاك تـو، باین نتیجه رسیده‌اندکه تو چون اخگری هستی که یخ را ذوب می کند ، دربچه‌ای هستی‌کـه نه در برابر باد مقاومت میکنی ونه درقبال طوفان، قلعه‌ای می باشی که پادگان را نابود میسازی ، قطرانی‌هستی که‌حامل خودرا سیاه می کنی، مشکی میباشی که نشد می‌نماید وحامل را خیس می کند، سنگی‌که ازسنگرمی‌افتد، صندلی که پوشنده‌اش رابرزمین‌میزند، قلعه کوبی که درسرزمین دشمن کار گذاشته شده . بله این توهستی .کدامین عاشق خود را برای همیشه ازعشق خودکامیاب کرده‌ای ؟ کدام شبانی بوده‌که ترا برای همیشه راضی نگهداشته ؟ بمن گوش کن تا حدیثی از عشاق ترا برایت بگویم . (تموز)، عاشق جوانی وشباب خود را بخاطر داری . توسالیان متمادی جز شیون و زاری چیزی دیگرعاید او نساختی . تو دل به عشق غلطك چند رنك بستی ولی با وجود این خردش نمودی . توپرنده خوش‌لحن و نغمه خوان راکـه نوای شادی میخواند به آتشکده عشقت راه دادی امـا حال ، این پرنده را جزمرثیه سرائـی مشغله‌ای نیست . تو شیر رادوست داشتی ، باآنهمه قدرت ونیرویش . اما سرراهش هفت چاه عمیق حفر نمودی . تو درب خانه عشق بروی توسن بادپائی گشودی‌که درجنك پیش می‌تاخت اما افساروMهمیز، زین و شلاق را برایش بارمغان آوردی تا هفت فرسخ را بالاجبار بپیماید وآبی راکه باید بنوشد، گل آلودکنـد . تو شیفته شبان گوسفندان شدی و او هرروزبرایت نان وغله سوغات آورد و برایت قربانیها

بسمل نمود . اما تو او را مبدل به گرگ نمودی و حالیــه شا گردان وبچه چوپانها دنبالش میکنند وسگهای خودش، تعقیبش میکنند . مگـر این تو نبودی که عاشق **«ایشولانو»** ، باغبان نخلستان پدرت گشتی؟ اوسبد های پرازخرما بـرایت هدیه میکرد وهرروز میزی ازغذاهای مأکول برایت می‌چید . اما تو دیده بر او دوخته و گفتی : ایشولانوی عزیز، بیا تا باهم نرد عشق ببازیم . بیا و مرا تصاحب‌کن که جسم وجانم بتو تعلق دارد، اما ایشولانو جواب داد:

آیا میدانی که ازمن چه تقاضائی داری ؟ مادرم برای من غذائی طبخ‌نموده ومن آنرا تناول کرده‌ام چه حاجتی است‌که بخاطر غذائی فاسد و گندیده بتو روی آورم ؟» تو چون این حرفها را شنیدی کاسه خشم برسراو شکسته و به بلا دچارش کردی . او را مبدل به موش کوری نمودی کــه در مغا کهای زمین بسر برده و آرزوهایش همواره محال و غیر قابل اجرا هستند . حال اگرمن و تومیثاق عشق ببندیم، آیا دچارهمان بلیات شوم نخواهم شد؟»

وقتیکه (ایشتار) این سخنان را شنید، خشمی شدید تاروپود وجودش را بــه لرزه انداخت وبه عرش‌کبریا رفته وبحضور پدرش (آنو) ومادرش (آنتوم) شرفیاب شد و گفت : پدر، گیل گمیش بمن ناسزا گفته وتمامی‌اعمال زشت‌مرا باز گو نموده وعیان ساخته .

(آنو) دهان گشود و گفت : تو خود اورا تحریك وترغیب بدین‌کارنمودی .

ایشتارمجددا گفت : پدر، (گاومیش آسمان) را بمن بسپار تا گیل گمیش را نابودکنم .کاری کن تا گیل گمیش بصوب نابودی سوق داده شود !اما اگرازسپردن گاومیش آسمانی به من امتناع ورزی، درواز دوزخ را درهم می‌شکنم و کلونها را خرد می‌کنم . دربهای جهنم را میگشایم و اموات را عودت میدهم تا با احیاء غذا صرف کنند، آنوقت نفوس مرده برزنده فائق خواهدآمد.»

(آنو) خطاب به ایشتاربزرك گفت : اگر بخواسته تو عمل نمایم ، سنبله ها خشك میشوند وهفت سال قحطی درمیگیرد . آیا تو باندازه کافی غله برای مردم و علف جهت احشام داری ؟

ایشتارپاسخداد : بلی ومن‌غله‌کافی برای مردم وعلف جهت احشام انبار کردم وبرای این مدت هفت سال قحطی، همه را تغذیه خواهم نمود.»

(آنو) بناچار گاومیش آسمان را جهت دخترش (ایشتار) آفرید . گاومیش بر زمین افتاد وبا نخستین تنوره‌اش، یکصد مردجنگی‌راکشته و متعاقب آن دویست تن دیگررا هم نابود ساخت . با سومین تنوره‌اش، بسوی (انکیدو) حمله ور شد اما پهلوان بیکسو متمایل گشته وخود را بر پشت گاومیش افکنده وشاخهایش را محکم چسبید .

گاومیش آسمان‌کف بدهان آورده و با دم خود اوراآزارمیداد . (انکیدو) رفیق خودرا مخاطب قرارداد وفریادبر آورد : گیل گمیش مگرماعهد دوستی‌جاوید نبستیم؟ شمشیرخود را درپیشانی‌این گاوفرو کن.»

گیل گمیش گاورا تعقیب نموده ، آنگاه دم حیوان‌را چسبید بعد شمشیر به وسط شاخهایش فروبرد و گاومیش را بقتل رساند، پس ازآنکه گاوایشتار کشته شد، قلبش را بیرون‌آورده وتقدیم «شمش» نمودند وخود لمحه‌ای استراحت کردند .

ولی (ایشتار) ازجای برخاست وبرفراز دیوارمرتفع اوروك آمد . آنگاه به قله برج صعود نموده ونفرین آغازکرد و گفت: وای بر گیل گمیش‌که باکشتن گاو میش آسمانی مرا تحقیرنمود .»

انکیدو بشنیدن این حرف، ران راست گاومیش را قطع‌کرده‌وبطرف‌صورت ایشتارافکند و گفت : اگر دستم بتوبرسد ، همین بلا را برسرت خواهم آورد و اندرونت (منظوررودهها) رابیرون میکشم .

(ایشتار) جمله مریدان خود را فراخواند، دختران‌رقاصه و آوازه خوان را گرد خودجمع نمود وروسپی‌های معبد وفحشاء رااحضارکرد وهمگی برران‌بریده گاومیش‌آسمانی‌به ندبه وزاری وشیون پرداختند .

اما گیل گمیش آهنگران وزره سازان راجمع نمود . همگی‌ازدیدن‌شاخهای بزرك وعجیب گاومیش بحیرت‌افتادند وآنهاراباسنك‌لاجوردی، بضخامت دوانگشت پوشاندند . وزن هریك ازاین شاخها، سی‌پوند وگنجایش خلاء درون آنها ، بقدر شش‌پیمانه روغن بود که گیل گمیش‌این مقدار را بخدای محافظش (لوگول باندا) تقدیم نموده وخود شاخها را بکاخ برد و بردیواری‌آویزان نمود . آنگاه دو پهلوان تن درفرات شسته ویکدیگررا بآغوش گرفتند ودورشدند . آنها درخیابانهای اوروك جائی که پهلوانان بـرای دیدنشان صف بسته بودند ، قدم زدنـد و گیل گمیش به دختران‌آوازه خوان گفت : کیست بزرگ‌ترین پهلوان عالم ؟کیست نام آورترین مرد روزگار؟

دخترها فریاد برآوردند: گیل گمیش‌بزرگ ترین‌پهلوان‌جهان‌ونام‌آورترین مرد روزگارونیرومندترین‌یل روی زمین‌است.»

جشن و شادی ، رقص وپایکوبی در قصرآغاز شده و پهلوانان در بسترهای خود بیارمیدند .

(انکیدو) نیز خفته بود که خواب غریبی دیده و از جای برخاست و خواب خویشتن را جهت برادرش تعریف‌کرد و گفت : ای برادر، چرا خدایان بزرك به شورپرداخته‌اند ؟

با دمیدن روز، مجددا به گیل گمیش گفت :

آه، شب خوابی‌بس‌آشفته دیدم . همه خدایان از جمله‌آنو ، انلیل، ای و شمش به شورپرداخته بودند و(آنو) به (انلیل) گفت : چون‌آنها گاومیش آسمانی

وهام بابا را بقتل رسانده‌اند، پس یکی از آنان باید بمیرد . بهتر است قرعه بنام همان کسی بیفتد که درختان سدررا از تن کوه انداخته وکـوه ما را عریان ساخت» اما انلیل جواب داد : انکیدو باید بمیرد نه گیل گمیش»

در اینجا شمش تابان به انلیل دلاور جواب داد : آنها بفـرمان من گاو میش آسمانی وهام‌بابا را بقتل رسانده‌اند پس سبب چیست که انکیدو بیگناه و معصوم ، بدرود زندگی گوید؟

انلیل به شنیدن این سخن برسر خشم آمده و اظهار داشت : تو بدین سبب از آنها حمایت می کنی که هر روز بر آنان ظاهـر شده و در سلك و زمره ایشان در آمده‌ای !»

(انکیدو) همان روز دچار بیماری شدیدی شده ومقابل دیدگان **گیل گمیش** زمینگیر شد وسرشك چون مروارید غلطان ازچشمه دیدگانش جاری گشت .

گیل گمیش با تأثر و تألم گفت : برادرعزیزم، چرا آنها از من درگذشته و ترا می‌ستانند ؟ آیا سزاوار است که بردرگه مرك بنشینم و فـراغت جان را از جسم عزیزترین کس خود ناظر باشم ؟

(انکیدو) در بستر بیماری آرمیده بود و چنانکه گوئی جنگل موجودی است جاندار، زبان به لعن ونفرین آن گشود و گفت :

توچون بیشه‌ای عادی بنظرمیرسیدی وپیش ازدیدن برج سدر، ترا از بیست فرسخی‌می‌ستودم . ارتفاع توهفتاد و دوذرع بود و عرض تو بیست و چهار ذرع ای معبد سدر. هنرمندان چیره وخبره ترا در (نی‌پور) ، شهر مقدس (انلیل) ساختند . اما دریغاکه فرجام‌کاررا ندانستم ! اگر میدانستم‌که شکوه و عظمت تو بقیمت جانم تمام میشود . تبر برداشته وترا درهم می‌کوبیدم.»

انکیدو سپس‌به نفرین مرد شکارچی (دام‌انداز) وزن‌روسپی پرداخت و گفت:

نفرین بر آن دام اندازی که مرا بدام انداخت . امیدوارم که هیچ‌صیدی در دامش‌نماند وخود الی‌الابد به‌آرزوی قلبی خود نائل نیاید . اما توای زن فاحشه، ترا از تمامی قلب نفرین میکنم . فقرومسکنت مال تو و خیابان مسکن و مأوای تو باد . مست و هشیار بیکسان سیلی بر گونه‌ات وارد سازند .»

وقتی که شمش این‌حرفها را ازبان (انکیدو) شنید، ازآسمان ندادرداد که: انکیدو، چرا توزنی را که خوردن نان خدایان و نـوشیدن شراب شاهان را بتـو آموخت بدینسان نفرین میکنی ؟ مگراونبود که جامه پرزرق وبرق برتن‌تو کرد، مگراونبود که **گیل گمیش** دلاوررا با توآشنا ساخت وآیا غیرازاینست که برادرت **گیل گمیش** بستری شاهانه بتوعطا کرده ونشیمنگاه دست چپ خود رابتوبخشیده؟ اوموجب شده تا شاهزادگان وامرای جهان بوسه برپاهایت زنند و حال نیز جمله اهالی اوروك برای تو عزا دارند و چون جهان را وداع گفتـی ، او در عزایت موهایشرا بلند نگه میدارد و پوست شیر برتن‌کرده وآواره صحرا و بیابان خواهد گشت .»

(انکیدو) باشنیدن حرفهای (**شمش**) تسلی وآرامش خاطریافته، لذا نفرین خودرا پس گرفت و گفت: ای زن روسپی، امیدوارم‌که هیچ مردی تراتحقیر ننماید سلاطین وشهزادگان ، نجبا واشراف دربند عشق تو گرفتارشوند باشدکه، پیرمردان بدیدن توریش خارانده وجوانان تسمه بر گشایند . طلا وزمرد گنجینه تـوباشد . بخاطرتو مردها همسرشان،مادزهفت فرزند راترك خواهند گفت وکاهنین برای‌تودر محضرخدایان جا میگشایند .»

(انکیدو) همچنان دربستر درازکشیده ومکنونیات قلبی خودرا نـزد دوستش **گیل گمیش** گشوده و گفت : دیشب خواب دیدم که آسمان وزمین ناله میکردند و

من به‌تنهائی مقابل موجودی موحش ایستاده بودم که صورتش چون مرغ طوفان سیاه بود، او بمن‌حمله‌ورشد و باچنگالهای یك‌عقاب مرا قاپیده و به‌هوا بلند کرد تا آنکه‌دستهای من‌خودبخود مبدل به‌بال‌شدند، این‌موجود سپس نگاهش‌را برمن‌دوخته ومرا به‌قصر (ایرکالا)، ملکه‌ظلمت،جائی که‌هیچ‌واردی راخروج‌میسر نبوده،هدایت نمود. دراین مکان مردم درظلمت بسرمی‌برند وغذایشان‌خاك، و گوشت آنان گچ است. دراین خانه ابدی پوشاك ساکنین چون پرندگان بوده و بالهائی بزرك آنها رامستور میدارند ، نور به‌چشمهایشان نمی‌تابد و درتاریکی می‌نشینند، من‌قدم بخانه خاك نهاده وسلاطین زمین را دیدم که دیگر تاج وتختی نداشتند. فرمانروایان و امرا را دیدم که روزگاری برجهان حکمرانی میکردند. آنها که بمنزله‌خدایانی چون آنو وانلیل بودند، اینك چون غلامان دست‌بسینه ایستاده بودند . درخانه خاکی‌که داخل شدیم، کاهنین بزرك وقضات ، کاهنین متصدی نماز وهمچنین لذت را دیدم. مستخدمین معبد آنجا بودند. شاه‌کیش ، یعنی (ای‌تانا) رابنظر آوردم که در روزگار کهن بربال عقابی به‌آسمان پرواز کرد ، (ساموکان) خدای احشام و (ایریش‌کی‌گال) ملکه جهان تحت‌الارض را دیدم . (بلیت‌شری) پیشاپیش او راه می‌پیمود ودفتری راکه نام اموات برآن ثبت شده ، دردست داشت و بدیدن من گفت : چه‌کس این مرد رابدینجا آورده ؟ ومن بسان کسی که غرق درخون شده باشد، باقلبی‌لرزان ومالامال ازخوف وهراس، بیدارشدم. ای‌برادر بگذارشاهزاده‌ای نامدار، یاکس دیگر، بعدازمرگم مقابل دروازه توکشیك دهد ونام مراحذف‌نماید واسم خویشتن را درعوض ثبت کند .»

(انکیدو) درحین تکلم جامه ازتن دریده وبرزمین افتاده‌بود و **گیل‌گمیش** باچشمی اشکبار به‌حرفهایش گوش میداد وسرانجام گفت: کدام عاقل مردی پیدا میشود که تابدین حد خردمند باشد ؟ کلماتی بس‌غریب شنیدم، خواب توغریب و

خوف توعظیم بوده و مـا باید ایـن خواب را علیرغم ترس حاصله از آنرا تقبل نمائیم. باید این حقیقت تلخ رابپذیریم زیرا این خواب نشانه پایان‌کار یك دلاور است. »

گیل گمیش سپس خاموش مانده وپس ازلحظه‌ای زاری کنان افزود: وحال باید برای خدایان بزرگ دعابخوانم زیرا دوستم خوابی مشئوم دیده است.»

روزی که خواب مذکور دیده شد، باتمام رسید و بیماری (انکیدو) شدید تر شد. روزبروز درد وناراحتی وی افزون شده وده روزکماکان طی شدند. روزیازدهم و دوازدهم هم نیز بادرد ورنج گذشتند وسرانجام وی **گیل گمیش** را ببـالین خود فراخواند و گفت: دوست عزیز، الهه بزرگ مرا نفرین کرده وچاره‌ای جزمرگ ندارم، آنهم مرگی ننگین. وای برمن که چون یك‌مرد واقعی، درمیدان کارزار کشته نشدم. سعادت بر آنکس که درپهنه جنگ بقتل برسد حال‌آنکه من‌باید این چنین خوار وزبون جان بسپارم.»

گیل گمیش گریه سردادو باطلوع فجر، آوا سرداده وشیـوخ (اوروك) را مخاطب قرارداد و گفت:

بمن گوش کنید ای‌بزرگان اوروك.
ببینید که چسان برای دوست‌خود میگریم. چگونه چون بیوه‌زنـی شیون می‌کنم. ای‌انکیدو، اسب‌وحشی وغزال بیابان‌که مونس وهمدم تو بودند، جمله چهار پایانی‌که باتو سیراب میشدند، همه میگریند.
موجودات دشت وصحرا زاری می‌نمایند.
ای‌بزرگان اوروك شما نیز گریه‌کنید تابرکت حاصل‌شود وآمرزش‌عاید.
ای‌انکیدو، ای‌برادرعزیز، توسلاح من‌بودی، توزوروبازو وتیغ من‌بودی سپرجان وجامه پولادین من‌بودی.
گوش‌کن، گوش‌کن که چسان شهررا ماتم‌گرفته. گریه‌کنید ای تمامی اماکنی‌که ما باهم دیده‌ایم.

جاویداست خاطره آن‌صفا ووفا . آن‌شکارها . آن‌شیرها و ببرها ، آن گاومیش وآن اسبها، کوهی‌که زیرپا نهاده و محافظ آنرا بقبل رساندیم. برای توگریه می‌کند انکیدو. رودی‌که درآن تن شستیم ، برایت می‌گرید . (اولا) ایلام وفرات عزیز، جائی‌که روزگاری ازآنها سیراب شده ومشك پـرازآب کردیم ، پهلوانان اوروك ، جائی‌که گاومیش آسمانی‌کشته شد ، همه برای تو عزادارند، همه ساکنین (ایریدو) برای انکیدو میگریند. زارع وفلاح و آنان که زمانی ترا ازغله غنی میساختند ، اینك عزادارند .خادمینی‌که جسم تـرا تطهیرکردند، ماتم‌زده‌اند . پریروئی‌که ترا باروغن مطهر ومعطر نمود ، حال برسرمیزند. زنان‌کاخ که همسری برایت آوردند ، امروزبرای تو شیون می‌ـ نمایند . جوانان، برادران تو، چنانکه‌گوئی اناث هستند ، طره آشفته وگیسو دراز آواره شده‌اند. چه‌تقدیر شومی. ای‌برادرجوان، ای‌انکیدوی عزیز ، این چه‌خوابیست‌که ترا درربوده ؟ تو غرق درظلمت هستی وآوای من به‌سمع تو نمی رسد .

گیل‌گمیش پس ازاین ندبه وزاری ، دست برقلب دوستش نهاد اما ضربان آنرا احساس ننمود . چشمهای پهلوان بسته‌شدهٔ وروح ازکالبدش مفارغت نمـوده بود .

گیل‌گمیش حجابی چون حجاب نوعروسان برچهره دوستش افکند وچون شیری غران به‌خشم اندرشد . مانند شیرنری‌که ماده‌اش را ازتوله‌ها جدا کـرده باشند ، به زوزه کشیدن پرداخت. چنك‌به موهایش‌زده وطوف بسترمیت به گردیدن پرداخت . جامه زرین ازتن‌دریده وچون شیئی حرام‌برزمینش‌انداخت .

بادمیدن شفق، فریاد برآورد : من ترا بربستری سلطنتی نهادم . تـو تخت کنار مرا اشغال نمودی وشاهزادگان جهان سر برقدومت سائیدند . حال تمام اهل (اوروك) را وامیدارم تا درمرگ توعزاداری کنند وماتم ملی اعلام می‌نمایم . تمام آنانکه مست باده سرور هستند، باید ازفرط تالم سربجیب تفکر فروبرند ووقتـی ترا بخاك سپردیم، موهای خودرا بلند نگه خواهم‌داشت وملبس به‌تن‌پوشی‌ازپوست شیر، آواره دشت ودمن خواهم گشت . »

روز بعد نیز باطلوع فجر وبادمیدن اولین طلیعه بامدادان ، **گیل گمیش** به ندبه وزاری پرداخت . وی هفت شبانه‌روز درمرگ دوستش عزاداری کرد تا آنکه جسد را به‌خاك سپردند.

گیل گمیش اعلامیه‌ای صادر نموده وهمه ملت ، مسگر و آهنگر ، زرگر وسنگتراش ، شیخ وغلام را احضار کرده و گفت : پیکره‌ای ازدوستم بسازید .

این‌پیکره را ازسنك‌لاجوردی‌برای سینه وطلاجهت بقیه‌جسم، ریخته وحاضر کردند آنگاه میزی ازچوب سخت نیز آورده وروی آن کاسه‌ای مملو از عسل و کاسه لاجوردی دیگری پراز کره‌قراردادند. **گیل گمیش** اینها را بخورشید تقدیم نموده و گریه کنان ودامن کشان دورشد.

۴

درجستجوی حیات جاوید

« **گیل گمیش** درمرك دوستش به‌تلخی گریست وبمثابه یك‌شکارچی آواره‌دشت وصحرا گشته وبیابانها را درنوردید وبا پریشانی معلول فقـدان برادرش داد زد : چسان میتوانم بیاسایم وچگونه میتوانم آرام گیرم ؟ غم و اندوه درقلبم مالامال شده من نیز بعد ازمرك بسان دوست خود خواهم شد . من ازمرك مـی‌ترسم و چاره‌ای ندارم جزاینکه بروم (اوتنا پیش تیم) را که به (دوردست) ملقب شده ، بیابم . او نیز به‌سلك خدایان پیوسته .» **گیل گمیش** بهمین نحو بیابان رازیرپا نهاده، صحرا های خشك و لم‌یزرع راطی کرد وسفری طولانی درجستجوی (اوتنا پیش تیم) که خدایان پس‌ازجریان سیل اززمین برداشته ودرسرزمین (دیل‌مون)، درباغ‌خورشید نهادند، انجام داد. وی تنها کسی بود که میتوانست عمرجاوید عطاکند.»

گیل گمیش وقتی که شب هنگام به راههای کوهستانی رسید، دست به دعا و نیایش زده و گفت : من مدتها قبل دراین گذرگاه ، شیرهای بسیاری‌را دیده وبـا

وحشت سر بسوی ماه بلند کردم . دعا نمودم ودعایم مستجاب شد، حالا نیز ، ای ماه ، ای‌شب ، ای (سین) ، ازمن حمایت‌کن .»

پهلوان سپس بخواب عمیقی فرورفت اما ناگهان صدائی اورا بخود آورد . چند شیر تنومند در اطرافش حلقه زده بودند . **گیل‌گمیش** تبر بدست گرفته وشمشیر نیز ازنیام بر کشید ومانند برق میان گله شیرها افتاده وهمه را تار ومار ساخت .

باری ، دیری نگذشت که دلاور به‌کوه مرتفعی بنام (ماشو) رسید ، کوهی که طلوع وغروب خورشید ازپس‌آن بوقوع می‌پیوندد . قله دوگانه آن سر بفلك کشیده بود. جلو دروازه آن عقربهائی نیمه‌انسان ونیمه اژدها به‌نگهبانی ایستاده بودندکه هرجنبنده‌ای را بدیدن‌آنها وحشت عارض میشد.

گیل‌گمیش بدیدن این‌هیولا، چشمهایش رالحظه‌ای فروبست وپس‌ازقدری توقف ، مجددا به‌پیشروی پرداخت . هیولاها بدیدن وی‌که باچنان شهامتی نزدیك میشد، حیرت کردند وآدم عقرب‌نما به‌جفتش گفت : اینکه دارد نزدیك میشود ، از گوشت وخون خدایان است . جفت‌وی جواب داد : دوسوم او خدا ویك سومش انسان است .

آدم عقرب‌نما سپس به **گیل‌گمیش** ، فرزند خدایان گفت: چرا دست به چنین سفر دور ودرازی زده‌ای ؟ چرا از بحر خطر گذشته‌ای ؟

گیل‌گمیش جواب‌داد : من بخاطر انکیدو اقدام بدین‌عمل نموده ام . ما دوستانی بس‌صمیمی بودیم وحوادث بیشماری برما گذشتند ومن بخاطر او بدینجا آمده‌ام زیرا تقدیر ویرا ازمن گرفت.

چه‌روزها وچه شبها که بربالینش گریستم . حاضر نبودم جسدش را دفن‌کنند زیرا می‌پنداشتم که دوستم مجددا به‌حیات عودت می نماید . اما ناله‌ها و ندبه‌هایم

در اوتاثیر نکردند ، بارفتن او، عمرمن ثمری ندارد وبهمین جهت به دنبال پدرم (اوتنا پیش تیم) آمده‌ام زیرا گفته میشودکه اوبه جمع خدایان پیوسته وازحیات جاوید برخوردار شده و میخواهم از اودرباب زندگان ومردگان سئوالاتی بنمایم.»

آدم عقرب‌نما اظهار داشت: آنچه‌که تومیخواهی مقدور نیست وهیچ موجودزنده‌ای بدل کوه راه نیافته زیرا طول دهلیز دوازده فرسخ میباشد که درظلمت مرگباری فرورفته. ازطلوع خورشید تاغروب آن، کوچکترین شعاعی دراین دهلیز نمیتابد.

گیل گمیش گفت : هرچند که این سفر پر ازدرد ورنج وحرمان خواهد بود، معهذا چاره‌ای ندارم،دروازه‌کوه رابگشائید. مردعقرب نما گفت : داخل شو گیل گمیش . من بتورخصت میدهم تا به‌دل کوه (ماشو) واردشوی و امیدوارم که ازهر گزندی مصون باشی، دروازه بازاست .

گیل گمیش چون سخن مرد عقرب‌نما را شنید ، جاده خورشید را به‌نقطه طلوع آن تعقیب‌کرده وچون یك‌فرسخ راه راپیمود ، تاریکی و ظلمت محصور بر وی گران آمد زیرا چشمهایش جائی را نمی‌دیدند . دوفرسخ دورتر ، تاریکی شدیدترشد بطوریکه جلوپایش رابنظر نمی‌آورد . سه‌فرسخ هم طی شدند اما جز تاریکی چیزی مشاهده‌نمیگشت .پنج‌فرسخ نیز پیموده شدندوظلمت غلیظ‌تر گشت درپایان‌ششمین فرسخ تاریکی آنچنان غلیظ شد که تلوتلوخوران راه می‌پیمود. اما چون هشتمین فرسخ راطی کرد ناگهان فریاد رسائی بر کشید زیرا ظلمت زیاده از حد، باصره‌اش راآزارمیداد . درنهمین فرسخ، وزش باد شمال‌رابرچهره‌اش‌احساس کرد اما ظلمت همچنان پایداربود . دهمین فرسخ، نوید خلاصی‌میداد و در پایان یازدهمین فرسخ، روشنائی‌شفق پدیدارشد وچون دوازدهمین فرسخ نیز به‌آخررسید خورشید با جلال وجبروت هرچه تمامتر، چهره عریان ساخت .

باغ خدایان بابوته های مملوازنگین‌هایش‌پدیدار گشت . **گیل گمیش** بزانو

در آمد . میوه‌های طلائی و بر گهای زرین باصره رابسی خـوش میآمدند. بجـای خارو گون ، عقیق وزمرد ومرواریدروئیده بودند، **گیل گمیش** در باغ به‌قـدم زدن پرداخت تا آنکه چشم شمش ازکنار دریا براوافتاد ومتوجه شدکه پوست حیـوانات برتن‌داشته‌واز گوشت آنهاتغذیه‌می کند، لذا با نگرانی قضیه‌را امسئلت نمودو گفت که‌هیچ انسانی تاکنون این‌راه رانپیموده وتازمانی که بادها برردریا وزان هستند ، نخواهد پیمود. وتو، توهیچوقت حیاتی را که میجوئی، نخواهی‌یافت .

گیل گمیش جواب داد: ای‌شمش ، حال‌که رنج سفر برخود هموار کرده و دشت ودمن راپیموده‌ام ، آیا باید درازبکشم وبگذارم که خاك‌الی‌الابد مرا دربـر گیرد ؟ بگذارچشمهایم آنقدر برخورشید خیره شوند تابدردآیند. هرچند که مرا ازمرده فرقی‌نیست ،اما بگذار جمال‌خورشید را نظاره کنم.»

او کنار دریا بسرمی‌برد، زن تاك، سازنده‌شراب . (سیدوری) درباغ کناردریا نشسته وجام زرین بدست داشت. (درمتن‌لوحها این‌قسمت بصورت زمان حال(است) آمده‌است . م .) رو بنده‌ای برچهره داشت و بدیدن **گیل گمیش** که باو نزدیك میشد، بامشاهده وی ملبس به‌پوست حیوانات وباجسمی ازگوشت خدایان اما قلبی مملو ازیاس ونومیدی ، بابشره‌ای شکسته وجبین درهم ، دردل گفت : به‌کجا دارد میرود ؟

(سیدوری) دخترتاکستان خـدایان سپس دروازه‌اش رابـرروی اوبسته وراه پهلوان راسد نمود اما **گیل گمیش** به‌شنیدن صدای چفت و کلون سربلند کرده و پایش راوسط لنگه‌های دروازه نهاد ودادزد: ای‌زن جوان ، ای‌سازنده شراب، چرا دربرویم می‌بندی؟. چه‌دیده‌ای که این‌چنین میکنی؟. اگرلازم باشد دروازه راخرد خواهم کرد زیرا من **گیل گمیش** ، همان کسی هستم که گاومیش آسمانی رابقتل رسانده . همان‌که‌نگهبان جنگل سدررا مقتول‌نمود. من (هام‌بابا) را ازپای‌درآورده

وبرشیرهای معابر کوهستانی غلبه کردم.»

(سیدوری) اظهارداشت : اگر توهمان پهلوانی هستی که گاومیش آسمانی رابقتل رسانده و(هامبابا) را ازپای در آورده ، همان که شیرها را کشته است، پس چرا تابدین حد رنجور ونحیف وپریده رنك بنظرمی آئی؟ چهره تو ازباد و آفتاب سوخته سبب چیست که بهجستجوی بادقدم بدینجا نهادهای ؟

گیل گمیش جواب داد: بله چهره من شکسته و کوفته بنظرمیرسد وبادو آفتاب آنرا سوزاندهاند . قلبم نیزمالامال ازغم واندوهاست. سبب آوارگی مرا جویاشدی؟ دوست من، برادرجوانم، همانکه صیاد بیابان وسلطان دشتها بود، همان که گاومیش آسمانی راکشته وهامبابا را درجنگل سدرمغلوب نمود، آنکه که عزیزترین کس من بود، یعنی برادرم انکیدو بدیارنیستی رهسپارشده. من هفت شبانهروز برجسدش اشك ریختم تا آنکه جنازه، شروع بهپوسیدن کرد .من بخاطر فرجام شوم برادرم ،ازمرگ، متوحش ونگران شدهام. حال ای زن جوان، ای دختر تاك ، حال که مرا نظر بر- چهره توافتادهاست، نگذار که سیمای مهیب ومهول مرگ رانیزنظاره کنم .»

دختر تاك گفت :**گیل گمیش** به کجا میشتابی؟ توهرگز حیاتی را که می جوئی، نخواهی یافت . زمانی که خدایان، بشررا آفریدند، مرگ رانیزباخمیرهاش سرشتند وزندگی جاوید رابهرخود نگهداشتند. **گیل گمیش** شکم ازاغذیه ماکول پرکن وشبوروز خود بهپایکوبی وسرور بگذران که بشررا جزاین چیزی نمیماند جامهفاخر ونوبرتن کن خویشتن رابشوی وهمسرخویش رادرآغوش خود گرمی وصفاده زیرا اینست سرنوشت انسان. »

گیل گمیش تمجمج کنان گفت : چسان میتوانم خموش وراحت باشم زمانی که دوستم (انکیدو) بخاك گرویده ومن نیزعنقریب بدوخواهم پیوست؟ زن جوان، ای دختر تاك خدایان ، رازخدایان بامن بازگو. پرده ازاسرار پس زن . ازکدام

راه میتوانم نزد (اوتنا پیش‌تیم) فرزند (اوباراتو) بروم؟ مرا راهنمائی کن. درصورت امکان اقیانوس را زیر پا میگذارم ورنه بیابان را دگر باره خونین‌پا و کوفته‌تن، طی می کنم.

دخترتاك گفت: گیل گمیش. اقیانوس را گذری نیست وازبدو خلقت‌تاکنون کسی دریا رانپیموده و جز(شمش) خورشید تابان کسی آنرا طی‌نکرده. گذرگاه توبسی مخاطره‌انگیز است وآبهای مرگ عمق بسیار داشته وچون دره‌های ژرف آنهارا انتهائی نیست. اگر به‌آبهای مرگ برسی چه خواهی کرد؟ اما در بیشه‌ها میتوانی (اورشانابی) راپیدا کنی. اوقایقران (اوتناپیش‌تیم) می‌باشد واگر باتو مساعدت نماید، میتوانی ازاقیانوس بگذری والا چاره‌ای جز بازگشت نداری.»

گیل گمیش ازشنیدن این‌حرف دچارخشم وغضب شدیدی گشت وتبر وشمشیر بر-کشید وچون شهاب ثاقب بسوی لبه دریا حمله‌ورشد. باخشم وغضب سنگها را خرد نموده وبعد بسوی بیشه حرکت کرد و برتخته سنگی آرمید. دراین موقع چشم (اورشانابی) بربرق شمشیر وجلای تبر افتاد و گفت: بگوببینم نام توچیست؟ من (اورشانابی) سکاندار وقایقران اوتناپیش‌تیم هستم.

پهلوان پاسخ‌داد: اسم من گیل گمیش است واهل اوروك، از خاندان (آنو) می باشم.

(اورشانابی) گفت: چرا گونه‌هایت چنین گود افتاده وبشره‌ات درهم است؟ پوست تو ازباد وآفتاب سوخته وغمی جانگداز دلت رابدردآورده.

گیل گمیش جواب داد: بله غمی‌جانگداز درقلبم جایگزین شده وسیمایم درهم و کوفته است. آخردوست عزیزتر ازجانم، همانکه گاومیش آسمان و هام‌بابا را ازپا درآورد، بدرود حیات گفت، من هفت شبانه‌روز درمرگش گریستم تا سر-انجام کرمها به‌جسدش افتادند. سرنوشت خودرا درنظرمجسم ساختم ورعب مرگ

تاروپود ووجودم رابه‌لرزه انداخت و بهمین‌جهت به‌جستجوی‌حیات جاویدپرداخته‌ام ای اورشانابی، ممکن است راه‌رسیدن به اوتناپیش‌تیم ملقب به (دوردست) را بمن نشان دهی؟ اگـرلازم باشد اقیانوس را طـی میکنم و گرنه در بیابان سر گردان خواهم شد.

اورشانابی جواب داد: گیل گمیش توبدست خود مانع از پیمودن اقیانوس شده‌ای. وقتی‌که تو آن سنگهای مقدس راخرد نمودی، قایق رانیزآسیب رساندی.

پهلوان اظهارداشت: اورشانابی تو بی‌جهت از دست من خشمگین و عصبانی هستی. توخودشب و روز دریا را طی میکنی. اینطور نیست؟

اورشانابی پاسخ داد: آن سنگهائی کـه تو خرد نمودی، مرا صحیح وسالم بدینجا میرساندند. اما حالا، تو چاره‌ای نداری جز اینکه بـه جنگل بروی و یکصد وبیست الوار بطول شصت ذرع قطع نموده ورنك بزنی، آنگاه‌بدینجا آوری.

گیل گمیش با سرعت بسوی جنگل روان شده و یکصد وبیست الوار بطول شصت ذرع قطع کرده وآنها را رنك نمود ونزد (اورشانابی) برد.

آنگاه هردوسوارقایق شدند وبرامواج اقیانوس، به پیشروی پرداختند. آنها درعرض سه‌روز، یك سفریك ماه وپانزده روزه را انجام داده وسرانجام قایق بـه آبهای مرگ رسید.

دراینجا اورشانابی گفت: الواری بردارو درآب بینداز اما مواظب باش که دستت بآب نخورد. حال دومین، سومین و چهارمین چوب را هم به آب افکن. بسیارخوب. ششمین، هفتمین وهشتمین، نهمین، دهمین، یازدهمین‌ودوازدهمین‌چوب را هم بآب فرو کن.»

با شمارش یکصد وبیست، آخرین الوار نیزبـه‌آب افکنـده شد و سرانجام گیل گمیش لباس‌ازتن درآورد وازدستهایش بجای دکل وازجامه‌اش بجای بادبان

استفاده نمود. بدین‌ترتیب آنها بحضور (اوتناپیش‌تیم) ملقب بـه (دوردست) ساکن (دیلمون) واقع درجناح شرقی کوهستان، باریافتند. وی تنهاموجودبشری محسوب میشدکه خدایان حیات جاوید بوی بخشیدند.

(اوتناپیش‌تیم) دراز کشیده وباخود اندیشید: چرا قایق بدون دکل وبادبان بدینجا نزدیك میشود؟ چرا سنگهای مقدس شکسته‌اند و چـرا قایقـران قایق را نمی‌راند؟ آن مرد ناشناس از آدمهای من نیست. هرقدر که نگاه می کنم، جز پوست حیوانات تن پوشی دیگر برتن وی نمی‌بینم. این غریبه کیست که در قفای (اورشانابی) راه‌پیمائی‌میکند؟

اندکی‌بعد، حافظ عمرجاوید، گفت: نام توچیست ای‌که تن پوشی غریب بر تن داری و گونه‌ات فرورفته ورنگت‌پریده؟ به کجا میروی وچرا دست به سفردور ودراز زده‌ای؟

پهلوان پاسخ داد: نـام من **گیل‌گمیش** است و اهـل اوروك، از خاندان (آنو) می‌باشم.

اوتناپیش‌تیم گفت: اگرتو **گیل‌گمیش** هستی، چرا اینسان زبون ونحیف و پریده رنگ بنظرمی‌آئی وچراچهره‌ات ازباد وآفتاب سوخته است؟

پهلوان جواب داد: قلب من ازغمی‌جانگدازفشرده شده‌وتأثروتألم باوجودم عجین گشته‌ومرا چاره‌ای، جزدربدری وبیابان گردی نیست زیرا عزیزترین دوستم، مغلوب‌کننده گاومیش آسمانی و هام بابا، موسوم به انکیدو، از جهان هستی رخت بربسته ومرا نگران سرنوشتی ساخته مشئوم و پر درد چون فرجام خودش. بهمین جهت‌است که من بدیدن (اوتناپیش‌تیم) آمده‌ام وازخطرات بسیارجان‌سالم‌بدر برده‌ام. پاهایم‌نای‌ندارندومدتهاست که ازخواب‌حلاوت‌بخش،محروم‌هستم. مشقات بسیارمتحمل شده و پیش‌از رسیدن به منزلگه (سیدوری) تن‌پوشم ژنده ومندرس‌شده، لیکن چند

خرس و کفتار، شیر، پلنك، ببرو گرازشکار کرده وجامه‌ای ساختم . از گوشت آنها شکم سیر کرده وسرانجام ازچند خوان گذشته وبه اقلیم توپای نهادم و طالب حیات جاویدان هستم .

(اوتناپیش‌تیم) اظهارداشت : هیچ چیزرا بقانیست . هیچ بنائی‌پایدار وپابرجا نمانده وهیچ ارثیه‌ای دوام نیاورده وطغیان هیچ رودی باید نمی‌انجامد. خفتگان و مردگان هردویکسان بوده وچون مرگی‌هستند رنگ وروغن خورده، بین‌خادم و مخدوم چه فرقی است وقتی که هردوعمرخود را بآخررسانندند؟

هنگامی‌که (آنوناکی)یا قضات،خدایان‌و (مامتون) یامادرسرنوشت‌ها، گردهم جمع میشوند، سرنوشت‌آدمیان را تعیین میکنند . آنها عمر، زندگی‌ومرگ‌تخصیص میدهند اما روزمرگ را افشا نمیسازند ×

گیل گمیش گفت: اوتناپیش‌تیم، هرقدر بتومینگرم، بیشترقانع‌میشوم که بین‌ما تفاوتی‌وجود ندارد ودرسیمای تونکته غریبی نمی‌بینم. بدوا می‌اندیشیدم‌که تراشکل وشمایلی است چون پهلوانان، حقیقت را بمن‌بگو . چطور شدکه به زمره خدایان درآمده وازعمرجاویدبرخوردارشدی؟پرده استاررا پس‌بزن.

اوتناپیش‌تیم جواب داد : بسیارخوب . این را رابرای توفاش خواهم ساخت واسرارخدایان را با تودرمیان خواهم گذاشت :



داستان طوفـان

(شهر**«شوروپاك»** را که برسواحل فرات واقع شده می‌شناسی ؟ قدمت این شهر آنچنان بود که خدایان ساکن آن نیز فرسوده ومسن گشتنـد . (آنو) خدای کهکشان، پدر خدایان و**«انلیل»** دلاور مشاور آنها ، **«نینورتا»** هـادی ایشان و **«انوگی»** محافظ کانالها وهمچنین **«ای»** در آنجامیزیستند .

در آن روزگاران جهان کاهل میشد وازدیاد نفوس‌موجب تنگی‌جا شده و دنیا چون گاوی وحشی‌می‌غرید ودرجوش و خروش بود و خدای بزرگ ازاینهمه بلوا بخود آمد . (انلیل) نیزاین فریاد وغوغا را شنید و درجلسه شور، بخدایان گفت : غوغای بشریت غیرقابل تحمل است وخواب وآرامش بعلت هیاهو، امکان‌ندارد»

درقلب خدایان خروشی‌پدیدآمـد ومصمم گشتندکه عنان ازسیل بگشایند و طوفان لجام‌گسیخته را به جهان راه دهند اما سرورمن، (ای) درخوابی‌خلسه مانند برمن نازل گشته وموضوع را بمن اطلاع داد و کلمات آنها رادرخانه خیزرانی من

زمزمه کرد و گفت : ای دیوار ، دیوار ، گـوش‌کن . ای مرد شوروپـاك ، فرزند (اوباراتوتو)، خانه خود را ویران‌کن وقایقی‌بساز، ازمال و اندوخته دل بر کن و بفکر حیات باش . از جمیع لذائذ و نعمات زندگی چشم پوشی‌نما و روح خود را زنده کن .

بتومیگویم خانه با خاك یکسان نما و قایقی بساز که عرشه‌آن مانند دهلیزی طاق داشته وآنرا بپوشاند . آنگاه ازتمامی موجودات زنده، یکی‌درآن‌سوار نما.

«توجه شودکه داستان طوفان که در حماسه‌آمده است، چند صد قرن پیش ازمیلاد برشته نظم درآمده وصدها قرن بعد،درتورات‌نقل‌شده. م »

چون سخنان سرورخود را دریافته وپی‌به‌کنه مطلب بردم، گفتم : من فرمان ترا ازجان ودل اطاعت می‌نمایم اما چگونه باید پاسخ مردم، شهرومشایخ رابدهم ؟

(ای) دهان گشوده وبه من‌که عبد وعبیدش بودم ، گفت : به مردم بگو من آگاه شده‌ام‌که انلیل ازمن برسرخشم آمده ودیگرجرأت آنرا ندارم که دراقلیم او بسربرده ودر شهرش زندگی‌کنم . من با قایق خود بخلیج میروم تا با سرور خود (ای) یکجابسر برم . اما انلیل درعوض برای شمابرکت نازل خواهدکرد و شبها ، سواران طوفان، برایتان گندم بارمغان میآورند.»

باطلوع فجرتمام اهل‌بیت گرد من حلقه زدند وبچه ها قطران،ومردها سایر مایحتاجات راآماده‌کردند .

روزپنجم کشتی کوچك خود راآماده‌کرده ودکلها رامحکم نمودم . مساحت آن یك جریب بود وهرپهلوی دکل یکصد وبیست ذرع طول و عـرض داشت و بصورت مربع بود . جمعاً هفت عرشه ساختم‌که شش تای آنها در طبقه تحتانی قرار داشتند وبعدآنها را به نه قسمت مجزامنقسم نمودم . میخ هارادرنقطه‌های موردنیاز کوبیده ودیرکها رااره کردم وذخائرومایحتاجات رادرانبارنهادم .

قطران و روغن را در کوره ریختم وهر روزه گاو و گوسفند برای مردم ذبح می‌نمودم. جاشوان کشتی من ازشراب رفع عطش میکردند. جشن وپایکوبی در گرفت ومن خود، سرم راچرب نمودم وروز هفتم قایق وافراد آماده شدند.

راه‌انداختن کشتی قدری مشکل بود. جابجاکردن ماسه‌های اطراف وجلو کشتی بااشکال صورت گرفت تمام طلا واثاث خودرا بارنموده افرادخانه، اقوام، حیوانات مزرعه، اعم ازرام وسرکش، وهمه هنرمندان راسوارنمودم زیرا ضرب‌الاجل‌شمش سررسیده ووی فرموده بود: شب‌هنگام ، وقتی‌که سواران طوفان، باران طوفان را نازل کنند، سوار درقایق شو وحرکت کن.»

شب فرارسید وسواران طوفان باران‌شدیدی رابرکره ارض باراندند. نگاهی برهوای دهشت‌انگیز انداخته وبعد سوارشدم. همه‌چیزکامل بود ومن سکان را به (پوزور- آموری) سپردم.

باطلوع‌اولین شعاع‌شفق، ابری سیاه ازافق‌به‌پیشروی شروع کرد ودرجائی که (آداد) خدای طوفان بسرمی‌برد، به‌غرش پرداخت طوفان سهمگین همه‌جا را فراگرفت تاآنکه خدایان مغاك سر برآوردند. «نرگال» سد آبهای اسفل ر باز کرد، (نینورتا)، امیر جنك همه تپه‌ها را فروریخت ، وهفت قاضی‌عسگر دورخ و (آنوناگی) مشعلهای فروزان خودرا بلندکردند وزمین راباشعله سوزان آنها روشن ساختند. اماخدای طوفان ، روشنائی رامبدل به‌ظلمت ساخت وزمین راچون لیوانی درهم شکست. طوفان یك‌روز تمام ، بالجام گسیختگی وخشم ادامه یافت وآدمیان را دربر گرفت . هیچکس راسروسودائی نبود. جمله ازپیروجوان ، خرد و درشت ، دربطن آب ناپدید شدند. حتی خدایان نیزازاین سیل‌عظیم به‌وحشت در آمدند وبه عرش‌کبریا ومقر (آنو) گریخته وپشت دیوارها کز کردنـد . سرانجام (ایشتار) خوش‌لحن‌ ازآسمان فریاد برآورد : دریغاکه ایام پیشین بازشت کلام من به غبار

خاطره مبدل‌شدند من چرا باید درپیشگاه خدایان چنین فرمان ناهنجاری صادر میکردم ؟ من جنك راخواهان شدم تامردم راتار ومار کنم ، ولی آیا آنها فرزندان من نیستند؟ افسوس که حالا همگی‌چون ماهی درآب شناورهستند» خدایان‌آسمان به‌گریستن پرداختند.

باری ، بادمدت شش شبانه‌روزکماکان میوزید و سیل وطوفان جهان را فراگرفته وبا فرارسیدن روزهفتم ، طوفان جنوب آرام گرفت ودریا برسرآشتی آمد وسیل متوقف گشت. نگاهی بر عرصه جهان انداختم ولی‌سکوت مرگبار همه‌جا را فراگرفته وابناء بشرمبدل به‌خاك شده‌بودند. تاجائی‌که چشم کارمیکرد، جزسطح دریای مواج چیزی دیگردیده نمیشد، دریچه‌ای راگشودم ونور باصره‌ام راآزرد. برزمین نشسته وبه‌گریستن پرداختم واشك چهره‌ام راخیس‌کرد زیرا بهرسو که می‌نگریستم؛ آب بودوبس. بیهوده بدنبال خشکی نظردوختم ودرفاصله بعیدی ، در مسافت چهارده فرسخی، قله‌کوهی رادیدم. قایق من براین کوه نشست. قایق‌برقله کوه (نصیر) (یانی‌سیر) قرارگرفت ومدت شش‌روز استوارمانده وتکان نخورد. اما روزهفتم؛ باطلوع فجر، کبوتری رازها ساختم،کفتر دورشد ولی‌چون نشیمن‌گاهی نیافت، به‌قایق برگشت. پرستوئی راآزاد نمودم که اونیزچون خشکی پیدانکرد، مراجعت‌نمود .کلاغی رابه‌هوا انداختم واین‌پرنده چون طوفان راآرام دید، بال‌و پرزنان دورشده ولی‌مراجعت نکرد ومن تمام دربها راگشوده وهمه موجودات را آزادنمودم وقربانی ذبح‌کرده وبرقله کوه، روغن‌ریختم. چهارده پاتیل را برسه‌پایه نهاده ومقداری هیزم،نیشکر، سدروکندرجمع کرده وسوزاندم. وقتی که بوی‌خوش این‌دود بمشام‌خدایان رسید، همگی‌مثل مگس دورقربانی‌جمع‌شدند وبعد،(ایشتار) پیش‌آمده وگردنبند جواهرنشان خودرا که بدست (آنو) ساخته شده‌بود، بلندکرد وگفت: ای‌خدایانی که دراینجا جمع شده‌اید ، قسم به گردنبندی که دور گردن

دارم، تازمانی‌که این‌جواهرات گردنم رامی آرایند، این‌روزمشئوم را ازخاطرنخواهم زدود . بگذارید همه‌خدایان جزانلیل گرد قربانی جمع‌شوند. اونباید اینجا بیاید زیرابدون تفکروتعمق، این‌سیل راجاری ساخت وملت مرانابود نمود »

وقتی که انلیل‌هم بدانجا رسیده وچشمش برقایق افتاد ، دچار غضب گشته و برسرخدایان داد زد : آیاموجود زنده‌ای بقاآورده ؟ مقدر کرده بودم‌که هیچکس ازاین سیل‌جان سالم بدرنبرد.» خدای قنات‌ها وکانالها ، یعنی (نی‌نورتا) خطاب به انلیل دلاور گفت: کدامیك ازخدایان میتواند بدون (ای) سر کند؟ تنها (ای)میباشد که ازهمه‌اسرار واقف است .»

دراینجا (ای) دهان گشوده و گفت: ای‌خدای خردمند، ای انلیل دلیر، تـو چگونه توانستی این‌چنین بدون‌شفقت وترحم سیل‌جاری نمائی؟

گناه را باگناهکارکن
تجاوز را بامتجاوز.
زمانی‌که‌کسی‌راه خطامیرود، اندکی ویراتنبیه‌کن‌ولی نه‌آنچنان‌که‌به‌مرگش‌منتهی گردد .
ای‌کاش‌که یك شیر، بشریت رادرهم میدرید نه‌سیل وطوفان. ای‌کاش‌که گرگـی آدمیان را ازبین می‌برد. ای‌کاش‌که قحطی جهان راتهدید به‌زوال میکرد ولی نه‌سیل وطوفان. ای‌کاش بیماری وطاعون انسان رانابود میساخت نه‌سیل.»

این من نبودم‌که اسرارخدایان رابرملاساختم. بلکه مردخردمندخودبشخصه درخواب ازآنها آگاه شد. حال خود دانید که بااوچه خواهید کرد »

انلیل سوارقایق شده ودست من و همسرم را گرفت وباخود بدرون برد وما دراطراف وی زانوزدیم، انلیل‌بعنوان برکت، پیشانی مارالمس و گفت: در گـذشته (اوتناپیش‌تیم) انسانی‌بود زوال‌پذیر ولی ازاین‌بعد اووهمسرش باید درفاصله دور- دستی، بردهانه رودها ، بسر برندو لایزال باشند.» بدین‌ترتیب بـود که‌خدایان مرا برداشته ودراین مسافت بعید قراردادند. ☙



باز گشت

« (اوتناپیش‌تیم) وقتی‌که ازتعریف سر گذشت خود فارغ گشت، گفت : اما در موردتو ای گیل گمیش، توئی‌که خدایان بخاطرت اجتماع خواهندنمود، پس تـو طالب حیات جاویدهستی ؟ اگر چنین باشد باید نخست‌امتحانی بدهی. کافیست که مدت شش‌روز وهفت‌شب برخواب غلبه نمائی .» اما وقتی‌که گیل گمیش پس از آن سفرتوان‌فرسا، برزمین چمباتمه زد، پرده‌ای چشمهایش رافرا گرفت ودیــد گانش برهم‌افتادند و(اوتناپیش‌تیم) خطاب بههمسرش گفت : اورابیین ، مرد نیرومندی را نظاره کن‌که طالب عمرجاوید است . هنوزآغازکاراست ومی‌بینی که چگونه امواج خواب اورا درربوده‌اند.» همسر آن مرد جواب‌داد : اورا بیدارکن تابه‌سرزمین‌خود بر گردد و ازراهی‌که آمده، مراجعت نماید. (اوتناپیش‌تیم) اظهار کرد: تمام ابناء بشر ریاکار و حیله گرمی‌باشند. اوحتی سعی‌درفریفتن تونیزخواهد کرد. بنابراین هرروز گرده نانی طبخ کن وکنار بالینش بگذار ودیوار راعلامت زن تاایامی راکه

درخواب بوده ، مشخص شوند.»

زن لایزال گرده نانهائی پخته و هر روز یکی از آنها راکنار سر پهلوان نهاده ودیوار را علامت می‌زد تاروزی فرارسید که نخستین گرده نان بیات‌شد ودومین گرده چون چرم سخت گشت وسومی سفت وچهارمی خردشد، پنجمی خشك وششمی تازه مانده وهفتمی هنوز درتنوربود. دراین وقع (اوتناپیش‌تیم) پهلوان را بیدارساخت و گیل‌گمیش اظهار نمود ! تازه خواب به چشمهایم راه یافته بود که تومرا بیدار نمودی .

اوتناپیش‌تیم مستهزانه گفت : این گرده‌نانها رابشمار تا بفهمی که چندوقت درخواب بوده‌ای. هفتمین گرده هنوز درتنوراست‌که من‌ترا بیدارنمودم .

گیل گمیش متحیرانه گفت:حال چه‌بایدکرد؟ به کجا بروم؟ سارق شب، گنج مرا درربود و جاده مرگ راتسطیح ساخت .

اوتناپیش‌تیم روبه (اورشانابی) قایقران کرده و گفت : وای‌برتو ای‌مرد . از این‌لحظه‌بعد تومنفور ومطرود میگردی وعبور ازدریا برایت میسر نخواهدبود. برو که تراتبعید نمودم. اما این‌مرد، مردی که بدینجا هدایتش کردی، مردی‌که‌کثافت دربرش گرفته ووقار بدنش راپوست حیوانات مخدوش نموده ، اورابه‌جائی ببر تا خودرا بشوید. اوباید درآن آب‌طره موهای بلندش راچون برف پاك‌نماید،پوست‌ها را ازتن بدرنماید وبعد تن‌پوشی بدوده تاسترعورت‌کند. این‌لباس تارسیدن او‌به‌شهر ودیارخودش ، دوام‌آورده ومندرس‌نمیگردد.» (اورشانابی) پهلوان رابه‌محل‌شستشو برد و گیل گمیش موهایش راشسته وپوست‌ها ازتن جدانمود وبدریا افکند وزیبائی جسم واندامش هویدا گشت وبعد جامه نو برتن‌کرد .

اندکی بعد، آن دوسوار برقایق شده وآماده حرکت گشتند اما همسر (اوتناپیش‌تیم) به‌شوهرش گفت: گیل گمیش خسته و کوفته بدینجا آمده وحال راه-

رفتن ندارد پس چگونه انتظارداری صحیح وسالم بەدیارخود مراجعت نماید ؟

(اوتناپیش‌تیم) پهلوان رافراخواند و گفت : گیل گمیش توخسته و ناتــوان نزد ما آمدی وحال انتظارداری که چه‌چیزی بتو بدهم تاترا بەدیارخویشتن برساند؟ الان رازی رابرای توفاش خواهم کردکه جزواسرار خدایان محسوب میگــردد زیر آب گیاهی میروید که خاری بشکل گل‌سرخ داشته ودست را مجروح می‌نماید . اگرموفق شوی‌که آنرا برداری ، شباب ازدست رفته‌ات عودت خواهد نمود.»

گیل گمیش بشنیدن این حرف مجرای آب را گشود وجریان آب شیرین او را به‌کانال عمیق‌ترحمل نمود ووی سنگ سنگینی بپا بست ودرون آب غوطه ورشد در قعر رود ، گیاهی را بنظرآورد که هرچند دستش را مجروح نمود، معهذا آنرا چیده وسنگها راازپاجدا ساخت و همراه امواج بساحل دریا افتاد و به (اورشانابی) قایقران گفت : بیا و این گیاه معجزه آسا را بنگر . از معجزه آن انسان میتواند جوانی‌ازدست رفته‌اش رابازیابد . من این گل را به اوروك‌خواهم برد وتقدیم‌افراد مسن خواهم نمود تا از آن خورده وبه عهد شباب بر گردند . نام این گل را (پیر جوان‌نما) خواهیم گذاشت . من‌نیزاند کی خورده ونیروی‌اولیه‌ام را بازمی‌یابم .

بدین ترتیب آن دوراه باز گشت پیش گرفتند وپس ازپیمودن بیست فرسخ ، روزه خود راشکسته وچون سی‌فرسخ را طی کردند، جهت خفتن، در مکان مصفائی رحل اقامت نمودند .

گیل گمیش را دیده برقناتی‌افتاد پراز آب گوارا . بطرف قنات رفته ومشغول شستشوشد اما درقعراین قنات، ماری اژدها پیکرچمبرزده بودکه حلاوت گل‌شباب را حس‌نموده وبآرامی‌ازآب خارج شد و گل را بلعید ودریك‌آن پوست عوض‌کرده وبه قنات باز گشت .

گیل گمیش چون ازماوقع مطلع گشت، در کنجی نشسته و گریه سر داد .

آنگاه دست (اورشانابی) راچسبید و گفت : دوست عزیز، آیا تمام رنجها و زحمات منهدررفتند؟ اینهمه‌زحمت برای هیچ‌بود؟من برای خودچیزی عایدنشدم‌حال‌آنکه جانوری موذی، حاصل مشقت های مرادرربود.

تابحال، جریان آب، آن رابیست فرسخ دورتر برده است . بیا قایق ر اترك گوئیم وقدم برخشکی نهیم .»

آندوپس ازطی کردن بیست فرسخ روزه شکستند وچون سی‌فرسخ پیمودند، بقصد خفتن، متوقف گشتند . آنها در عرض سه روز سفری را که دریك ماه و پانزده روزپیموده میشود، انجام دادند . چون به سر منزل رسیده و وارد (اورك) گشتند ، گیل گمیش گفت : ای اورناشابی، بردیوارشهرصعودکن ومبنای دیواررا بررسی‌نما وآجرها رامعاینه کن . خواهی دید که این‌آجر، پخته شده وهفت پیرخردمند زیر بنای شهررا نهاده‌اند . یك سوم اینجا شهراست ویك سوم باغ ، یك سوم مزرعه و معبد الهه‌ایشتار. اینست شهر(اوروك).»

درواقع این‌آبادانی نیزمرهون گیل گمیش دلاوراوروك است زیرامردی بود خردمند که بس‌حوادث دید وسردی و گرمی‌روزگارچشید وداستانی از ایام قبل از طوفان راباخود بارمغان‌آورد . اوعازم سفردورودرازی گشت، خسته و کوفته، بینوا وناتوان، بر گشت وتمام ماجرا را بر تخته سنگی‌حك نمود .



مرگ گیل گمیش

سرنوشتی که پدرخدایان ، (انلیل)کوهستان ، مقدر کرده بود بآخر رسید . فرجام گیل گمیش این بود که :

درارض اسفل، در بحبوحه ظلمت شعاعی براوخواهد تابید ودرحماسه بشریت ، هیچکس، خاطره‌ای چون اوازخود بیادگار نخواهد گذاشت. پهلوانان وخردمندان همگی چون ماه نو، جلاو درخشش ودرعین حال تیرگی و زوال دارند . مردان از خود خواهند پرسید : چه‌کسی چون او باچنان قدرت وعظمتی سلطنت کرد ؟ همان گونه که درماه ظلمت، ماه سایه‌ها، نوری نمی‌تابد ، بدون او نیز جهان را فروغی نخواهد بود . ای گیل گمیش، منظور نظرما توهستی ، بتوسلطنت عطا شد، قسمت‌تو چنین بود . لیکن ازعمرجاوید وابدی نصیبی‌نداشتی . از این امرملول مباش و غم بدل راه مده . بتو قدرت اسارت و استخلاص بخشیده شده . بتــو موهبت ظلمت و فروغ بشریت عطا گشته . اما این قوه را هدرمده، آنرا در راه عدالت و ترویج و آبادانی وکارهای نیکوصرف کن ودرپیشگاه خورشید، عدل و داد پیشه نما»

شاه بر بستر خاکی غنوده و بر نمیخیزد. فرمانروای کلب دیگر بر نمیگردد او بر شرارت وخباثت فائق آمد وخود بر نمیگردد .علیرغم قدرتش، دگر باره میان ما بر نمیگردد . اوخردمند بود وعاقل اما دیگر بر نمیگردد . اوبدل کوه رفته ، او مسافر است وبر نمیگردد . اوبر بستر تقدیر غنوده ودیگر بر نمیگردد اودیگر از تخت الوان نزول نخواهد کرد . اودیگر برمیگردد.

اهل شهر، ازخرد ودرشت، پیروجوان، شیون و زاری سرداده و همه مردان عزا گرفتند . تقدیر فتوی داده واوبر بستر افتاده، چون غزالی که گرفتار کمند شده باشد، بی‌حرکت مانده . (نام‌تار) مشئوم براوفائق آمده . نام‌تاری که نه دست دارد نه پا، نه می‌نوشد، نه میخورد.

مردم درمرگ گیل گمیش، قربانیهای خود را ذبح کردند ، همسر عزیزش ، پسرش، مترسش، مطربهایش، دلقك وافراد خانه‌اش. خدمه ودربانانش ، همه و همه قربانیهای خودرا برای گیل گمیش، پسر نین‌سان ، جسم وجان اوروك؛ سر بریدند. آنها قربانیهای خود را بـه ایریش کی گـال ، ملك‌الموت و تمام خدایان دیگر پیشکش کردند . جهت (نتی) دروازه‌بان؛ نان هدیه نموده و بـرای (نین گی‌زیدا) جدای مار؛ فرمانروای درخت حیات، وجهت ایندوکوگا ونین‌دوکوگا؛ بهرانمول ونین مول ، خدایان کهن و پیش کسوتان انلیل ، قربانیهائی دادند . جهت خدای ضیافت ها (شولپا) ضیافتی وبرای خدای احشام، (ساموقان)ودیگر سروران ومالکین سما سوغاتیهائی بردند .

گیل گمیش؛فرزندنین‌سان؛ در مزارخود آرمیده. گیل گمیش،فرزندنین‌سان، شاه بی‌همتا وبی‌رقیب، بخواب ابدی فرورفته.ای گیل گمیش،ای‌فرمانروای(کلب)، بزرك است نام تووخاطره تو . نام تو تا ابدبر تارك تاریخ خواهد درخشید.

پایان

بها : ۱۵۰ ریال



